

سردبیر: کورش مدرسی

نشریه ای تئوریک - سیاسی از حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

دستیاران سردبیر: اعظم کم گویان - مصطفی اسدپور - نسرین جلالی -
سه‌ه‌ند کشاورز - غفور زرین - بیژن رزمجو - اسفندیار برنا
مسئول چاپ و توزیع: مسعود قهرمانی - صفحه بندی: ساروژ نظریان

جنگ، رفراندوم و سرنگونی جمهوری
اسلامی، ۱۵۵

منشور سرنگونی جمهوری اسلامی، ۱۶۵

مظفر محمدی، سه هفته جنبش اعتراضی
مردم کردستان، سوالات، ابهامات و پاسخ ها،
۱۶۷

کورش مدرسی : کردستان و آینده مبارزه
آن، ۱۸۱

کورش مدرسی، سازماندهی تشکیلات
کارگری با شاخه نظامی، ۲۱۵

اعظم کم گویان، اومانیسم، آته ایسم
مارکسیستی و معضل سقط جنین، ۲۲۵

کورش مدرسی، یاداشتهائی در مورد
کارقانونی، ۲۳۳

سه‌ه‌ند کشاورز، بازهم در مورد حکمت، ۲۴۱

کورش مدرسی، "جبر یا اختیار"، منصور
حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ، ۱

محمود قزوبنی : در نقد انقلاب پوپولیستی
حمید تقوائی ، ۱۳

کورش مدرسی، حزب کمونیستی و قدرت
سیاسی - قسمت دوم: چهار تجربه، ۶۳

رحمان حسین زاده، اوضاع سیاسی ایران و
نقشه ما، ۸۵

ایرج فرزاد، طبقه کارگر یا کاهن معبد، ۹۷

ایرج فرزاد، تئوری، علم و عامیگری
اکنونیسم، ۱۰۹

حسین مرادبیگی، حزب دمکرات از
خودمختاری تا فدرالیسم، ۱۱۹

ثریا شهابی، "در ستایش خودم" - حمید
تقوائی و کمونیسم کارگری، ۱۳۵

حسین مرادبیگی، مخمسه اصغر کریمی و
فاشیست های کرد، ۱۴۹

منصور حکمت، آناتومی لیبرالیسم چپ، ۲۴۷

نشریه حکمت شماره ۲ - سپتامبر ۲۰۰۵ - شهریور ۱۳۸۴



جبر یا اختیار

منصور حکمت و نقش اراده انسان در تاریخ

سخنرانی در سمینار انجمن مارکس حکمت به مناسبت هفته منصور حکمت

لندن - ۴ ژوئن ۲۰۰۵

”جبر یا اختیار“ یک صورت مساله بسیار قدیمی در جوامع انسانی و در فلسفه است. گمان میکنم ژ هنگامی که انسان به تفکر دست پیدا کرده، به این یا آن صورت، این سوال را در مقابل خود داشته است. سوال به سادگی این است که چقدر ما در انجام کارهایی که میکنیم و در تغییری که در جهان بوجود می آوریم صاحب اختیار هستیم و چقدر این کار را بر طبق قوانین ”ضروری“ و یا به تبع از یک جبر ماورای اراده انسان انجام میدهیم. زندگی تا چه اندازه ”مُقَدَّر“ است و تا چه اندازه توسط اراده ما تعیین میشود. ما چقدر میتوانیم تغییر بوجود آوریم و تا چه اندازه خود موضوع تغییر هستیم.

به هر مکتب فلسفی و به هر دوره ای از زندگی بشر مراجعه کنید این پرسش بعنوان یک بحث باز مطرح است، در مورد آن بحث و اظهار نظر میکنند و طبعاً به آن جوابی میدهند.

در مارکسیسم هم همینطور است. همه شما با این جمله مشهور مارکس آشنا هستید که ”فلاسفه تاکنون تاریخ را تفسیر کرده اند حال آنکه بحث بر سر تغییر آن است.“ تغییر عنصر اختیار را به جلو میکشد در حالیکه تفسیر عنصر همراهی با تاریخ و یا دنباله روی را برجسته میکند. و بحث بر سر این است که ما چقدر میتوانیم تغییر بوجود آوریم؟ فاصله میان ولونتاریسم (اراده گرائی) با

مارکسیسم کجاست؟ کجا تلاش برای تغییر واقعی است و کجا این تلاش غیر واقعی و آب در هاون کوبیدن است؟ کجا فرد عنصر فعال در تغییر واقعیت است و کجا یک عنصر پاسیو؟

پاسخ های مختلف به این سوالات بوده، هست، و گمان میکنم کماکان وجود خواهد داشت. اینجامن قصد ندارم که بطور کلی در باره رابطه جبر و اختیار در فلسفه و بطور عام، مثلا در تئوری شناخت، در این باره که "ضرورت چیست" یا "آزادی کدام است" صحبت کنم. این مسائل مفصل تری هستند که در چارچوب وقت موجود و حوصله بحث امروز نمی گنجند. میخواهم در یک عرصه محدود و کاملا مشخصی در این باره بحث کنم.

عرصه ای که به آن محدود خواهیم ماند، عرصه اجتماعی، عرصه جامعه، عرصه اقتصاد و سیاست است. میخواهیم این بحث را باز کنیم که در این عرصه معین جبر و اختیار چه معنی دارد. جبر یا اختیار در عرصه های مختلف معانی مختلفی دارند. در علوم، فیزیک، بیولوژی و غیره یک معنی دارند، در تئوری شناخت، در جامعه شناسی، در جنگ و یا سازماندهی، در ریاضیات و در فیزیک کوانتم و غیره معانی متفاوتی. این معانی البته در نهایت به هم مربوط اند اما از هم متمایز هم هستند. کما اینکه یک فیزیکدان خوب ممکن است به لحاظ سیاسی محافظه کار و یا از نظر فکری مذهبی باشد. بحث مارکس اساسا در حیطه جامعه و تاریخ وارد این مسئله میشود. بحثی که بعدا منصور حکمت آن را از زیر بار خروارها تحریف و بد فهمی بیرون میکشد.

در بحث امروز ناچارم بشکل کوتاه و فشرده سابقه این سوال و پاسخ هائی که به آن داده شده است را مرور کنم. تا بتوانم توضیح دهم که ما بحث را از کجا تحویل گرفتیم و منصور حکمت این بحث را چگونه به ما "پس داد".

بحث جبر و اختیار، لاقلا از دوران یونان باستان، تاریخ مکتوب دارد. از سقراط تا افلاطون و ارسطو و غیره بحث میکنند و به این سوال جواب میدهند. اما از یک جا در تاریخ این بحث بر یک مبنای علمی قرار میگردد. بجای مبنای فقهات و صدور احکام عقیدتی تلاش برای بنیان گذاشتن آن بر یک پایه علمی شروع میشود و پیشرفت جامعه انسانی آنقدر ماتریال علمی را بدست میدهد که بتوان این کار را انجام داد.

این شرایطی است که بشر، نه بعنوان فرد، بلکه بعنوان یک جنبش اجتماعی برای تغییر یا در مقابل تغییر، بعنوان یک حرکت و یک تلاش آگاهانه برای تغییر به آن نگاه میکند و به آن میپردازند. این شرایط، پایه اش و مبنایش به شرایط عروج بورژوازی، به عصر روشنگری، عصر خرد، به رنسانس و حرکتی در تاریخ برمیگردد که از حدود قرون ۱۶ شروع میشود و در قرن ۱۷ و ۱۸ اوج میگیرد. این حرکت فکری از علوم شروع میشود. کسانی که با تاریخ علوم آشنا هستند میدانند که اولین تلاش آگاهانه برای توضیح علمی رابطه جبر و اختیار شاید از دکارت (۱) آغاز میشود. دکارت کسی است که

تلاش میکند تا در حوزه علوم، پایه های رابطه قانون (ضرورت یا جبر) با آزادی (اختیار) را بر یک مبنای علمی مدرن مورد بحث قرار دهد.

دکارت اعلام میکند که قوانین طبیعت قابل فهم و قابل تبیین هستند. انسان میتواند قوانین طبیعت و فیزیک را کشف کند و بفهمد. بشروقتی این قوانین را فهمید میتواند از آن استفاده کند و، بقول دکارت، خود را صاحب (master) پروسه ها و طبیعت کند و آنها را به خدمت خود بگیرد. تا قبل از دکارت، لاقبل به این روشنی طبیعت برای قابل شناخت اعلام نشده است. و شناخت این چنین به قابلیت بهره گیری، تغییر و به این معنا به آزادی در مقابل طبیعت وصل نشده است. قبل از این ما رسماً سیستم مذهبی و کلیسا را داریم که اساس خدا را در این موقعیت انسانی قرار میدهند و سلسله مراتب مذهبی که قرار است گفته خدا را برای انسان قابل فهم کند.

این غول فکری و متفکر عظیمی مانند دکارت است که تلاش میکند تا قدرت شناخت و لذا قدرت دخالت و تغییر انسان در عرصه علوم طبیعی را عملاً نامحدود اعلام کند و به اتکای دست‌آورد های علمی زمان خود این حکم را مستدل مینامد و عملاً به کرسی مینشاند. دکارت پیش‌تلاش بشر برای قابل شناخت اعلام کردن طبیعت و شکستن قید و بند های جامعه فئودالی است که رکن اساسی عروج تولید بورژوائی در جامعه است. تولیدی که بنا به ماهیت و خصلت آن ناچار است علم را به خدمت بگیرد. دکارت سخنگوی علمی است که قدم جلو گذاشته است و کلیسا در مقابل آن ایستاده است. قابل شناخت اعلام کردن جهان طبیعی از جانب دکارت ضربه عظیمی به سیستم کلیسا است که مانند هر سیستم مذهبی دیگری اساس آن بر اصل جهالت انسان استوار است.

به فاصله نه چندان طولانی، بحث به عرصه اجتماعی کشیده میشود. سوال این میشود که آیا قوانین اجتماعی هم قابل فهم و بکار گیری هستند؟ سوال این است که بحث دکارت در زمینه علوم و طبیعت تا چه اندازه به عرصه اجتماعی قابل تعمیم است؟ آیا جامعه یا تاریخ بشر قانونی دارد یا سلسله ای از رویدادهای تصادفی هستند که این یا آن شخص باعث آن شده اند؟ آیا جامعه هم قوانینی ندارد که دانستن آنها انسان را قادر میکند تا مثل طبیعت، بقول دکارت، ارباب پروسه ها و تحولات تاریخی شود؟ آیا انسان نمیتواند سرنوشت خود را بدست بگیرد و جامعه را در جهت منفعت خود تغییر دهد؟ آیا بشر با دست پیدا کردن به این قوانین میتواند در مقابل مقدرات اجتماعی و تاریخی آزادی واقعی بدست آورد و سرنوشت خود را بدست بگیرد؟

کسانی که تاریخ فلسفه را خوانده اند حتماً با متفکران عظیمی که در این زمینه نقش بازی کردند آشنا هستند. شاید در راس این غول های فکری باید از اسپینوزا یاد کرد. اسپینوزا (۲) کسی است که اعلام میکند قوانین جامعه را نیز میتوان شناخت و بنا بر این میتوان جامعه را مطابق یک نقشه از پیش تعیین شده تغییر داد. اینکه اسپینوزا برای تغییر جامعه چه نسخه ای می پیچد اینجا نه مهم

است و نه مورد بحث. نفس قابل شناخت اعلام کردن جامعه و تاریخ و نفس قانونمند اعلام کردن آنها و قائل شدن به اینکه میتوان جامعه را آگاهانه به سمت خاصی برد یک قدم بسیار عظیم به پیش بود که توسط اسپینوزا و لایبنیتس (۳) برداشته میشود.

در این دوره در بُعد اجتماعی شاهد عروج بورژوازی و تلاش آن برای کنار زدن فئودالیسم هستیم. تلاشهای دکارت، اسپینوزا، لایبنیتس و دیگران در واقع توپخانه فکری برای موجه کردن این تلاش بشری برای زیر پا گذاشتن نظم الهی جامعه قرون وسطی را منعکس میکند. بشریت از زبان اینها دارد اعلام میکند که میتوان جامعه را آگاهانه به نفع آینده ای قابل توضیح و ترسیم تغییر داد. بعدا به این نکته بیشتر خواهیم پرداخت که از نظر مارکسیسم این بحث تغییر وقتی در ابعاد اجتماعی خود را مطرح میکند که زمینه و شرایط عینی و امکان تحقق این تغییر فراهم آمده است. اوضاعی است که در پرتو پیشرفت های علوم و نیروهای مولده در جامعه دیگر اسپینوزا میتواند اعلام کند که میتوان جامعه را به سمت یک مدینه شادی (joyful society) هدایت کرد.

این سیر ادامه پیدا میکند و متفکران دیگری به این تلاش درافزوده خود را دارند. از میان تعداد نسبتا زیاد متفکرین برجسته و غول های فکری بشر در این دوران باید به کانت (۴) اشاره کرد که او هم یکی از عظیم ترین متفکرین این عرصه است که او هم اعلام میکند که جامعه قابل شناخت ولنا قابل تغییر است. بازم اینجا وارد بحث چگونگی شناخت و تغییر از جانب این متفکرین نمیشویم. اساس قائل شدن به امکان شناخت و امکان تغییر است که نقش اراده انسان را به رسمیت میشناسد همزمان با تحولات اقتصادی و اجتماعی و عروج شیوه تولید سرمایه داری جامعه شاهد شکل گیری طبقه جدیدی، یعنی پروولتاریا است که در مقابل سرمایه داری خود نیازمند تغییر جامعه و بر انداختن شیوه تولید سرمایه داری است. و کسی نمیتواند مانع استفاده این طبقه از دست آوردهای فکری بشر علیه بورژوازی شود. سرمایه داری با تولد خود گورکن تاریخی و جنبشی خود را هم بنیا آورده است. این زایش همزمان یک طبقه و "آنتی تز" آن برای اولین بار است که اتفاق می افتد. دهقانان همزاد یا "جفت" برده دار نبودند. اگر بشود جامعه را مطابق یک "طرح" بتوان تغییر داد، سوسیالیست ها و کمونیست ها هم میتوانند به این دست آوردهای فکری برای منافع دیگری پشت به بندند و بستند. در نتیجه برای فائق آمدن بر این تناقض کنترل اوضاع اعلام روش ها و پدیده های "طبیعی" (مترادف با پدیده های الهی دوران فئودالیسم) مطلوب میشود. تلاش برای محدود کردن دامنه پرواز فکری بشر در این زمینه به یکی از زمینه های اصلی تفکر در فلسفه تبدیل میشود. این تناقض را بطور برجسته در هگل میبینیم که بعدا به آن خواهیم پرداخت.

به هر صورت، کانت قدم پیش میگذارد و اعلام میکند جامعه نیز مانند طبیعت دارای یک سر قوانین طبیعی است که ناشی از طبیعت انسان یا پروسه های معقول (rational) است. در مقابل این سوال

که معقول چیست، کانت اعلام میکند که آنچه که ضروری است معقول است. در جامعه پروسه‌های معقولی در جریان است که انسان میتواند از طریق دخالت در این پروسه‌های معقول جامعه را به سمت جهتی که میخواهد پیش ببرد. آنچه که این پروسه‌های معقول را تعریف میکند دیگر متکی به فاکتورهای عینی و مادی نیست. اساساً یک پدیده ذهنی است. اسپینوزا و کانت اسامی مختلفی به محک تعیین این معقول یا ضروری میدهند. هگل بعداً آن را "خِرد" یا "خِرد مُطلق" میخواند. اما اسم هرچه که باشد در تحلیل نهائی این محک مافوق مادی، متافیزیکی و معطوف به یک مقصود نهائی از پیش تعیین شده و یا مفروض است. قائل شدن به این محک‌ها و محدودیت‌ها قبل از هر چیز موقعیت جامعه بورژوازی در آن دوران را منعکس میکند. جامعه، به تبع یک افق بورژوازی، تغییر را میخواهد اما کنترل شده و در چارچوب خاصی. جامعه بورژوازی مجبور است به قابلیت شناخت قوانین اجتماعی و تاریخی و تغییر وضع موجود روی آورد. به این تغییر نیازمند است. اما از طرف دیگر برای تحقق افق بورژوازی باید این تغییر در چارچوب مناسبات تولیدی سرمایه داری محدود بماند. در نتیجه تئوری‌هایی قدم پیش میگذارند که تغییر را میپذیرند و به شکل ناپیگیر و نیمه و نا تمامی علیه "قَدَر گرائی" (fatalism) و جبر گرائی (determinism) مبارزه میکنند و در همان حال عناصری از هر دو مکتب یا روش را از در پشت وارد میکنند و آن را برای تضمین مطلوبیت و اصالت فکری تغییر کنترل شده حفظ میکنند. بخصوص جریاناتی که در قرن ۱۸ شکل میگیرند و متفکرین این دوره بیش از پیش جبرگرا میشوند. معتقدند که تغییر جامعه قانون دارد و بشر باید از این قوانین پیروی کند. همانطور که مثلاً بر طبیعت اصل بقای انرژی یا افزایش آن‌تروپی، با درک آن زمان، حاکم است و از دست آن‌ها نمیتوان خلاص شد، جامعه هم قوانین "طبیعی" ای دارد که بشر قادر به زیر پا گذاشتن آنها نیست. مقایسه تماماً با فیزیک آن زمان است، که به فیزیک نیوتونی یا کلاسیک مشهور است، انجام میشود. فیزیکی تماماً جبرگرا یا دترمینیست. در این فیزیک، به عکس مثلاً فیزیک کوانتم، اگر "شرایط اولیه" (initial conditions) و شرایط مرزی (boundary conditions) یک مسئله معلوم باشد. پاسخ آن مساله را بطور محقق میتوان داد. در این فیزیک همه چیز نظم خود را دارد. ستارگان، منظومه‌ها، زمین و آسمان همه مطابق یک سری قوانین معلوم و داده عمل میکنند. در این فیزیک آینده کاملاً قابل پیش بینی و به اعتباری محتوم است. این سیستم و قوانینی است که بعداً خود فیزیک، فیزیک کوانتم، آن را باطل میکند. اصل عدم قطعیت هایزنبرگ قبل از هر چیز مفتوح ماندن سرنوشت آینده را نشان میدهد و این سنت دترمینیستی را زیر پا میگذارد.

به هر صورت، وقتی که این سیستم جبر گرایانه را به جامعه تَسَرّی بدهید معنی آن تعیین حدود و ثغور قابلیت بشر در تغییر جامعه است. وقتی اعلام میشود که جامعه قانون دارد، منظور از قانون آن پروسه ایست که فی الحال در حال جریان است. قانون توضیح پروسه ایست که در حال انجام و یا

در حال اتفاق افتادن است. سرمایه داری در حال رشد است و جامعه به سمت یک جامعه بورژوازی در حال حرکت است. این قانونی است که ظاهراً بشر میتواند در چارچوب آن جامعه را تغییر دهد! این احکام یعنی ممانعت از دخالت انسان در تغییر جامعه و محدود کردن نقش انسان به تسریع پروسه های تاریخی که ضرورت خود را از جای دیگری میگیرند. یعنی تفسیر تاریخ، ماتریالیست هلی این دوره به همین دلیل دترمینیست هستند. نمونه برجسته آنها فوئرباخ(۵) است.

تناقض میان دایره عمل بالقوه متد و تلاش برای محدود نگاه داشتن کار برد آن بیش از همه در هگل خود را نشان میدهد. هگل از نظر سیستم و متد پایه همه محدودیت ها را میشکند با جمله معروفش که مورد علاقه همه مستبدین زمان خودش بود: ”هر چیز که واقعی است معقول است و هر چیز که معقول است واقعی.“ از این حکم چنین برداشت میکنند که حکومت مستبد در آلمان واقعی است پس معقول است. درست به همین دلیل فلسفه هگل تبدیل به فلسفه رسمی در آلمان شد. اما در مرکز متد هگل دینامیسمی هست که حتی خود هگل قادر به کنترل آن نیست و به کنترل مارکس در می آید. هگل میگوید واقعیت آن چیزی نیست که موجود است آن چیزی نیست که وجود دارد و هست. واقعیت چیزی است که ضرورت دارد، برداشتی که به یک معنی کانت دارد. اما هگل اعلام میکند که ضرورت خود تابع تاریخ است. و ضرورت ها ازلی و ابدی نیستند. در نتیجه ضرورت ها تغییر میکنند و عوض میشوند. در نتیجه از نظر هگل واقعیت ها و معقول ها تغییر میکنند. در نتیجه آن چه که هست از بین می رود و جای آن را چیز تازه ای میگیرد. آنچه که خواهد بود واقعیت آتی است که ضروری شده است. بشر در سیر تکاملی خود ضروریات جدیدی را بوجود می آورد که محتاج واقعیت های جدید هستند. این واقعیات یا به آرامی و بدون مقاومت تند بوجود می آید که آن وقت تحول مسالمت آمیز است. و با اینکه ضرورت قبلی که واقعیت داشته و امروز ضرورت خود را از دست داده است و دیگر معقول نیست مقاومت میکند و تحول جامعه بشکل انقلابی صورت میگیرد. این دیالکتیک هگل است که ضرورت و مکانیسم تغییر و حتی انقلاب را در بطن خود حمل میکند. اگر کسی محک تشخیص ضروری و معقول را پیدا کند سیستم هگل راه و منطق تغییر و انقلاب در جامعه و تاریخ را نشان میدهد. و این کاری است که مارکس انجام میدهد. بنا به این سیستم اگر تشخیص دهید که ضروری کدام است آنوقت برای تحقق ضروری میتوانید فعالانه در تغییر شرکت کنید. هگل تشخیص این ضرورت و محک تمیز دادن آن را به ذهن، به ایده به یک ایده، ایده مطلق یا خرد مطلق ارجاع میدهد. هگل قائل به یک نهایت متعالی متکی بر خرد (reason) است که انسان در جهت آن سیر میکند. هگل تشخیص این پروسه را مجدداً به ذهن انسان رجعت میدهد. حلقه بعدی در تکامل جامعه بسوی خرد مطلق را هگل تنها با کنکاش ذهنی و تفکر میتواند تعیین کند. اگر در سیستم های ماتریالیسم ماقبل مارکس، مثلاً فوئرباخ، یک دترمینیسم وجود دارد که از آن گریزی نیست، در سیستم هگل جامعه پدیده زنده تر و پویا تری

است. انسان مقهور قوانین مادی بیرون از خود نیست. هگل متد و مکانیسم و موتور محرکه فلسفی تغییر را دارد. اما سوخت آن را از ذهن خود تامین میکند. اینجاست که مارکس میگوید دیالکتیک هگل سر و ته است.

مارکس میگوید برای تشخیص "ضروری" باید به شرایط عینی جامعه نگاه کرد. برای مارکس قدرت و قهر، مثلاً، پدیده های فلسفی یا معنوی نیستند. برای هگل بعکس، این پدیده ها معنوی و فلسفی هستند. برای مارکس اینها پدیده های اجتماعی هستند و ضرورت را دوباره به جامعه برمیگرداند. در نتیجه، وجود قدرت در جامعه بلافاصله مارکس را به پدیده دولت و ضرورت دولت میرساند. درحالیکه هگل را به یک سلسله از مباحثات کشف در مورد خرد و غیره میکشاند.

سوالی که مارکس در مقابل خود قرار میدهد این است که بشر چه چیز را و چگونه میخواهد تغییر دهد؟ مارکس اینجا ما را تشخیص شرایط یا عنصر ذهنی (subjective) - سوژکتیو- از شرایط عینی یا مادی (objective) - اُبژکتیو - میرساند. قبل از مارکس هم البته این مفاهیم بودند اما مارکس آنها را در متن جدیدی باز تعریف میکند.

مارکس در تجردی ترین سطح قائل به رابطه مستقیم میان عینی و ذهنی نیست. از نظر مارکس این رابطه از هر طرف معادله که حرکت کنید از مجرای پراتیک انسان میگذرد. در نتیجه ما رابطه عین، پراتیک، ذهن را داریم. پراتیک انسان جز انتگره رابطه عین و ذهن است. عمل و پراتیک انسان حلقه ایست که عینی یا مادی را به ذهنی متصل نگاه میدارد.

مارکس عنصر یا شرایط ذهنی (سوژکتیو) را به عنصر تغییر دهنده یا فاعل پراتیک ارجاع میدهد. از نظر مارکس عنصر تغییر دهنده عامل ذهنی تغییر است. شرایط بیرون از عنصر ذهنی و مستقل از اراده عنصر تغییر دهنده وجود دارد شرایط عینی یا اُبژکتیو است. در نتیجه برای تک فردی که بخواهد جامعه را تغییر دهد کل شرایط بیرون از من، شرایطی که مستقل از اراده من است، مانند جامعه، طبقه، حزب یا اینکه گیرنده این بحث چگونه فکر میکند، شرایط عینی هستند. برای حزبی که بخواهد جامعه را تغییر دهد خود جامعه و طبقه شرایط اُبژکتیو هستند و برای یک طبقه خود عامل ذهنی (سوژکتیو) و بقیه جامعه عامل عینی (اُبژکتیو) هستند. اینکه انسانها در جامعه چگونه فکر میکنند را مارکس در نهایت، یا در تحلیل آخر، به یک رابطه عینی و اُبژکتیو در جامعه یعنی روابط تولیدی مربوط میکند.

برای طبقه کارگری که میخواهد انقلاب کند، عامل ذهنی "عقل" یا آگاهی طبقاتی او نسبت به انقلاب سوسیالیستی است. اگر طبقه کارگر میدانند که میخواهد جامعه سوسیالیستی را بنا بگذارد، سوسیالیسم پدیده ضروری است که میتواند متحقق شود. برای طبقه کارگر اگر چیزی مانع انجام تحقق سوسیالیسم است، نه شرایط اُبژکتیو بلکه آمادگی خود طبقه است و تمام تلاش برای تحقق

انقلاب سوسیالیستی معطوف به آمده کردن سیاسی طبقه کارگر برای انجام این انقلاب است و نه تکامل نیروهای مولده یا روابط تولیدی.

از روزی که مانیفست کمونیست نوشته شد، شرایط عینی برای انقلاب سوسیالیستی مارکس آماده است. زیرا از جمله داده های بیرون از ما و مستقل از اراده ما افکاری است که در سطح جامعه بالا گرفته است. اینکه نفس امکان بالاگرفتن این جنبش محصول تکامل نیروهای مولده است در اینجا وارد بحث نمی‌شود. مانیفست کمونیست و حضور آرمان و افق جنبش کمونیستی در جامعه امروز جزو داده های و شرایطی است که مستقل از اراده ما وجود دارند. مارکس دیالکتیک هگل را سرتو می‌کند. روی پایش مینشانند و قدرت آن را از قید بند های ذهن و سیستم هگل آزاد مینماید.

تو مارکس این است که بحث شرایط عینی و ذهنی بحث شرایط تغییر است و تغییر دهنده خود جزو لاینجزای صورت مساله یعنی تغییر است. نمی‌شود تغییر را مستقل از تغییر دهنده مورد بحث قرار دهید. از این نظر پایه متدولوژی مارکس شباهت زیادی به پایه شناخت در مکانیک کوانتم دارد که در آن مشاهده (observation)، مشاهده شونده و مشاهده گر یک پدیده غیر قابل تفکیک هستند و عدم قاطعیت و یا محتوم نبودن درست از همین انتگره بودن، یا یکپارچگی، عین، ذهن و پراتیک است. و درست به دلیل اینکه این متد با ماتریالیسم دترمینیستی نوع بلشویکی و استالینی قابل انطباق نیست آکادمی علوم روسیه در دوره استالین مکانیک کوانتوم و تئوری نسبیت را غیر ماتریالیستی و غیر دیالکتیکی اعلام کرد چون در مقابل قطعیت (certainty) ماتریالیسم دترمینیستی بلشویسم فقط امکان (possibility) را قرار میداد. و تا هنگامی که ضرورت ایجاد سلاح هسته ای ایجاب نکرده بود این علوم "غیر قانونی" بودند و امثال لاندائو (Landau) به اردوی کار اجباری تبعید شدند.

این درافزوده بسیار مهم و انقلابی مارکس است که از او بجا میماند. اما همزمان با مارکس و بخصوص بعد از مارکس ما شاهد تلاش برای تفسیر متد مارکس توسط مارکسیست ها به نفع شیوه دترمینیستی ماتریالیسم ما قبل مارکس هستیم. پلخانوف (۷) و کائوتسکی (۸) را داریم از جمله نمایندگان فکری این تلاش هستند. این تلاش اعلام میکند که جامعه قانون دارد این قانون را تکامل نیروهای مولده تعیین میکنند. عنصر عینی را به نیروهای مولده ترجمه میکنند. مطابق این قوانین اول برده داری بوده، بعدا فئودالیسم اکنون سرمایه داری و در آینده سوسیالیسم و هر یک از این نظام ها مانند گردش سیارات قطعی هستند و باید کمک کرد که نیروهای مولده رشد کنند تا شرایطی فراهم آید که طبقه کارگر بتواند انقلاب سوسیالیستی خود را انجام دهد. کائوتسکی این متد را به یک "تکنیک" مانند روش ها و تکنیک های ریاضی، لاقول ریاضیات قدیم، تبدیل میکند که اگر آن را یاد بگیرد همه قطعیات را میتواند بدست آوردید. با این متد پیش شرط اینکه طبقه کارگر بتواند سوسیالیسم را متحقق کند و از شر کار مزدی نجات پیدا کند این است که سرمایه داری یا

(در سطح افراطی تری) تکنیک رشد کند. این یعنی همراه شدن با پروسه ای است که فی الحال بدون دخالت ما در جریان است. به عبارت دیگر این توصیه دنباله روی ای است که مقابله با آن نقطه شروع فلسفه مارکس بود.

در نتیجه مطابق این سیستم یا متد از یک طرف جامعه قوانینی دارد که باید از آنها تبعیت کرد و از طرف دیگر با توجه به جدیت و قطعیت این متد سوسیالیسم محتوم و قطعی است. از یک طرف بزرگ ترین تغییر دهنده جهان معاصر، طبقه کارگر را به همراه شدن با واقعیت در حال جریان و دنباله روی از "سیر تاریخ" دعوت میکنند و از طرف دیگر آرمان این طبقه سوسیالیسم را غیر قابل اجتناب و قطعی اعلام میکنند. و این چیزی جز همان تئوری رستاخیز یا قیامت که مذاهب سالها به تبلیغ آن مشغول بوده اند نیست. استالین اعلام میکند که سوسیالیسم همان قدر اجتناب ناپذیر است که آمدن روز به دنبال شب.

واقعیت این است که اگر سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی اینقدر اجتناب ناپذیر باشد عنصر فعال محتاج انجام کار خاصی نیست. همراه شدن با پروسه های موجود و ایفای نقش مثبت در زایمان تاریخ و جامعه کافی است. این روش بجای روش تغییر جهان فرمول روش تسهیل تاریخ است و وعده پیروزی نهائی (بدون تاریخ سررسید) است.

این روش برای استالین لازم است زیرا جنبشی را نمایندگی میکند که پیش در اساس جنبش صنعتی کردن روسیه و افق ناسیونالیسم روس است. با این متد در جامعه ای نظیر ایران هم به راه حل همراه شدن و کمک کردن به رشد نیروهای مولده و گسترش سرمایه داری میرسید. افق ناسیونالیستی که چپ سنتی ایران آن را نمایندگی کرد. فرا خواندن کمونیست ها و طبقه کارگر به همراهی با این قوانین چیزی جز همراه شدن با سیر گسترش سرمایه داری و کمک به آن نیست. این افق بورژوائی است که مانع تغییر(از میان برداشتن) کار مزدی میشود. مانع تغییر شرایط و در واقع فراخوان به تسلیم به آنچه که هست، آنچه که وجود دارد، میباشد. تبدیل شدن به نوکر و وکیل مدافع و سخنگوی تاریخ موقعیتی است که این روش ایجاد میکند.

سوالاتی که توسط چپ سنتی در آستانه انقلاب ۵۷ ایران و سوالاتی که بلشویک ها و منشویک ها مطرح میکردند و از آن میخواستند "مرحله انقلاب" را نتیجه بگیرند، یک مثال گویا از کاربرد این شیوه مکانیکی و دترمینیستی است. سوال میشد "طبقه تاریخا مهم کدام است؟" یا "آیا سرمایه داری به اندازه کافی رشد کرده است یا نه؟" و پاسخ از هر طرف که میرفت، غالباً پاسخ منفی به این سوال آخر بود، و نتیجه گرفته شده از این سوال هرچه که بود روش و متدی که سوال بر آن استوار است یک متد غیر مارکسیستی است. این متد متوجه نمیشود که شرایط مادی یا شرایط ابژکتیو کل داده بیرون از عنصر سوال کننده یا تغییر دهنده را شامل میشود و نه تنها اجسام یا روابط تولیدی.

ذهنیت و افکار جامعه و طبقه کارگر همانقدر جزو شرایط عینی کار انقلابی مارکسیست است که روابط تولیدی. اگر طبقه کارگر و جامعه ایران، به یمن انقلاب اکتبر یا مانیفست کمونیست و یا طبقه کارگر در اروپا در مقابل سوسیالیسم قرار داده شده است دیگر چسبیدن به روابط تولیدی یک پس رفت عظیم از مارکس به فوئرباخ و یا کانت است. و این عقب نشینی بستر عمومی و اصلی کمونیسم، بخصوص بعد از شکست انقلاب روسیه و تسلط ناسیونالیسم بر جنبش کمونیستی بود. اینکه باید در روسیه انقلاب سوسیالیستی کرد را لنین از اثبات سرمایه داری بودن روسیه نتیجه نمیگیرد. لنین از پیش متقاعد شده است که باید انقلاب سوسیالیستی کرد. آرمان برابری انسانها، مانیفست کمونیست، وجود طبقه کارگر و جنبش کمونیستی در اروپا و نقد مارکس، لنین و بخش مهمی از انسانها را به ضرورت انقلاب سوسیالیستی رسانده است. انقلابی که در شرایط آن روز جهان دیگر ضرورت و امکان آن به وجود آمده است. اثبات رشد سرمایه داری در روسیه از جانب لنین (۹) برای جواب دادن به ناردنیک ها بود که در اساس نافی این پدیده بودند. لنین برای اثبات ضرورت انقلاب سوسیالیستی به خود محتاج آمار کارخانه ها، کارگاه های کوچک و شمارش مرغ و خروس دهقان نبود. این آمارها برای سد بستن در مقابل کسانی بود که با توسل به این آمارها تلاش داشتند کمونیست ها و طبقه کارگر را از "روپای" سوسیالیسم فوری پشیمان کنند و آنرا در شرایط کنونی غیر قابل تحقق اعلام کنند. تلاش برای تحقق سوسیالیسم که دیگر امکان آن فراهم آمده است و قائل شدن به نقش اراده انسان در تحقق این امکان است که لنین را به سیاست میکشاند. لنین کسی است که معتقد است تغییر سوسیالیستی جامعه امکان دارد، وجود سوسیالیسم طبقه کارگر دیگر خود یکی از عوامل عینی جامعه انسانی است. تمام سیاست های لنین از این نقطه شروع میشود. مطرح شده در "چه باید کرد؟"، تاکتیک پیش گذاشته شده در "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی"، "ترزهای آوریل"، ضرورت قیام، مباحث دولت و انقلاب، سیاست نپ (NEP) و غیره همه این تلاش آگاهانه برای تغییر و رسیدن به یک هدف از قبل داده شده را نشان میدهد. این آن عنصر اراده گرائی است که لنین و مارکس دارند. لنین خود بارها، از جمله حول بحث "دو تاکتیک"، اعلام میکند که اختلافش با منشویک ها در اساس به نوشته مارکس در نقد فوئرباخ، یعنی ترهائی در مورد فوئرباخ" و ایدئولوژی آلمانی برمیکرد.

تحت تاثیر تغییر مسیر انقلاب روسیه به یک حرکت ناسیونالیستی، در بعد فلسفی و روش و مارکسیستی آنچه که ما در آستانه انقلاب ۵۷ ایران، چه در بعد ایرانی و چه در بعد جهانی تحویل گرفتیم یک سنت و متد تماما دترمینیستی و دنباله روانه بود که در دنیای سیاسی روش دخالت ناسیونالیستی و یارفرمیستی را تجویز میکرد. استالینیسیم، مائوئیسم، تروتسکیسم، بلشویسم، سوسیال دمکراسی و ... همه و همه در این ریشه متدولوژیک شریک بودند. از نظر اینها جامعه قانون داشت. این قانون را نیروهای مولده تعیین میکردند. یا "مرحله انقلاب" سوسیالیستی بود اما سوسیالیسم مربوط به "بعد" در یک "ستاخیز جهانی" بنام انقلاب جهانی یا انقلاب در چند

کشور بود و یا "مرحله انقلاب" دمکراتیک و جنبش ضد امپریالیستی بود و در هر دو صورت کار ما تسهیل حرکت تاریخ به پیش و دنباله روی از آنچه در جریان است بود. نفس قائل بودن به چیزی بنام مرحله انقلاب انعکاس این متد است.

منصور حکمت در مقابله با این متد و سیاست غیر مارکسیستی و ناسیونالیستی که بنام مارکسیسم و سوسیالیسم در میدان بود مجدداً مارکس تغییر دهنده جهان، مارکس تزه‌ای فوئرباخ و سوسیالیسم و کمونیسم کارگری را قرار داد. درست بر اساس همان روش مارکس و لنین منصور حکمت معتقد بود سوسیالیسم کارگری امری ممکن است که باید فوراً متحقق شود و تحقق این امکان جز به آمادگی نیروی متحقق کننده آن یعنی کمونیست ها و طبقه کارگر موکول نیست. راه آماده کردن این نیرو دخالت در سیاست و تعرض به همه مبانی فکری و سیاسی است که این نا آمادگی را تقدیس و یا فرموله میکند. و سریعترین راه آماده کردن این نیرو متحد کردن و درگیر کردن آن در نبرد سیاسی است که در جامعه در حال جریان است. از نظر حکمت، همچون مارکس و لنین، این روند تنها یک روند روشنگرانه و فکری نیست. یک پروسه عملی و درگیر شدن در سیاست روز است. بحث حزب و قدرت سیاسی از همینجا سرچشمه میگیرد. فلسفه بحث تصرف قدرت توسط یک اقلیت از میان برداشتن آخر مانع برای بسیج طبقه کارگر و مردم به زیر پرچم سوسیالیسم است. کمونیست ها برای آماده کردن نیروی تغییر دهنده باید قدرت را بگیرند. تاکتیک لنینی جمهوری دمکراتیک کارگران و دهقانان، تاکتیک حکمت در جمهوری دمکراتیک انقلابی و تاکتیک ما در زمین دولت موقت انقلابی، همگی معطوف به نزدیکترین و موثرترین راه برای آماده کردن طبقه کارگر و مردم انقلابی برای تحقق انقلاب سوسیالیستی، در شرایط داده جامعه و زمان خود، است و با فرمول "مرحله بندی" انقلاب قابل توضیح نیست. و درست عدم درک این متد و این سیاست است که هنگامی که اوضاع تغییر میکند و دیگر این سیاست و تاکتیک موضوعیت ندارد حزب بلشویک در مقابل تزه‌ای آوریل می ایستد و آنرا رد بحث های مرحله بندی انقلاب لنین در دو تاکتیک اعلام میکند و بخشی از حزب کمونیست کارگری، بعد از منصور حکمت، کنار رفتن تاکتیک جمهوری دمکراتیک انقلابی را کنار گذاشتن مرحله بندی انقلاب از جانب حکمت مبینند. اولی، بلشویک هله با این کار مخالف اند و دومی، رهبری جدید حزب کمونیست کارگری، با آن ظاهراً موافق است. هر دو ربطی به مارکس، لنین و حکمت ندارند.

به بحث اصلی برگردیم، تز مارکس، لنین و حکمت این است که اگر شرایط ابژکتیو امکان رشد یک سیاست و یک نوع تغییر را میدهد تحقق آن امکان تماماً محصول دخالت آگاهانه عنصر ذهنی (اکتیو) است. اراده انسان است که بر متن همه ممکن ها تاریخ را محقق میکند، آنرا میسازد و آینده را میتوان ساخت. امروز در جهان امروز ما در هر جای دنیا سوسیالیسم ممکن است. آنچه این ممکن را متحقق میکند عنصر انقلابی، کمونیست ها، حزب و طبقه کارگر، است. سوسیالیسم مطرح است، تئوری آن هست، مبارزه ای که سوسیالیسم را ایجاب میکند در تمام جهان جاری است، تولید و باز

تولید در دور افتاده ترین نقطه جهان هم زیر سلطه سرمایه داری است و نیروی اجتماعی که میتواند سوسیالیسم را متحقق کند موجود است. تنها مانع آمادگی ذهنی و عملی نیروی متحقق کننده آن است. در نتیجه پراتیک حزب یا جریانی که طبقه کارگر را به سرعت هر چه بیشتری مجاب میکند که باید سوسیالیسم را فوراً متحقق کند در این رابطه تعیین کننده است. روزی که مثلاً ۱۰ یا ۲۰ درصد طبقه کارگر یا مردم ایران سوسیالیسم را فوراً بخواهند و آماده باشند که انقلاب سوسیالیستی را انجام دهند شرایط ذهنی برای قیام کمونیستی و تصرف قدرت سیاسی آماده است. فقط باید قدرت را گرفت. این در افزوده ای است که منصور حکمت با بیان بسیار دقیقی به تئوری مارکسیستی جبر یا اختیار و نقش اراده انسان در ساختن تاریخ داشته است. این روش را مانند یک نخ بهم بافنده در همه بحث های اساسی مارکس، لنین و منصور حکمت مبینید. حکمت در نوشته هائی نظیر "سه منبع و سه جز سوسیالیسم خلقی"، "آناتومی لیبرالیسم چپ"، "دولت در دوره های انقلابی"، "باز خوانی کاپیتال مارکس"، "جمع بندی از تجربه انقلاب روسیه" و غیره این متد را به وضوح توضیح میدهد.

توضیحات

- ۱ - René Descartes (1596-1650) - مثلاً رک به:
www.philosophypages.com/ph/desc.htm
- ۲ - Baruch Spinoza (1632-1677) - مثلاً رک به:
www.philosophypages.com/ph/spin.htm
- ۳ - Gottfried Wilhelm Leibniz (1646-1716) - مثلاً رک به:
www.philosophypages.com/ph/leib.htm
- ۴ - Immanuel Kant (1724-1804) - مثلاً رک به:
www.philosophypages.com/ph/kant.htm
- ۵ - (Ludwig Andreas Feuerbach) (1804-1872)
- ۶ - Lev Davidovich Landau (1908-1968) - مثلاً رک به:
kapitza.ras.ru/history/LDLandau/main.html
- ۷ - Georgi Plekhanov (1856-1918) - مثلاً رک به:
www.marxists.org/archive/plekhanov
- ۸ - Karl Kautsky (1854-1938) - مثلاً رک به:
www.marxists.org/archive/kautsky
- ۹ - لنین، "رشد سرمایه داری در روسیه" مثلاً در:
www.marxists.org/archive/lenin/works/1899/devel/index.htm



در نقد انقلاب پوپولیستی حمید تقوایی

پوپولیسم حمید تقوایی و منشور سرنگونی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

فهرست

مقدمه

پوپولیسم حمید تقوایی و منشور سرنگونی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست
دولت موقت و مسابقه حمید تقوایی با سلطنت طلبان برای دموکرات نمایی
دو تاکتیک در برخورد به دولت موقت
سرنگونی جمهوری اسلامی پایان کار حمید تقوایی است اما آغاز انقلاب کارگری است.
جدل بر سر تعیین جنسیت نوزادی که هنوز متولد نشده است
تفاوت متدلوزی حکمتیسم با پوپولیسم مبتدل
رد اما و اگر بر انقلاب سوسیالیستی توسط حمید تقوایی
آیا سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است؟
سوسیالیسم پوپولیستی و سوسیالیسم کارگری
در باره تر پوپولیستی تبدیل جنش سرنگونی به جنبش سوسیالیستی

سوسیالیسم فوری یا انقلاب سرنگونی طلبانه خلقی تحت نام سوسیالیسم
 سوسیالیسم فوری انقلاب کارگری و سوسیالیسم فوری انقلاب پوپولیستی
 انقلاب کارگری، منشور سرنگونی و مشکل درک پوپولیستی از انقلاب
 آیا طرح دولت موقت با برنامه یک دنیای بهتر در تناقض است
 چند تئوری عجیب و غریب حمید تقوایی
 بر خورد ما به دولت موقت
 نسخه اسلامی در صحنه بودن مردم
 انتخابات، مجمع نمایندگان مردم و قانون اساسی
 نقش منشور سرنگونی در جلوگیری از سناریوی سیاه
 موخره

مقدمه

حزب کمونیست کارگری حکمتیست برای تامین رهبری چپ و رادیکال بر جنبش سرنگونی و پاسخ دادن به مسئله روز مردم و طبقه کارگر یعنی سرنگونی جمهوری اسلامی، بیانیه و منشوری را منتشر کرده است که در آن ضمن نقد آلترناتیوهای جریان‌ات راست بورژوازی برای جایگزینی رژیم اسلامی، قیام مردم بر علیه جمهوری اسلامی و نابودی و در هم کوبیدن کامل دستگاه دولتی و منابع مالی، تدارکاتی و تبلیغاتی آن و پیروزی کامل قیام که چیزی جز تشکیل دولت موقت برای ادامه انقلاب و نابودی کامل ریشه اسلام سیاسی و برقراری گسترده ترین آزادیهای اجتماعی و سیاسی نمیتواند باشد را، تنها راه‌هایی از شر جمهوری اسلامی و تضمین حق مردم در تعیین نظام آینده سیاسی دانست. این روش‌ترین تاکتیک یک حزب سیاسی کارگری و کمونیستی برای شرکت و رهبری جنبشی است که امروز در مقابل چشمان ما جاری است. حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست با این بیانیه و منشور تاکتیک روشن و کمونیستی را برای شرکت در یک جنبش جاری و رهبری آن و کسب دستاوردهای هر چه بیشتر برای سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی اتخاذ نموده است. برای حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست سرنگونی جمهوری اسلامی و جایگزینی نظامی که بولد جانشین آن شود یک دوره بلانقطاع است. در این دوره حزب برای جایگزینی جمهوری سوسیالیستی به جای نظام سیاسی فعلی مبارزه میکند.

منتقدین این بیانیه از فراندوم طلبان تا کسانی مانند حمید تقوایی و دیگر نویسندگان حزب کمونیست کارگری ایران که با تشکیل دولت موقت برای به کرسی نشاندن دستاوردهای پیروزی قیام مخالفت میکنند بطور کلی در جبهه راست قرار قرار میگیرند. فراندوم طلبان میگویند مردم تا آنجا باید برای عزل حکومت به میدان بیایند که آنارشی یعنی نابودی دستگاه دولت اتفاق نیافتد. حمید تقوایی هم با تز مرحله انقلاب سوسیالیستی است از طرح و نقشه برای پیروزی جنبش سرنگونی که درمقابل چشمان ما جاری خودداری میورزند، چیدن میوه سرنگونی را به راست بورژوازی دراپوزیسیون میسپارند. با تز انقلاب سوسیالیستی است، در جنبشی که هم اکنون در جریان است بی پروا بدنبال هخا و جریانات راست روانه میشوند. با سوسیالیستی خواندن جنبش سرنگونی و یا با اعلام تز پوپولیستی تبدیل جنبش سرنگونی به جنبش سوسیالیستی، از وظیفه کمونیستی و سوسیالیستی برای ایجاد یک صف مستقل کمونیستی معاف شدند و بدنبال این و آن در سیاست روز روانند.

نظرات حمید تقوایی را با هیچ نیروی سیاسی جدی نمیتوان مقایسه و نقد کرد. این نظرات بیشتر شبیه اتحادیه کمونیستها و گروههای مائوئیستی است. شعار سوسیالیسم فوری در دست رفقای سابق ما در حزب کمونیست کارگری ایران (از این بعد حزب کمونیست کارگری ایران) به یک شعار مسخره و غیر طبقاتی تبدیل شده است. اعتقاد به سوسیالیسم و سوسیالیسم فوری به یک اعتقاد مذهبی در میانشان تبدیل شده است که گویا در وقایع جاری ایران امام زمان سوسیالیسم حتما ظهور میکند. جواب مشروط منصور حکمت در باره اینکه آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود به یک پاسخ ایمانی و یک اعتقاد خشک مذهبی تبدیل شده است. کار را به آنجا رساندند که اگر کسی همانند منصور حکمت در باره تفاوت سرنگونی و انقلاب حرف بزند از نظر اینها راست و حجاریانی میشود. احتمال سناریوی سیاه نه تضعیف، بلکه نابود شده اعلام میشود. اگر کسی در این مورد بحث کند ضد انقلاب و طرفدار جمهوری اسلامی لقب میگیرد. برخوردشان به بحث سناریوی سیاه و سفید منصور حکمت از برخورد چپ های حاشیه ای بدتر است.

آنقدر سطحی هستند که بحث دولت موقت که به قدمت سیاست در جهان مدرن از سالهای ۱۸۰۰ تاکنون سابقه دارد و یک بحث قدیمی میان مارکسیستها و لنین بود با یک جمله "مگر کسی به خودش دولت موقت میگوید" رد میشود و در درون حزب کمونیست کارگری ایران هم کسی نمیبرسد و یا فکر نکرده و نخوانده است تا پرسد که پس راستی دهها قطعهنامه و مقاله بلشویکها و لنین در این مورد برای چه بود.

در مقابل این حرف منصور حکمت که "ما به یک مقوله دوران گذار، دوران انقلابی معتقدیم. وقتی جمهوری اسلامی را ساقط میکنیم نه شورائی در کار است و نه چیز دیگر. مجلس موسسانی نیز در کار نیست، پارلمانی هم در کار نیست. در نتیجه در روند و پروسه انداختن رژیم، حتما یک احزابی

سر کار می‌آیند و این احزاب متعهدند که جامعه‌ای را بسازند و قدرت را به دست مردم دهند" (گفتگو در پالتاک ۲۶ دسامبر ۲۰۰۱) که توسط کوروش مدرسی نیز تکرار شد لشکرکشی سیاسی و تئوریک کردند و به مواضع چپ سنتی در غایت‌پند.

کسی در حزب کمونیست کارگری ایران دیگر فکر نمی‌کند که راستی اگر فردا در ایران قیام و انقلابی از نوع گرجستان و قرقیزستان راه افتاد چه باید بکنند. از آنجا که هنر نزد ایرانیان است و بس همه چیز سوسیالیستی است و هر حرکتی خوبخود به سوسیالیسم ختم می‌شود. کسی از خود نمی‌پرسد اگر فردا مردم بر علیه جمهوری اسلامی قیام کنند برنامه حزبشان چیست. وظیفه حزب و برنامه حزب در مقابل شورش و قیامی مانند ۱۸ تیر و فریدونکنار و اعتصاب و تظاهرات کارگران در بهشهر که حزب فقط خبرش را از خبرگزاری‌های ایران و جهان می‌شنود و یا در بهترین حالت یک گزارشگر پس از واقعه یک گزارش به حزب می‌رساند، چه می‌خواهد باشد. اگر در ۱۸ تیر مردم بر رژیم پیروز می‌شدند، چکار می‌بایست بکنند. آیا می‌بایست اداره شهر و کشور را در دست گیرند یا نه؟ اگر جواب مثبت است آیا آن دولت دولتی سوسیالیستی بود؟ اگر نه. می‌توان و باید در چنین دولتی شرکت کرد و چگونه؟ چرا نباید امروز برای پیروزی وقایعی مانند ۱۸ تیر که ممکن است اتفاق بیفتد برنامه داشت. آیا نباید مردم شورش کننده و قیام کننده را به اداره کنندگان شهر و یا کشور تبدیل کرد. آیا این غلط است که حزب کمونیستی برای پیشروی انقلاب به همراه قیام کنندگان ۱۸ تیر دولت موقت تشکیل دهد و در دولت موقت شرکت کند. راستی حمید تقوایی و حزب کمونیست کارگری ایران در چنین شرائطی چکار خواهند کرد؟ آیا تاکتیکشان این است: یا سوسیالیسم یا هیچی؟ یا سوسیالیسم، یا دولت دیگران؟ آیا این تاکتیک یک حزب انقلابی در دوره انقلابی است.

برخی از محافل در هیئت حاکمه آمریکا خواهان یک انقلاب در ایران هستند. حمید تقوایی و حزب کمونیست کارگری ایران در باره این انقلاب چه می‌گوید؟ چه تفاوت‌هایی میان انقلابی که آمریکا می‌خواهد با انقلاب حمید تقوایی در عمل وجود دارد. این انقلاب نیزمانند قرقیزستان توده‌ای و گسترده خواهد بود و حتما هم مانند همه جا توده‌ها به مراکز رژیم حمله می‌کنند و...

تاکتیک حزب کمونیست کارگری ایران و حمید تقوایی در این مورد چیست؟ آیا حزب کمونیست کارگری ایران اینبار هم مانند نمونه هخا هیزم بیارمهر که می‌شود و یا کار دیگری انجام می‌دهد.

متأسفانه شعار سوسیالیسم فوری را با سرنگونی رژیم یکی گرفتند و این دومی را انقلاب و انقلاب سوسیالیستی نامگذاری کردند. سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی را از درون خالی کردند و سوسیالیسم مانند گذشته دوباره با متد فکری استالین و مائو و برژنف اجتناب ناپذیر شد و حتما هم در جریان سرنگونی برقرار می‌شود. فقط مهم این است که هم اکنون آنها در هر حرکت ضد رژیم که با فراخوان هخا و یا مرتجع دیگری برگزار می‌شود شرکت کنند تا آمدن سوسیالیسم تامین شود. به

شیوه چپ‌های ۵۷ سرنگونی و انقلاب یکی گرفته میشود. جایگزینی حکومت سیویل به جای حکومت نظامیان، حکومت سکولار به جای حکومت مذهبی و... انقلاب نام گرفته است و نه تنها آن بلکه به آن سوسیالیسم نیز اطلاق شده است. نقش طبقه کارگر و درجه آمادگی و تشکل آن برای سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی و استقرار سوسیالیسم از سیستم فکری حزب کمونیست کارگری ایران حذف شده است. نتوانستند کسب قدرت سیاسی را که میتواند پله ای در فاز انقلاب و پله ای در متحد و متشکل کردن کارگران و مردم از بالا باشد هضم کنند. از یکطرف کسب قدرت سیاسی را وابسته به اتحاد و تشکل و وجود شوراهای و... اعلام میکنند و از طرف دیگر به شیوه مذهبی و با اعلام دلبخواه وجود داشتن این شرایط، انقلاب سوسیالیستی را اجتناب ناپذیر اعلام میکنند. جای ذهن بزرگ منصور حکمت را که ضمن تلاش برای جمع آوری نیرو و ایجاد صف مستقل کارگری و سوسیالیستی و آمادگی برای کسب قدرت و استقرار سوسیالیسم فوری، همه حالات و عرصه‌های نبرد و احتمالات را در نظر داشت و حتی از احتمال سناریو سیاه در جریان سرنگونی و تلاش برای جلوگیری از آن برنامه و طرح میریخت، خشکمغزی و اعلام سوسیالیسم پیروز است گرفت.

آلترناتیو سوسیالیستی قوی تر از همه قلمداد میشود، اما برای حضور در صحنه بدنبال هخا میروند و دو نفر در آن گوشه آن حرکت ارتجاعی با صدایی که فقط خود میشوند شعار سوسیالیستی سر میدهند.

جدیدا هم اعلام کردند پلارازاسیون طبقاتی در ایران صورت گرفته است!

حزب کمونیست کارگری ایران هیچ نشانی از یک حزب سیاسی جدی ندارد. این فرقه است. با این فرقه جدل تئوریک بر سر مبانی انقلاب و انقلاب سوسیالیستی کردن غلط است. این نقد را برای این مینویسم که حمید تقوایی و رفقای سابق ما همه این تئوریهای پوپولیستی را زیر نام منصور حکمت و کمونیسم کارگری انجام میدهند. برای این مینویسم که هنوز باورم نمیشود که جمعی با بازی بادو کلمه حجابیان و مجلس موسسان توانستند این چنین بر جریان کمونیسم کارگری ضربه بزنند. برای رفقای عزیزی مینویسم که باورم نمیشود تا این اندازه در خشکمغزی فرو رفته باشند که منافع کمونیسم و کمونیسم کارگری برایشان هیچ ارزشی نداشته باشد. که حزب عراق با دو کلمه راست میشود. هر چقدر بیشتر به موضوع فکر میکنم از سربرآوردن چنین فرقه عجیب و غریبی در حزب کمونیست کارگری بیشتر حیرت زده میشوم و برای این حیرت زدگی ام مینویسم. از این حیرت زده میشوم که چپ سنتی چنین ریشه قوی در حزب کمونیست کارگری ایران داشت.

تئوری و سیاستی که امروز توسط حزب کمونیست کارگری ایران ارائه میشود ربطی به منصور حکمت و کمونیسم کارگری ندارد. من در اینجا به برخورد حمید تقوایی به منشور سرنگونی میپردازم و عمق ابتدال پوپولیستی را در آن نشان میدهم.

پوپولیسم و منشور سرنگونی حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

دولت موقت و مسابقه حمید تقوایی با سلطنت طلبان برای دموکرات نمایی

تمامی مشکل حمید تقوایی این است که حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست در منشور سرنگونی پای دولت این بت معبود هر خرده بورژوا را به میان کشیده است. همه مشکل این است که منشور سرنگونی پیروزی قیام و اجرای منشور را به مسئله دولت ربط داده است. اگر دولت را از منشور حذف کنیم، همه داد و قال مبنی بر راست بودن بیانیه، مرحله ای کردن انقلاب و انقلاب مخملی و غیره آب میشود و میرود زیر زمین. حمید تقوایی میگوید برای پیروزی قیام و اجرای منشور نباید به اهرم دولت دست برد. باید در اپوزیسیون ماند و تا انقلاب سوسیالیستی در پایین نیرو جمع کرد. چون انقلاب در خیابان صورت میگیرد، نه در "سالن های مرمین" دولت. نمیتواند بفهمد که دوره انقلابی و بحرانی با دوره قبل و بعدش متفاوت است.

پوپولیسم قادر به درک تاکتیک مارکسیستی قطعنامه ای که حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست با عنوان منشور سرنگونی منتشر کرده است، نیست. تاکتیک و استراتژی چپ سنتی از چگونگی پاسخ به این سوال غلط نتیجه میشود که آیا انقلاب ایران سوسیالیستی است یا دموکراتیک. اگر بپذیرند که به دلائل آمادگی شرائط عینی و ذهنی (در مورد ایران پذیرفتند) انقلاب ایران سوسیالیستی است، دیگر اعتقاد پیدا میکنند که انقلاب سوسیالیستی است. فرق پوپولیسم انقلابی سال ۵۷ با سوسیالیسم مبتدل حمید تقوایی این است که پوپولیسم سال ۵۷ شرائط عینی و ذهنی را برای سوسیالیسم آماده نمیدید و برای همین خودش هم از شعار سوسیالیستی و مبارزه برای برقراری فوری سوسیالیسم دست برد میداشت و مشغول انقلاب دموکراتیک و انقلاب برای طبقات دیگر میشد. پوپولیسم حمید تقوایی با همین متدولوژی آمادگی شرائط عینی و ذهنی به سراغ انقلاب سوسیالیستی میرود و برخلاف پوپولیسم ۵۷ معتقد است که این شرائط آماده است، پس باید طرفدار انقلاب سوسیالیستی فوری بود. انقلاب سوسیالیستی که پوپولیسم حمید تقوایی بدنبال آنست همان انقلاب طبقات دیگر و اهداف طبقات دیگر است که سوسیالیستی اعلام میشود. پیروزی جنبش سرنگونی را سوسیالیسم اعلام میکنند. میخواهند با رهبری جنبش سرنگونی سوسیالیسم بیاورند. پوپولیسم سال ۵۷ رهبرشدن در جنبش غیر سوسیالیستی را هدف خود میدانست و پوپولیست امروز ما میخواهد با رهبری جنبش غیر کارگری و غیر سوسیالیستی، آن جنبش را تغییر ماهیت دهد و به جنبش و انقلاب سوسیالیستی تبدیل کند. از اینک کمونیسم کارگری برای سوسیالیسم فوری مبارزه میکند این را میفهمند که میتوان با رهبری هر جنبشی به انقلاب سوسیالیستی دست بیابند.

دوستان قدیم فحاش ما که جز فحاشی حرفی برای گفتن ندارند، با ترکیب ملقمه ای از پوپولیسم مبتدل و لیبرالیسم سیاسی، بر علیه این حکم مارکسیستی و حکمتیستی قد علم کردند که حزب کمونیستی که برای انقلاب کارگری فوری مبارزه میکند، میتواند و باید برای جمع آوری نیرو و گذار بدون درنگ به انقلاب کمونیستی نه تنها از پایین، بلکه از بالا هم مبادرت ورزد. میگویند شعار جمهوری سوسیالیستی میدهیم و برای آن مبارزه میکنیم، اما اگر نشد در اپوزیسیون میمانیم و برای آن تلاش میکنیم. قادر به درک ساده ترین مسائل تاکتیکی روز نیستند. میگویند طرح دولت موقت، مرحله ی کردن انقلاب است. یا از طرح دولت موقت، دولت ائتلافی با احزاب دیگر در ذهنشان متبادر میشود. نمیتواند سر و ته این مسئله ساده را درک کنند که دولت موقت در قطعنامه ما ابزار ادامه مبارزه مردم و قیام آنان بر علیه رژیم جمهوری است. ادامه انقلاب از بالا است. دولت موقت در منشور ما ارگان قیام مردم بر علیه جمهوری است که ضمن مبارزه برای نابودی کامل بقایای رژیم اسلامی و در هم شکستن مقاومت اسلام سیاسی و جارو کردن آن، به انقلاب تعمیق میبخشد. ادامه انقلاب از بالا فاز جدیدی در انقلاب مردم است. پیشروی انقلاب از بالاست. مسلماً اگر طبقه کارگر و حزبی تا آلمان به نیروی فاتحه انقلاب تبدیل شدند، نیروی طبقه کارگر و سوسیالیسم برای انقلاب کارگری فراهم شد، دولت موقت به دولت موقت کارگری تبدیل میشود. دولت موقت فقط ادامه پیشروی انقلاب از بالا است. حزب حکمتیست میداند که در سرنگونی جمهوری اسلامی طبقات و اقشار دیگری هستند که نه سوسیالیستی هستند و نه آن را میپذیرند. حزب حکمتیست که خود را حزب طبقه کارگر میداند، ضمن اینکه تلاش میکند تا نیروی جنبش جوانان، زنان و کلا جنبش ضد اسلام سیاسی و جنبش سرنگونی را رهبری و نمایندگی کند، اما متوجه است که پیروزی جنبش سرنگونی، جنبش ضد اسلام سیاسی، سوسیالیستی نیست. رهبری این جنبش ما را در بهترین موقعیت برای انقلاب سوسیالیستی فوری قرار میدهد. کمونیستی مانند منصور حکمت میگوید

”من جنبش مردم برای سرنگونی راه با همه خیزشها و قیامها و نبردهایی که در بر خواهد داشت، از انقلابی که میتواند از دل این جنبش عروج کند متمایز میکنم.“

پوپولیست طرفدار انقلاب سوسیالیستی شده ما میگوید همین جنبش جاری سرنگونی سوسیالیستی است، نتیجه قیام بر علیه جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی سوسیالیستی است و اگر به سوسیالیسم ختم نشد ما باید در اپوزیسیون بمانیم. یک مبارز مارکسیست و حکمتیست میگوید باید برای جمهوری سوسیالیستی همین امروز مبارزه کرد. باید نتیجه قیام مردم بر علیه رژیم را به سوسیالیسم برسانیم. لازمه آن برپاداشتن قیام، شرکت در قیام و خیزشها و رهبری آن و شرکت در دولت قیام کنندگان و پیشروی به سوی انقلاب اجتماعی طبقه کارگر هم از بالا و هم از پایین میباشد. قیام و

تحول انقلابی را باید با دولت برخاسته از آن قیام تکمیل کرد. دولت موقت در منشور چینی جز ادامه انقلاب در بالا برای در هم کوبیدن کامل ماشین دولتی جمهوری نیست. پوپولیستی که معتقد به انقلاب سوسیالیستی شده است و لیبرال گشته است میگوید نه نه نباید پیروزی مردم بر علیه جمهوری اسلامی تا دولت موقت تا دولت قیام کنندگان ادامه داد. یک پوپولیست اگر قانع شود که ممکن است جنبش عمومی مردم قادر به سرنگونی جمهوری اسلامی شود، بدون اینکه حزب سیاسی طبقه کارگر و طبقه کارگر از تشکل و نیروی لازم برای سازماندهی انقلاب کارگری برخوردار باشد، بدون اینکه پلارازاسیون سیاسی و طبقاتی در جامعه صورت گرفته باشد، باز هم راه خود را در شرایط تحول انقلابی در اپوزیسیون ادامه میدهد. وقتی هم حرف از دولت موقت و پیروزی جنبش سرنگونی زده شود فکر میکند باید به ائتلاف با احزاب راست و سلطنت طلب دست بزند. برای یک پوپولیست جنبش ها و طبقات اجتماعی معنی ندارند. اگر بگوییم دولت موقت محصول پیروزی قیام مردم بر اسلام سیاسی و جمهوری است. او فکر میکند به عنوان نماینده کارگر باید برود با نماینده افسار و طبقات دیگر دولت تشکیل دهد و یا از دولت آنها بخواهد آزادیها را رعایت کند و یا اینکه به قول حمید تقوایی در دولت آنها در شرایط خاصی شرکت کنند.

برای پوپولیست امروز ما دولت موقت محملی برای مسابقه سلطنت طلبان و کمونیستها برای نشان دادن درجه تعلقشان به مردم سالاری و دموکراسی است. حمید تقوایی در توضیح مطلوبیت بیانیه منشور آزادی ها که کوروش مدرسی در حزب کمونیست کارگری ایران پیشنهاد داده بود ضمن پیشنهاد حذف دولت موقت مینویسد

جمهوری اسلامی در حال فروپاشی است و ما و سلطنت طلبان (کارگران و نمایندگان متعارف بورژوازی) میخواهیم در برابر دولت موقتی که بجای این رژیم میآید پروسه مسالمت آمیز و متمدنانه تعیین حکومت را اعلام کنیم. البته همه میدانیم که در عالم واقع نوع دولت را توازن قوا تعیین میکند و دولت موقت هم هر قدر خودش را بیطرف و محلل و دولت آشتی ملی و غیره معرفی کند دولت نامتعارف یک طبقه معین است که میخواهد دولت متعارف طبقه خودش را بیاورد (از نوشته حمید تقوایی در توضیح مطلوبیت منشور آزادیها در پاسخ به مصطفی صابر)

در مقابل این تاکتیک راست، بیانیه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست میگوید ما قدرت را پس از سرنگونی به دیگران نمیسپاریم، ما با تشکیل دولت موقت اجرای منشور آزادیهای سیاسی و منشور سرنگونی را تضمین میکنیم.

و یا حمید تقوایی مینویسد

تحقق بیانیه تنها راه مسالمت آمیز برای روی کار آمدن دولت مطلوب مردم است. بیانیه تضمین میکند که در یک شرایط دموکراتیک نیروها و احزاب آلترناتیوهای خود را تبلیغ کنند و مردم را به آن فرا بخوانند. این آلترناتیو از نظر ما جمهوری سوسیالیستی است و ما مطمئنیم که در یک شرایط آزاد و دموگراتیک مردم آلترناتیو ما را بخواهند گزید. از نوشته حمید تقوایی در توضیح مطلوبیت منشور آزادیها در پاسخ به مصطفی صابر

بله درست است بیانیه تضمین میکند که در یک شرائط دموکراتیک نیروها و احزاب آلترناتیوهای خود را تبلیغ و ترویج کنند و نه فقط این بلکه برای آلترناتیو خود نیرو فراهم کنند. اما سوال این است که چه کسی قرار است تحقق بیانیه را تضمین کند. چرا برای تحقق بیانیه از قبل به برج دولت دست نزنیم. چرا این گناه است. این گناه کبیره از کجا آمده است؟ از اینکه مرحله انقلاب سوسیالیستی است و ما نباید تا برقراری حکومت کارگری به قدرت دست ببریم و یا برای آن برنامه داشته باشیم؟ آنهمه فریادهای لنین و منصور حکمت در باره مارکسیسم زنده و فعال و عنصر و نیروی فعاله انقلاب به اینجا رسیده است که جنبش جاری را بدخواه سوسیالیستی اعلام کنیم و تژه از شرکت فعال و رهبری جنبش غیر سوسیالیستی مرخص شویم.

برخلاف پوپولیست لیبرال گشته حمید تقوایی که فکر میکند دیگران باید دولت موقت تشکیل دهند و کمونیسم و طبقه کارگر در اپوزیسیون باید به همه نشان دهند که طرفدار حقوق دموکراسی است حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست منشوری صادر کرده است که تاکتیک او را در مبارزه جاری مردم تعیین میکند. نتیجه پیروزی جنبش سرنگونی از نظر ما باید تشکیل دولتی باشد که اهداف این جنبش را از بالا و با اهرم دولتی پیش میبرد. نتیجه جنبش بر علیه جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی تشکیل دولت ادامه این جنبش است. اگر تحقق بیانیه راه مسالمت آمیز روی کار آمدن دولت مطلوب است، باید این دولت را تشکیل داد تا این بیانیه را متحقق کند و نه اینکه در اپوزیسیون ماند و از دولت درخواست تحقق آن را کرد.

ما میگوییم هر چقدر خواست عمومی مردم مبنی بر نابودی جمهوری اسلامی عمیق تر صورت گیرد این به نفع طبقه کارگر و مردم میباشد. مبارزه برای سکولاریسم و مذهب زدایی، مبارزه زنان بر علیه آپارتاید جنسی، مبارزه مردم کردستان بر علیه ستم ملی، مبارزه برای آزادی بیان و تشکل سوسیالیستی نیست. طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر ذینفع ترین نیرو در به کرسی نشاندن کامل این مطالبات میباشد.

معنای اپوزیسیون ماندن در هنگام قیام و انقلاب یعنی همین دادن مسابقه با سلطنت طلبان بر سر دموکراسی است. منشویکها با تئوری مرحله انقلاب بورژوازی است و پرولتاریا باید در اپوزیسیون به

جمع آوری نیرو برای سوسیالیسم بپردازد، به تاکتیک شرکت بلشویکها در دولت موقت حمله میکردند و تاکتیک بلشویکها را در این باره سواری دادن به بورژوازی میدانستند و حمید تقوایی و رفقای سابق ما در حزب کمونیست کارگری ایران با همان متدلوژی، از مرحله تاریخی انقلاب سوسیالیستی است به همان نتیجه میرسند که حزب طبقه کارگر باید در قیام ها و تغییر و تحولات غیر کارگری در اپوزیسیون بماند. فرق حمید تقوایی با منشویکها این است که آنها میخواستند به عنوان اپوزیسیون افراطی در دوران انقلاب ظاهر شوند که به شرکت در دولت کرنسکی تن دادند و حمید تقوایی که قرار است به عنوان اپوزیسیون ظاهر شود از هم اکنون بدنبال هخا راه افتاده است و فردا به عنوان اپوزیسیون زیر بال و پر این و آن نیروی راست و ارتجاعی که قیام ارتجاعی بر پا میدارد، روانه میشوند. چون از نظر آنان شرکت توده ها در هر حرکت ماهیت حرکت را تعیین میکند و در زمان کنونی در ایران سوسیالیستی است، پس روانه شدن بدنبال این حرکت ها و جنبش ها کافی است. اینها میتوانند در دعوی ویکتور یوشچنکو با رقیبش در اوکراین، در تظاهرات به فراخوان هخا و یا جشن و تظاهرات توده ها به خاطر طالبانی به عنوان اپوزیسیون شرکت کنند و همزمان شرایط عینی و ذهنی را برای سوسیالیسم آماده اعلام کنند و خود را از فراهم آوردن شرایط و رفع آنها و اگر موجود برای انقلاب سوسیالیستی رها سازند.

دو تاکتیک در برخورد به قیام و دولت موقت

کسی که فکر میکند که حمید تقوایی مخالف تشکیل دولت موقت است اشتباه میکند. او هم پس از سرنگونی جمهوری اسلامی به تشکیل دولت موقت باور دارد، اما میخواهد دیگران دولت موقت را تشکیل دهند و او در اپوزیسیون باشد و تمرین دموکراسی کند و به بورژوازی نشان دهد که از او دموکرات تر است. از تمامی بحث دولت موقت و نیروها و جنبشها و طبقاتی که در قیام و دولت موقت شرکت میکنند این را فهمیده است که باید خود را برای مسابقه دموکرات طلبی آماده کند و یا با کدام نیرو ائتلاف کند. بحث دولت موقت او را یاد دولت (کابینه) آشتی ملی و ائتلافی میاندازد. وقتی او دولت موقت را مورد نقد قرار میدهد، منظورش کابینه ائتلافی موقت است. که البته با تاکتیک علم شرکت در آن به مسابقه دادن با آنها بر سر دموکرات بودن در اپوزیسیون میپردازد.

او همیشه در مباحث درونی و در بحثهای مربوط به دولت موقت به این حکم منشویکی تکیه میکرد که نباید برای تشکیل دولت موقت برنامه داد، بلکه در زمانش در آن مورد تصمیم گرفت. این حکم منشویکی توسط رهبران منشویک به همین شکل بیان شده بود

” سوسیال دموکراسی با مبتنی نمودن تاکتیک خود بر روی این حساب که حزب سوسیال دموکرات را در طول تمام دوره انقلاب نسبت به تمام دولتهایی که در جریان انقلاب پی در پی روی کار میایند در موقعیت اپوزیسیون افراطی

انقلابی نگتهدارد، در عین حال به بهترین طرز می‌تواند خود را برای استفاده از قدرت حکومت در صورتی که به دستش بیافتد آماده نماید“

”... از این رو سوسیال دموکراسی نباید هدف خود را تصرف قدرت و یا تقسیم آن در حکومت قرار دهد بلکه باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی انقلابی بقی بماند“

لنین با نقل این جملات با تمسخر به منشویکها حمله میکند و مینویسد:

” ما هدف خود را این قرار میدهیم که قیام توده ها اعم از پرولتاریا و غیر پرولتاریا ر تابع نفوذ و رهبری خود نمائیم و از آن به نفع خود استفاده کنیم.... ما هدف خود را پیروزی قیام قرار میدهیم که باید به استقرار حکومت موقت (که از قیام پیروزمندانه مردم بیرون میاید) منجر گردد.... دوستان ما به نمیتوانند به هیچ وجه سر و ته موضوع را به هم وصل کنند. آنها بین نظر استرووه که از قیام احتراز میکند و نظر سوسیال دموکراسی انقلابی که دعوت میکند انجام این وظیفه فوری بر عهده گرفته شود مردد مانده اند.... آنها دارای هیچ گونه خط مشی مستقلی نیستند.“

و یا لنین مینویسد:

” کارگران از ما میپرسند آیا لازم است که برای عمل تاخیرناپذیر قیام دست بکار شد؟ چه باید کرد که قیام آغاز شده پیروز گردد؟ چگونه باید از این پیروزی استفاده کرد؟ چه برنامه ای را میتوان و باید در آنموقع عملی کرد؟ نوایسکرائیها که در کار عمیق ساختن مارکسیسم هستند، جواب میدهند: باید بصورت حزب اپوزیسیون افراطی باقی ماند.... با این حال آیا ما حق نداشتیم وقتی این پهلوانان را استادان شیرینکار کوتاه فکری نامیدیم؟“ (از کتاب دو تاکتیک سوسیال دموکراسی در انقلاب دموکراتیک)

حالا حمید تقوایی میگوید انقلاب در ایران سوسیالیستی است و تا زمان برقراری جمهوری سوسیالیستی باید در اپوزیسیون ماند. در زمان سرنگونی حتما سوسیالیسم میاید، اما اگر نشد باید در اپوزیسیون منتظر ماند و دموکرات نمایی کرد.

اگر کسی میخواهد انقلاب آینده ایران سوسیالیستی باشد، باید تاکتیک لنینی و حکمتی شرکت در قیام و پیروزی آن که چیزی جز تشکیل دولت موقت نیست را اتخاذ کند. سوال این است که آیا ما در شرائط امروز که مسئله سرنگونی جمهوری اسلامی به یک مسئله محوری در جامعه تبدیل شده است، باید به پیشروی از بالا فکر کنیم و برایش برنامه داشته باشیم یا نه؟ آیا قیام ها و خیزش های

ضد جمهوری اسلامی در چند سال اخیر قیام‌ها و خیزش‌های کارگری و کمونیستی بر علیه رژیم جمهوری اسلامی بودند؟ آیا حتی کمونیستها و کارگران در راس آنها بودند. آیا حزبی که هنوز باید برای مطلع شدن از اعتصاب و قیام مردم تلاش وافر کند میتواند در باره ماهیت این حرکتها حکم سوسیالیستی بودن صادر کند. اگر قیام ۱۸ تیر و قیام مردم فریدونکنار قیام و انقلابی کارگری نبود، ما باید چه برخوردی با آن داشته باشیم. سوال پیش رو این است که آیا به طور عینی و با توازن قوای موجود پیروزی قیام ۱۸ تیر و فریدونکنار و... ممکن است بدون برو بر گرد به سوسیالیسم منجر شود. اگر قیام فریدونکنار و ۱۸ تیر به برقراری سوسیالیسم ختم نشود، چه برخوردی با آن میکنیم؟ بیانیه حکمتیستها میگوید ما میخواهیم سوسیالیسم را فوراً برقرار کنیم. ما میخواهیم این قیامها به پیروزی برسد و پیروزی آن تشکیل دولت قیام‌کنندگان و ادامه قیام برای نابودی کامل دستگاه جمهوری اسلامی و برقراری آزادیهای کامل سیاسی و اجتماعی میباشد که در منشور سرنگونی‌آمده است. این ما رد بهترین موقعیت برای اجرای سوسیالیسم فوری پس از سرنگونی قرار میدهد. اما حمید تقوایی که همیشه مخالف گنجاندن دولت موقت در منشور بوده است و برای آن استدلالات عجیب و غریب تراشیده است و ادامه قیام و دخالت از بالا برای پیشروی به سوی انقلاب سوسیالیستی را دو خردادی و راست میداند، میخواهد در اپوزیسیون بماند و با سلطنت طلبان مسابقه دموکرات نمایی بدهد و تمرین دموکراسی کند.

این هم یک تئوری!!! کاش به جای حمید تقوایی همان پوپولیستها و ترسکیستها و وحدت کمونیستی را داشتیم. هیچ کس نباید فکر تشکیل دولت موقت را برای اجرای خواستها و مطالبات مردم و برقراری آزادیهای سیاسی و اجتماعی و پیروزی جنبش سرنگونی به خود راه دهد. پیروزی جنبش سرنگونی از نظر حمید تقوایی به طور اجتناب‌ناپذیر جمهوری سوسیالیستی است. اگر چنین نشد باید در اپوزیسیون ماند و با سلطنت طلبان آنقدر مسابقه بیشتر دموکرات بودن داد تا یکی برنده شود.

نباید کسی فکر تحقق بیانیه را در سر بپروراند، به دولت این بت معبود خرده بورژواها دست ببرد. نه این منشور آزادیهای سیاسی برای این است که اگر جمهوری سوسیالیستی نشد، بشود در اپوزیسیون با نمایندگان بورژوازی مسابقه دموکرات بودن داد.

حمید تقوایی صحبت از شرایط دموکراتیک پس از جمهوری اسلامی میکند. اما چه کسی باید این شرایط را برقرار کند؟ حمید تقوایی میگوید باید به دولت فشار بیاوریم تا این آزادیها برقرار شود. اما حکمتیسم میگوید به پیروزی رساندن سرنگونی جمهوری اسلامی و قیام مردم بدون تشکیل دولت موقت بی معناست و این دولت موقت یعنی پیروزی مردم در برقراری آزادیهای گسترده سیاسی و اجتماعی میباشد. ما با شرکت در قیام، تشکیل دولت موقت این آزادیها برقرار میکنیم. این برنامه ماست. ممکن است اوضاع به سمت دلخواه ما نرود. ممکن است پس از جمهوری اسلامی دولتهای

موقتی بیایند، که این هدف ما را تامین نسازد و در مقابل اهداف ما قرار داشته باشند، هدف آنها حفظ و بازسازی دستگاه باقیمانده دولت کهنه و استفاده آن توسط بورژوازی باشد. ما حتما اگر بتوانیم در چنین شرایطی قدرت دوگانه ایجاد میکنیم و برای یکسره شدن قدرت به نفع کارگران و مردم تلاش میکنیم.

اما روی برتافتن از طرح دولت موقت از قبل به این معناست که طرف از همین الان دولت موقت دیگران را پذیرفته است. پس از جمهوری اسلامی در اپوزیسیون است. بیخود نیست که لنین با تاکید در بسیاری از آثارش بطور مرتب تاکید میکند که کسی که تشکیل دولت موقت را در ادامه قیام قبول ندارد در واقع قیام را قبول ندارد.

برخلاف حمید تقوایی و حزب کمونیست کارگری ایران بیانیه حکمتیستها خواهان شرکت و رهبری در هر جنبش انقلابی و تعریف کردن پیروزی آن از زاویه منفعت جنبش کارگری و کمونیستی میباشد. پیروزی قیام مردم هم چیزی جز دولت موقت معنی نمیدهد. در بیانیه آمده است

پیروزی جنبش سرنگونی برای ما تنها پیش درآمد بلاواسطه انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر است. این وظیفه ماست که تا هنگامی که حاکمیت سرمایه بر زندگی مردم و جامعه خاتمه نیافته است و تا وقتی که بیانیه حقوق جهانشمول انسان بعنوان پرچم پیروزی ارزش های انسانی به اهتزاز در نیامده و به قانون تخطی ناپذیر جامعه تبدیل نشده است، با شرکت در هر جنبش انقلابی، پیروزی آن را از زاویه منفعت جنبش کمونیستی کارگری و بشریت آزادیخواه و برابری طلب تعریف کنیم، به پرچمدار "نه" مردم به جمهوری اسلامی تبدیل شویم، این جنبش را به ابزار قدرتمند کردن حزب و تخته پرش آن به قدرت سیاسی تبدیل کنیم.

بقول لنین دولت موقت، دولت جنگ است و نه نظم. این دولت برای تثبیت دستاوردهای قیام و سرکوب مقاومت نیروهای سرنگون شده و نیروهای دیگری که با خطر انقلاب در مقابل پیشروی مردم میایستند است.

حمید تقوایی و دوستان سابق ما در حزب کمونیست کارگری ایران از دوران انقلابی و بحرانی تصویری ندارد. به نظرشان در این دوره هم باید همان تاکتیکها را اتخاذ کنند که در دوره غیر انقلابی و بحرانی اتخاذ کرده بودند. اما برای منصور حکمت اتخاذ تاکتیک و حتی تبلیغ و ترویج کردن در دوره انقلابی با دوره معمولی و متعارف زمین تا آسمان متفاوت است.

بنظر من دوره انقلابی از اساس با قبلیش متفاوت است و با بعدش. دوره انقلابی، دوره انقلابی است. همانطور که مانور با جنگ فرق دارد. چون در مانور عنصر ترس بر عنصر وجود ندارد و در جنگ وجود دارد. جنگ مانوری نیست که بطور واقعی

انجام می شود. جنگ یک پدیده جدید است. شما هر چقدر مانور داشته باشید، جنگ یک پدیده جدید است که قانونمندی خودش را دارد. در مانور وقتی ببینند تیری به یک جایی خورد و ماده ای قرمز پاشیده رو رئیس صف، همه فرار نمی کنند. میبرند و مداوایش می کنند. توی جنگ همه فرار می کنند، چون رئیس شون شکست خورده. من برخلاف کل جنبش "باید نظر اثباتی داد" که فکر کنم هر کمونیستی را که دست بگذاری می گوید باید آلترناتیو اثباتی داد، من از ده سال و بیست سال پیش هر کس که به من گفت آلترناتیو اثباتی ات چیست، گفتم نداریم، روز خودش معلوم می شه، لازم نیست بدهیم، مهم نیست. آلترناتیو اثباتی جنبش ما، آلترناتیوی است که در برنامه اش می دهد، در تئوریش می دهد، در تئوری سوسیالیسم اش می دهد، توی نقدش از کاپیتالیسم می دهد..... از جنبش سلبی و اثباتی

این متدی که منصور حکمت در اینجا از آن حرف میزند بطور مفصل در آناتومی لیبرالیسم چپ مفصلا مورد بحث قرار گرفت.

دو متد و دو تاکتیک در برخورد به جنبش جاری و قیام و دولت موقت در مقابل هم قرار دارند. یک تاکتیک با سوسیالیست سوسیالیست کردن قدرت را به اپوزیسیون راست میسپارد و دیگری میخواهد با دخالت فعال، سازماندهی قیام، رهبری آن و به سرانجام رساندن آن که تشکیل دولت موقت میباشد بهترین شرایط را برای انقلاب سوسیالیستی فراهم میکند و این تنها راه صحیح برای پیروزی سریع و فوری سوسیالیسم است.

سرنگونی جمهوری اسلامی پایان کار حمید تقوایی است اما آغاز انقلاب کارگری است.

منصور حکمت بارها در چندین سخنرانی و مصاحبه و از جمله در مصاحبه در رابطه با ۱۸ تیر که نقل قول نسبتاً طولی از آن را در این نوشته آوردم و در سخنرانی در باره آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود مفصل و روشن در این باره حرف زده است که سرنگونی هدف ماست اما پایان کار ما نیست. همه نیروها سرنگونی جمهوری اسلامی را گامی در پیشروی به طرف نظام مطلوب خود میبینند. اما برای حمید تقوایی سرنگونی همه چیز است. سرنگونی همان سوسیالیسم است. همه چیز با سرنگونی شروع میشود و با سرنگونی ختم میشود.

برخلاف حمید تقوایی که سرنگونی همه هدف او است و برای آن آماده است تا بدنبال هخا و یا هر مرتجع دیگری روانه شود، برای حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست سرنگونی پله ای در پیروزی انقلاب کارگری است. حکمتیستها میخواهند سرنگونی جمهوری اسلامی به انقلاب ختم

کنند، به انقلاب کمونیستی طبقه کارگر. به جمهوری سوسیالیستی. آیا جمهوری سوسیالیستی را میتوانیم در روز سرنگونی رژیم اسلامی برقرار کنیم و یا پس از ۲ یا ۶ ماه و یا مدت زمان طولانی تری پس از آن را باید به توازن قوا سپرد. اما از هم اکنون باید خود را در بهترین موقعیت برای برقراری سوسیالیسم فوری قرار داد.

برای حمید تقوایی دولت پس از سرنگونی جمهوری اسلامی دولت نظم است اما برای ما دولت باید دولت جنگ باشد. دولتی برای پیشروی به سمت نظام آلترناتیو ما. دولت موقت ماشین ادامه انقلاب است.

بیانیه و منشور سرنگونی جمهوری اسلامی یک بیانیه انقلابی و تعرضی است که ضمن توضیح اوضاع سیاسی جاری و اجتناب ناپذیری سرنگونی جمهوری اسلامی، به نقد آلترناتیوهای راست میپردازد که میخواهند جمهوری اسلامی برود، اما از نابودی دستگاه دولتی و دخالت مردم در جریان سرنگونی حداکثر احتراز میکنند. بیانیه در این رابطه مینویسد

خصلت سیاسی اپوزیسیون راست این است که از مردم بیش از جمهوری اسلامی هراس دارد. اپوزیسیون راست جمهوری اسلامی را نمیخواهد، این واقعیت است. آنها "سلطنت" یا "جمهوری" نیمه سلطنتی میخواهند. "رادیکال"ترینشان طرفدار قانون اساسی مشروطه منهای سلطان است. اما دخالت مستقیم مردم در سیاست و درهم کوبیدن دولت جمهوری اسلامی توسط مردم، چنان شرایط انقلابی ای را فراهم میکند که اعمال "نظم و قانون" استبدادی، که لازمه تولید و بازتولید سرمایه دارانه است، را مشکل میکند. راست محتاج آنست که به سرعت "خاتمه انقلاب" را اعلام کند، برای تضمین بردگی مزدی مردم را از صحنه دخالت مستقیم در سیاست دور نگهدارد و آنها را "سرکارشان بفرستد". انجام اینکار بدون وجود دستگاه بگير و ببند دولتی حاضر و آماده جمهوری اسلامی دشوار است. اپوزیسیون راست میخواهد جمهوری اسلامی، با کمترین دخالت مردم سرنگون شود، دستگاه دولتی جمهوری اسلامی را برای اعمال "حکومت نظم و قانون" حتی المقدور دست نخورده تحویل بگیرد و کنار رفتن تعدادی از سران جمهوری اسلامی را، سرنگونی جمهوری اسلامی و پیروزی مردم بنمایاند.

بیانیه میافزاید که عدم نابودی ماشین دولتی جمهوری اسلامی میتواند حتی به نابودی جامعه و ایجاد شرائط سناریوی سیاه مانند عراق و افغانستان بیانجامد. بیانیه در مقابل طرحهایی مانند هخا و شرکت کنندگان در تظاهرات و حرکت هخا و حرکتهایی از این نوع و طرح فراندوم و حمله نظامی قیام پیروزمند مردم را قرار میدهد. بیانیه در این مورد میگوید

جمهوری اسلامی به یک سنت فوق ارتجاعی اسلام سیاسی متکی است. اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی، بجز در کردستان، به عکس رژیم سلطنتی در ایران ذوب نخواهد شد. اسلام سیاسی ریشه عمیقی در منطقه دوانده است و نیروی خود را از کل منطقه میگیرد. در نتیجه دارودسته های اسلامی میتوانند حتی بعد از ضربه، خود را باز سازی کنند، مناطقی را تحت کنترل خود بگیرند و جامعه را چون عراق و افغانستان به تباهی بکشند.

برای همین بیانیه تنها راه نابودی کامل رژیم را در گرو یک قیام توده ای پیروزمند میداند.

تنها یک قیام توده ای علیه کل سیستم، ارزشها و نظام جمهوری اسلامی میتواند این نیروی سیاه را از دل جامعه و از دل منطقه ریشه کن کند. هجوم مردم به بنیادهای ارزشی و دولتی جمهوری اسلامی و در هم کوفتن همه این دستگه چهل و جنایت طی ضد مذهبی ترین انقلاب تاریخ بعد از انقلاب فرانسه، میتواند اسلام سیاسی را در ابعاد ایدئولوژیک، سیاسی و آرمانی به آنچنان هزیمت و فلج همه جانبه ای دچار کند که امکان تجدید قوا، جلب نیرو و بکارگیری امکانات مالی و تسلیحاتی را از آن سلب نماید. اسلام سیاسی نیمه سرنگون شده و هنوز در صحنه از اسلام سیاسی در قدرت خطرناک تر است. اسلام سیاسی در "اپوزیسیون" در ایران، جز تروریسم عریان مسلح به سلاحهای کشتار جمعی نیست. این تروریسم، تروریست های قومی، عشیره ای و تمام کانگسترهای سیاسی را به میدان میکشد.

هیچ نیروئی جز نیروی مردم قیام کننده که با قدرت به تمام ارکان جمهوری اسلامی یورش برده اند و اسلام سیاسی را در همه ابعاد آن به هزیمت وا داشته اند قادر به حفظ جامعه در مقابل خطر دهشتناک دو قطب تروریستی جهان ما، یعنی تروریسم دولتی آمریکا و تروریسم تا دندان مسلح اسلامی در ایران نخواهد بود. تنها پیروزی کامل جنبش سرنگونی، قادر است نکبت جمهوری اسلامی را با حداقل خشونت، تلفات و هزینه جانی و مالی خاتمه بخشد. باید جمهوری اسلامی همراه تمام ابزارهای قدرتش و همراه تمام منابع مالی، تدارکاتی و تبلیغاتی آن، یکجا با هم در هم کوبیده شوند. چنین امری مستلزم تحقق منشور سرنگونی جمهوری اسلامی است.

حکمتیستها بر این امر واقفند که یک پیروزی کامل مردم بر جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی که بدون تشکیل دولت موقت نمیتواند سخنی از این پیروزی هم در میان باشد، علاوه بر دستاوردهای گسترده برای کمونیسم و طبقه کارگر، خود انقلاب کمونیستی طبقه کارگر نیست. بلکه سرنگونی

جمهوری اسلامی باید توسط احزابی چون ما به پیش در آمد انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر تبدیل شود.

مشکل حمید تقوایی این است که سرنگونی نزد حمید تقوایی با همه القاب سوسیالیستی و رادیکال گرفتن، در عمل بیشتر از آن چیزی نیست که نیروهای راست می‌خواهند و یا به بیشتر از چیزی منجر نمی‌شود که نیروهای راست می‌خواهند. او سرنگونی جمهوری اسلامی را سوسیالیستی می‌خواند شرایط انقلاب سوسیالیستی را آماده اعلام میکند و خود بی نیاز از سازماندهی حرکت مستقل مردم به زیر چرخم هخا پناه می‌برد و در آنجا شعار زنده باد سوسیالیسم سر میدهد.

حمید تقوایی می‌خواهد هدفی را که فراندوم طلبان با فراندوم و با مسالمت به آن دست یابند را با انقلاب انجام دهد. شرکت در تظاهرات هخا پرده نمایش کوچکی از شرکت در تظاهرات و قیام به نفع این و یا آن جناح بورژوازی است که در اوکراین و قیرقیزستان و گرجستان عملی شد.

کسانی که می‌خواهند در زمان قیام و انقلاب در اپوزیسیون بمانند و از تشکیل دولت موقت فرار میکنند، در بهترین حالت به نیروی آلترناتیو و دولتهای موقت بورژوازی تبدیل میشوند.

سرنگونی جمهوری اسلامی پایان کار حمید تقوایی است. اما آغاز انقلاب کارگری است. انقلاب کارگری از امروز و در جریان سرنگونی رژیم و پس از سرنگونی جمهوری اسلامی باید راه خود را به سوی پیروزی باز کند.

منشور سرنگونی برای ما استراتژی سرنگونی رژیم است و نه برنامه اثباتی ما برای سازماندهی اداره جامعه و آلترناتیو اثباتی ما. مشکل مردم بر سر ترسیم خطوط نظام آتی نیست. بلکه بر سر استراتژی سرنگونی است. بر سر پیدایش نیرویی است که مردم آن را قادر به رهبری یک مبارزه ریشه‌ای علیه رژیم اسلامی ببابند. منشور سرنگونی می‌خواهد این را تامین کند، نه خطوط آینده نظم سیاسی را.

جدل بر سر تعیین جنسیت نوزادی که متولد نشده است.

تفاوت متدلوزی حکمتیسم با پوپولیسیم مبتدل

جدل حمید تقوایی و رفقای سابق ما در حزب کمونیست کارگری ایران بر سر اینکه ما ماهیت انقلاب آینده را زیر سوال بردیم و پیش کشیدن بحث دوباره مرحله انقلاب حیرت آور است. اینها زمانی عضو و از کادرهای رهبری کمونیسم کارگری بودند که در برنامه حزب آن جمهوری دموکراتیک انقلابی وجود داشت. چندین نوشته مهم منصور حکمت در تبیین متدلوزی مارکسیستی در دفاع از بند جمهوری دموکراتیک انقلابی در برنامه حزب کمونیست ایران نوشته شده است. در آنموقع منصور حکمت طرفدار انقلاب دموکراتیک نبود، بلکه خواهان انقلاب سوسیالیستی فوری بود.

در آن نوشته‌ها منصور حکمت در دفاع از جمهوری دموکراتیک انقلابی در برنامه حزب با تکیه به متدلوزی مارکس و لنین، جایگاه جمهوری دموکراتیک را در تاکتیک حزب کارگری و در برخورد به انقلاب توضیح داد. منصور حکمت و ما نه آنموقع که جمهوری دموکراتیک انقلابی در برنامه حزب بود، طرفدار مرحله انقلاب دموکراتیک بودیم و نه با حذف آن به طرفداران انقلاب سوسیالیستی پیوستیم. ما همیشه خواهان سوسیالیسم فوری بودیم، اما سوسیالیسم فوری ما مانع از آن نبود که در جنبش‌ها و انقلابات غیرکارگری فعالانه شرکت کنیم و با رهبری آن، آن را به پیروزی برسانیم. منصور حکمت در همانزمان که در دفاع از جمهوری دموکراتیک انقلابی در برنامه حزب دفاع میکرد از این درک پوپولیستی حمید تقوایی بری بود که جنبش‌ها و انقلابات غیرکارگری با رهبری کمونیستها به جنبش و انقلاب کارگری تبدیل میشوند. گفتیم برای ما هیچ مرزی میان انقلابات به جز درجه تشکل و آمادگی طبقه کارگر و حزبی وجود ندارد. جمهوری دموکراتیک انقلابی را از برنامه حذف کردیم نه به این دلیل که متدلوزی و ثوری پشت آن غلط بود و یا اینکه از یکجانبه‌گرایی حکمت و همه ما شروع کردیم به انقلاب سوسیالیستی معتقد شدن و حرفهای وحدت کمونیستی را پذیرفتیم. جمهوری دموکراتیک را از برنامه حذف کردیم چون تصویری که به بیرون میداد، درکی که از آن وجود داشت این بود که گویا ما طرفدار جمهوری دموکراتیک انقلابی و یا مرحله ای در انقلاب هستیم. با حذف آن از برنامه، متدلوزی که در آناتومی لیبرالیسم چپ از آن دفاع شده است سر جایش قرار دارد. شرکت در جنبش‌ها و انقلابات غیرکارگری و رهبری و به پیروزی رساندن آن سر جایش قرار دارد. شرکت در قیام مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی و رهبری آن و تا به آخر رساندن پیروزی که چیزی جز تشکیل دولت موقت یعنی دولت قیام کنندگان نیست، قرار گرفتن در راس جنبش سرنگونی، در راس جنبش ضد اسلامی، در راس جنبش رفع ستم ملی در کردستان سر جایش قرار دارد. جنبش‌ها و قیام‌ها یی که کارگری نیستند و با رهبری کارگری تغییر ماهیت هم نمیدهند. جمهوری دموکراتیک انقلابی را از برنامه حذف کردیم، نه اینکه به متدلوزی شرکت در بالا برای پیشروی انقلاب در دوران انقلابی معتقد نیستیم. نه برای اینکه برای جنبش جاری که در مقابل چشمان ما قرار دارد طرح و نقشه ندهیم. ما با متدلوزی لنین و حکمت به سراغ جنبش جری میرویم که در مقابل چشمان ما جاری است.

رفراندوم در کردستان عراق و یا ایران هم یک نمونه دیگر از متدلوزی لینی و حکمتی در جنبشی غیر سوسیالیستی است. مسلما ما میخواهیم دولتی که پس از رفراندوم در کردستان شکل میگیرد، دولتی دموکراتیک تر، آزادتر و مدرن تر باشد. هر چقدر این دولت آزادتر باشد، به نفع سوسیالیسم و طبقه کارگر میباشد. اگر رفراندوم با رهبری ما صورت بگیرد، آزادترین دولت در کردستان برقرار میشود، به سرعت شوراها و تشکل‌های توده ای را از بالا شکل میدهیم، توده‌های وسیع طبقه کارگر و زحمتکش را پشت خود بسیج میکنیم و بدون درنگ بطرف سوسیالیسم میرویم.

قرار نیست در فردای فراندوم و استقلال کردستان عراق ما در اپوزیسیون باشیم و دیگران در حکومت. اگر کسی میگوید در کردستان ایران و عراق فراندوم بر سر تعیین سرنوشت کردستان کنیم، منظور این نیست که پس از فراندوم کمونیستها و طبقه کارگر باید در اپوزیسیون باشند و طالبانی و بارزانی و حزب دموکرات در قدرت. مسلم است که ما باید برای پس از فراندوم برنامه داشته باشیم. از آن باید بگوییم دولتی که پس از فراندوم میاید باید دارای چه مشخصاتی باشد. این ما را کمتر طرفدار سوسیالیسم فوری نمیکند. باید برای کردستان عراق دولت موقت پس از فراندوم را تعریف کنیم و آن را جا بندازیم. این ما را در موقعیت بسیار بهتری پس از فراندوم برای پیشروی به طرف انقلاب سوسیالیستی قرار میدهد تا اینکه برای فراندوم تلاش کنیم، اما نتیجه آن را از قبل به دیگران هدیه کنیم. اگر برای روز پس از فراندوم در کردستان ایران و با عراق برنامه نداشته باشیم، قدرت سیاسی را به دیگران سپردیم. مشکل حمید و همه تفکر خرده بورژوا پوپولیستی این است که قدرت دولتی برایشان بت است. چون دولت برایشان بت است نمیتوانند تصویری از این مسئله داشته باشند که دولت میتواند به عنوان ابزار یک عمل سیاسی و مانند حزب ابزار پیشروی انقلاب باشد.

با استدلال حمید تقوایی اگر کسی بگوید در کردستان عراق باید فراندوم بر سر تعیین سرنوشت کردستان کنیم، یا در افغانستان دولت موقتی آزاد و غیر قومی و غیر مذهبی تشکیل شود و یا در فلسطین خواهان دولت مستقل فلسطینی شود..... جمهوری سوسیالیستی را فراموش کرده است. حمید تقوایی میگوید تا زمانی که جمهوری سوسیالیستی نشد باید در اپوزیسیون ماند و آن را تبلیغ و ترویج کرد تا جمهوری سوسیالیستی بیاید.

ممکن است این سوال پیش آید که چرا پلارازاسیون طبقاتی را قبل از سرنگونی جمهوری اسلامی و یا قبل از فراندوم برای استقلال کردستان و یا خارج کردن عراق و افغانستان و سومالی قبل از خروج از سناریوی سیاه انجام ندهیم. پلاراسیون سیاسی و طبقاتی در سطح توده ای خارج از اراده احزاب صورت میگیرد. احزاب میتوانند بر آن تاثیر بگذارند اما نمیتوانند آن را صورت دهند. ممکن است با عقب نشینی جمهوری اسلامی و برقراری آزادیهای دو فاکتو، طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر در جریان سرنگونی و آنقدر پیشروی کند که این پلارازاسیون قبل از سرنگونی و فراندوم صورت گیرد و پلارازاسیون طبقاتی در بین توده های وسیع مردم شکل گیرد و طبقات بطور اجتماعی درمقابل یکدیگر قرار گیرند و این سوال طرح شود که سرنگونی توسط چه طبقه ای و چه نیرویی؟ آیا طبقه کارگر و حزبش جمهوری اسلامی را سرنگون میسازد یا بورژوازی. و یا فراندوم را کمونیسیم کارگری در عراق عملی میکند یا احزاب بورژوازی. اما هیچ حزب واقعا انقلابی نمیتواند تاکتیک خود را بر این مبنا استوار سازد. مسئله سرنگونی و مسئله استقلال کردستان مسئله روز مردم است. حزب سیاسی نمیتواند بی توجه به این مسئله به یک مسئله جدا مشغول باشد. بدون کسب آزادیهای گسترده سیاسی و اجتماعی نمیتوان از پلارازاسیون طبقاتی حرف زد.

متدولوژی حمید تقوایی میگوید مرحله انقلاب سوسیالیستی است پس انقلاب هم سوسیالیستی است. اگر به جای منصور حکمت کس دیگری امروز طرح رفراندوم و استقلال را در کردستان عراق طرح میکرد، او امروز با تز مرحله انقلاب سوسیالیستی است به آن حمله میکرد. اتوریته منصور حکمت مانع آن است که او همه تئمه خود را رو کند. حمید تقوایی تاکتیک روز را از مرحله انقلاب استنتاج میکند.

منصور حکمت در باره متدولوژی که امروز حمید تقوایی با آن به سراغ ما میاید مینویسد.

شاید این سؤال به انقلاب آتی در ایران رجوع میکند. شاید سؤال اینست: "انقلاب آتی در ایران دموکراتیک خواهد بود یا سوسیالیستی"؟ اگر سوال این باشد باز وحدت کمونیستی نمیتواند با تابلوی "انقلاب ایران سوسیالیستی است" صف خود را از دیگران متمایز کند، زیرا هیچ پیشگو و طالع بینی، تا چه رسد به یک مارکسیست ماتریالیست که آینده را تابعی از پراتیک امروز و فردا هر دو میدانند، نمیتواند تضمین کند که انقلاب آتی ایران (هرقدر کم یا زیاد با آن فاصله داشته باشیم) مجدداً یک "انقلاب سیاسی"، "بی نام" و غیره از نوع انقلاب ۵۷ از آب در نیاید. وحدت کمونیستی این را تشخیص میدهد و ما مطمئنیم در پاسخ به این تعبیر از سوال فوق نیز دست به صدور حکم سوسیالیستی بودن "انقلاب ایران" نخواهد زد. از سوی دیگر ما نیز، با تمام جایگاهی که یک انقلاب دموکراتیک پیروزمند - براساس ارزیابی مان از سیر محتملتر وقایع - در استراتژی کنونی مان دارد، هرگز انقلاب آتی در ایران را لزوماً و بنا به تعریف، انقلابی "دموکراتیک" نخوانده ایم و نمیخوانیم. ما بر سر تعیین جنسیت نوزادی که هنوز در مراحل جنینی اولیه است با کسی جدل اصولی نداریم. بنابراین این سوال که آیا انقلاب آتی در ایران دموکراتیک یا سوسیالیستی خواهد بود نیز نمیتواند محور اختلافات ما و وحدت کمونیستی قلمداد شود. آناتومی لیبرالیسم چپ، منصور حکمت

و یا در همانجا مینویسد.

برای پی بردن به ریشه اختلافات ما و وحدت کمونیستی از لحاظ نظری، موقتاً فرض میکنیم که وحدت کمونیستی نیز چون ما خواهان پیروزی هر چه سریعتر انقلاب سوسیالیستی است و ما از سوسیالیسم یک چیز میفهمیم (در طول بحث خواهیم دید که این فرضیات تاچه حد ناموجه اند)، در این صورت اختلاف ما نه بر سر تعیین خصلت این یا آن انقلاب معین، نه بر سر تعیین خصلت انقلاب آتی یا خصلت "انقلاب ایران" بطور کلی و مجرد، بلکه بر سر استراتژی پیروزی انقلاب سوسیالیستی خواهد بود. اگر هدف نهایی را یکسان فرض کنیم، آنگاه اختلاف ما

وحدت کمونیستی اختلافی بر سر چگونگی تحقق این هدف نهایی خواهد بود، و این اختلاف میان برداشت مارکسیستی از مبارزه طبقاتی و انقلاب پرولتری با برداشت لیبرال چپ است. آناتومی لیبرالیسم چپ، منصور حکمت.

حمید تقوایی و حزب کمونیست کارگری ایران چنان فاصله ای از کمونیسم کارگری گرفتند که کمتر نشانی از متدولوژی مارکسیستی حکمت را میتوان در آنها دید. درکشان در باره انقلاب و نیروهای آن، مرحله انقلاب، کسب قدرت سیاسی، مسئله دولت و..... یکسره پوپولیستی و منشویکی است.

ما به عنوان سوسیالیست و کمونیست می‌خواهیم سوسیالیسم را فوراً نه تنها در ایران بلکه در آلمان و فرانسه سومالی و افغانستان و هر جای دیگر دنیا را برقرار کنیم، اما آیا این به این معنا است که در همه این کشورها شرایط تحقق امر فوری ما یکسان است؟ ما می‌خواهیم سوسیالیسم را فوراً در ایران برقرار کنیم، یعنی هدف فوری ما هیچ انقلاب دیگری نیست، اما آیا حزب طبقه ما و طبقه کارگر آنقدر پیشروی کردند و آنقدر نفوذ دارند که این امر فوری را متحقق کنند. ما هدفمان این است که به جای جمهوری اسلامی، جمهوری سوسیالیستی را قرار دهیم، اما آیا این به این معنا است که برای حالات دیگر حالتی که با توجه به درجه تشکل و آمادگی طبقه کارگر و حزبش به خود می‌گیرد بیتفاوتیم و برنامه ای نباید داشته باشیم؟ یک پوپولیست وقتی با همان درک پوپولیستی وجود شرایط عینی و ذهنی به انقلاب سوسیالیستی رسیده است برای وفادار ماندن به طرفداری از انقلاب سوسیالیستی فوری مجبور است بگوید شرایط عینی و ذهنی آماده است، جنبش جاری سوسیالیستی است، طبقه کارگر به اندازه کافی متشکل است، حزب طبقه کارگر قدرتمند در صحنه سیاسی وجود دارد. اگر این پیش شرطها فراهم نباشد، او طرفدار انقلاب دیگر میشود و یا مانند حمید تقوایی جنبش و قیام دیگر را سوسیالیستی مینامد. در باره خطر چنین تئوری در حزب کمونیست کارگری، منصور حکمت اتفاقاً در برخورد به حمید تقوایی و همین متدش هشدار داده است.

منصور حکمت در برخورد به متدولوژی حمید تقوایی به شعار جمهوری سوسیالیستی مینویسد

مشکل اینجاست که در نوشته حمید کار نه از اینجا شروع میشود و نه به اینجا ختم میشود. این عنوان نوک یک بحث تئوریک و نقطه شروع یک پروسه تئوریکی در زندگی حزب است. تا آنجا که به بحث تئوریک پشت تزا مربوط میشود به نظر من دو اشکال اصلی هست؛

ثانیا، من با تزهایی تئوریک پشت این بحث مساله دارم، هم از نظر مضمونی و هم

از نظر متد

اما این اشکال تئوریک و متدولوژیک به نظر من یک دنباله‌رو به جلو دارد که به نظر من نگران کننده است. حزب میتواند در صورت طرح بحث به این شیوه وارد یک سرگشتگی تئوریک بشود. به هر حال در داخل و خارج حزب هر کس در این بحث برداشت خود را خواهد کرد: از مباحث مربوط به شعار جمهوری سوسیالیستی

و این دنبال چه تئوریک و متدولوژیک رو به جلو است که امروز به سرگشتگی تئوریک حمید تقوی و حزب کمونیست کارگری ایران منجر شده است.

منصور حکمت با نبود خاطره جنبش شورایی و با نبود رابطه پیشرفته میان طبقه کارگر و سوسیالیسم و کمتر سوسیالیست فوری نمیشود.

* جای تردید است که جنبش شورایی یک تجربه و خاطره زنده در میان توده های طبقه کارگر و مردم باشد. * جای تردید است که رابطه طبقه کارگر و سوسیالیسم آنطور که حمید میگوید پیشرفته و محکم باشد. (بحث شرایط ذهنی) * جای تردید است که حزب کمونیست کارگری فی الحال در تعیین دیدگاهها و عمل طبقه کارگر وزنه ای که حمید میگوید شده باشد.

آیا این ملاحظات من را کمتر " سوسیالیست فوری " و کمتر معتقد به ضرورت " جایگزینی " گذاشتن جمهوری سوسیالیستی بجای رژیم اسلامی میکند، به نظر من خیر. چون قبل از این درجه کنکرت شدن و بدون ارجاع به حال و هوای طبقات دیگر، ما این فوریت را در برنامه حزب، برنامه عمل حزب علیه رژیم گنجانده بودیم. و این ما را به مساله متد میرساند: : از مباحث مربوط به شعار جمهوری سوسیالیستی

و این متد به طور مفصل در بسیاری از آثار منصور حکمت نقد شده است. در متدلوژی حمید تقوایی اگر سوسیالیستها برای تثبیت و پیروزی قیام و سرنگونی جمهوری اسلامی شکل قیام کنندگان را به پیروزی برسانند و دولت موقت تشکیل دهند و یا خواهان تشکیل موقت شوند، کمتر خواهان سوسیالیست فوری شدند و یا مسئله جایگزینی رژیم جمهوری اسلامی را با یک جمهوری سوسیالیستی زیر سول بردند. او نمیتواند بفهمد که دولت موقت آن دولتی نیست که مد نظر همه است. او نمیتواند بفهمد دولت موقت ادامه قیام و انقلاب از بالاست و نه نظام سیاسی و اجتماعی خاصی. اگر در عراق برای بیرون آوردن جامعه از شرایط سناریو سیاه برنامه ارائه دهند، جمهوری سوسیالیستی رازیر سوال نبرند. آیا نمیتوان هم برنامه برای خروج سومالی از وضعیت شیر توشیر ارائه داد و هم طرفدار سوسیالیسم فوری بود. بالاخره خروج سومالی از وضعیت شیر تو شیر نمیتواند ۱۰۰٪ با برقراری سوسیالیسم همراه باشد. اما کمونیستها با برنامه و پراتیک برای خروج سومالی از

وضعیت شیر تو شیر و تقویت خود در این جریان یک گام بزرگ به طرف سوسیالیسم برمیدارند و با بیرون آمدن از وضعیت شیر تو شیر را با برقراری سوسیالیسم همراه میسازند. آیا این نفی سوسیالیسم فوری است؟ آیا با دادن شعار جمهوری سوسیالیستی میتوانیم چنین چیزی را تأمین کنیم؟

حمید تقوایی میگوید انقلاب ایران سوسیالیستی است چون شرائط عینی و ذهنی این انقلاب آماده است. اما همانطور که منصور حکمت در برخورد به نظرات حمید تقوایی نوشته است، حمید تقوایی متد دیگری را در برخورد به انقلاب دارد که ربطی به مارکس و لنین ندارد. اختلاف بر سر این نیست که گویا حمید تقوایی مرحله انقلاب را سوسیالیستی میداند و منصور حکمت و ما نمیدانیم و صحبت از انقلاب سوسیالیستی پس از سرنگونی میکنیم. اختلاف بر سر وجود و یا عدم وجود شرائط عینی نیست. نه اینکه چنین اختلافی وجود ندارد. بلکه این اختلاف در مقابل اختلاف متدولوژیک حمید تقوایی با حکمتیسم اختلافی است فرعی. حمید تقوایی طرفدار انقلاب سوسیالیستی است چون شرائط عینی و ذهنی را برای انقلاب سوسیالیستی آماده میداند و امایی را بر سر وجود و یا عدم وجود این شرائط قبول نمیکند. اما اگر کسی به او نشان دهد که امر فوری ما بعید است فوراً تحقق پیدا کند. طبقه کارگر آمادگی کافی ندارد، حزبش قدرتمند نیست و.... او طرفدار انقلاب دیگری میشود. یک کمونیسم کارگری متکی به متد لنین و حکمت برای رفع اماها بر سر انقلاب سوسیالیستی تلاش میکند. او با برداشتن امای جمهوری اسلامی، با برداشتن امای سناریوی سیه‌ر عراق و افغانستان، با برداشتن امای اختلافات قومی و ملی، یک لحظه هدف اصلی خود یعنی انقلاب سوسیالیستی فوری را فراموش نمیکند.

اختلاف بر سر بیانیه و منشور سرنگونی حزب ما یک اختلاف قدیمی متدولوژیک در میان مارکسیستها است. اختلاف بلشویسم و منشویسم اساساً بر سر همین مسئله بود. یکی میگوید در سرنگونی تزار باید شرکت کرد اما نباید میوه سرنگونی را چید، دیگری میگوید باید میوه سرنگونی را چید و انقلاب را برای پیشروی سوسیالیسم از بالا ادامه داد. در اینجا هم یکی میگوید نباید برنامه برای سرنگونی و تثبیت پیروزی آن و کسب قدرت داد. نباید میوه سرنگونی را چید. وظیفه سوسیالیستها تمرین دموکراسی در اپوزیسیون با نمایندگان بورژوازی است.

منشویکهای روسیه میگفتند نباید قدرت را به کف آورد چون مرحله انقلاب دموکراتیک است و نوبت دیگران است و یکی در اینجا میگوید نباید قدرت را به کف آورد چون مرحله انقلاب دیگری وجود ندارد. مرحله انقلاب سوسیالیستی است. باید پس از سرنگونی در اپوزیسیون تمرین دموکراسی برای قدرت‌گیری کرد.

یکی میگوید ممکن است قدرت را بدون حتی یک کارگر کسب کنیم و انقلاب را در بالا برای حاکم کردن طبقه کارگر ادامه دهیم. دیگری میگوید برای انقلاب باید شورا و کارگر و شرائط دیگر آماده

باشد وگرنه در اپوزیسیون میمانیم و تمرین دموکراسی با سلطنت طلبان را برای جمع آوری نیرو ادامه میدهیم.

این متدولوژی اساسی ترین اختلاف حکمتیسم با پوپولیسم مبتدل باقیمانده در حزب کمونیست کارگری ایران میباشد. بیانیه حکمتیستها ضمن نقد آترناتیوهای راست برای جنبش سرنگونی مینویسد: انقلاب ما انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر است. انقلاب سوسیالیستی مربوط به امروز جامعه است. سیاست ما تلاش برای ادامه بدون انقطاع هر انقلابی به انقلاب سوسیالیستی است. پیروزی جنبش سرنگونی برای ما تنها پیش درآمد بلاواسطه انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر است. ما میگوییم اگر کسی به قیام بر علیه جمهوری اسلامی اعتقاد دارد به دولت بر خاسته از قیام دولت موقت هم باید اعتقاد داشته باشد. بدون دولت موقت صحبت از قیام مردم واهی است. دولت موقت تشکل قیام کنندگان مردم است، ادامه قیام مردم بر علیه جمهوری است. این دولت بقول حمید تقوایی آرمانی نیست.

آیا ما باید در قیامی که بر علیه جمهوری اسلامی شکل میگیرد و بی واسطه سوسیالیستی نیست شرکت کنیم و آن را رهبری کنیم، این یعنی تشکیل دولت موقت. آیا ما میخواهیم شورش ۱۸ تیر آینده و شورش مردم فریدونکنار، مریان، زابل و..... را به پیروزی برسانیم؟ آیا این قیام ها و خیزش ها قیام و خیزش سوسیالیستی هستند؟ اگر برای پیروزی قیام مردم فریدونکنار و تهران و مشهد برنامه بدهیم و تلاش کنیم که رهبری این قیامها را در دست بگیریم به چیزی جز تشکیل دولت موقت میرسیم؟ تشکیل دولت موقت برای ادامه قیام و انقلاب. دولت موقت، دولت نظم اجتماعی نیست. این دولت جنگ است. این ابزار تثبیت پیروزی قیام مردم و پیشروی آن به سوی انقلاب با کوشش ما کمونیستهاست.

آیا با دادن قطعنامه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و پیروزی آن که چیزی جز تشکیل دولت موقت نیست، ما سوسیالیسم کمتر میشود و کمتر میخواهیم جمهوری سوسیالیستی را جایگزین جمهوری اسلامی کنیم. اگر بگوییم قیام مردم را به پیروزی برسانیم، از سوسیالیسم دور شدیم. اگر ما قیام مردم فریدونکنار را به پیروزی میرساندیم و مسلما ادامه قیام و پیروزی مردم با تشکیل دولت موقت در آنجا همراه میشد، از سوسیالیسم ما کم میشد. پوپولیسم میگوید ما فقط برای برقراری جمهوری سوسیالیستی مبارزه میکنیم و در قیام غیر سوسیالیستی اپوزیسیون میمانیم و منشور خود را تبلیغ میکنیم تا جمهوری سوسیالیستی بیاید و این متدی است که مورد نقد حکمت و حکمتیسم قرار دارد. این متد منشویکها، پوپولیستها، ترسکیستها و انواع و اقسام سوسیالیستها در دنیا میباشد که فعالیتشان حداکثر در اپوزیسیون ماندن و یا کمک به دیگران برای حاکم شدن است. حمید تقوایی پیشگویی میکند انقلاب آتی ایران سوسیالیستی است. در مورد اینکه انقلاب اجتماعی آتی ایران انقلابی سوسیالیستی است حرفی نیست اما پیشگویی درباره اینکه ۱۰۰٪ یک انقلاب

کارگری و سوسیالیستی، جمهوری اسلامی را سرنگون میسازد، نه از عهده یک طالع و پیشگو برمیاید و نه حمید تقوایی.

برای طالع و پیشگویی که قیام مردم فریدونکنار و اعتصاب عظیم کارگران بهشهر را از ایلنا و ایسنا میشوند و چنین ادعایی میکند، باید از خدا طلب مخفرت کرد. ما به جای پیشگویی مبارزه جاری را برای انقلاب سوسیالیستی سازماندهی میکنیم و برایش برنامه میدهیم. ما با کسی بر سر جنسیت جنینی که متولد نشده است جدل نداریم.

رد اما و اگر بر انقلاب سوسیالیستی توسط حمید تقوایی

آیا سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است؟

اما آن انقلاب عظیم کارگری ای که باید این جامعه آزاد را متحقق کند، بمجرد ارائه حزب کمونیست کارگری رخ نمیدهد. این یک حرکت وسیع طبقاتی و اجتماعی است که باید در ابعاد و اشکال مختلف سازمان یابد. موانع گوناگونی بید از سر راه آن کنار زده شوند. این تلاش فلسفه وجودی حزب کمونیست کارگری و مضمون فعالیت هر روزه آن را تشکیل میدهد. از یک دنیای بهتر

یکی از مسائل مارکسیستی و نوینی که منصور حکمت آن را طرح کرد و جا انداخت، اعتقاد به اجتناب ناپذیری سوسیالیسم بود که توسط مارکسیسم روسی و چینی و جهان سومی تئوریزه شده بود. سوسیالیسم را از نظر تاریخی اجتناب ناپذیر اعلام میکردند اما در عمل همه چیز عرضه میکردند به جز سوسیالیسم. منصور حکمت این ایمان دترمینیستی را از سر راه کنار زد. با کنار زدن این ایمان دترمینیستی نه تنها نقش ارائه طبقه و انسان جایگاه خود را پیدا کرد، بلکه جای اعتقاد به پیروزی سوسیالیسم را تلاش برای پیروزی سوسیالیسم در شرائطی مشخص گرفت. به جای اعتقاد به بودن و یا نبودن شرائط برای سوسیالیسم، تلاش برای ایجاد شرائط انقلاب سوسیالیستی را قرار داد.

امروز حمید تقوایی با همان متد چپهای قبل از منصور حکمت، از اجتناب ناپذیری سوسیالیسم فوری در ایران حرف میزند. میگوید هیچ اما و آگری را برای پیروزی نمیپذیرد، چون سوسیالیسم پیروز است. و هر تلاش برای رفع اما و آگری که برای تحقق سوسیالیسم موجود است راست و ضد انقلابی اعلام میشود. اما برای یک کمونیست که واقعا برای انقلاب سوسیالیستی تلاش میکند صدها اما و اگر برای تحقق انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم موجود است که باید آنها را از سر راه برداشت. سرنگونی جمهوری اسلامی یکی از آنهاست. شکست دادن سیاسی و در آینده نظامی آلترناتیوهای دیگر، هم یکی دیگر آن، جلب سمپاتی طبقه کارگر و مردم به حزب کمونیستی، متحد و متشکل کردن مردم، سازماندهی قیام مردم وبالطبع تشکیل دولت پس از سرنگونی و.....همه اما و آگرهایی هستند که باید از پیش پای انقلاب سوسیالیستی برداشت. جواب ما به پیروزی سوسیالیسم

همیشه مشروط بوده است. بخصوص در دوران فعلی که جنبش کمونیستی و کارگری قوی در سطح جهان وجود ندارد و بورژوازی با دامن زدن به جنگها و نفرت‌های قومی و مذهبی در جهان، جهان را به عقب برده است، بر این اما و اگرها و به وظیفه ما به عنوان کمونیست برای رفع این اما و اگرها افزوده شده است.

حمید تقوایی مینویسد بیانیه حکمتیستها ضمن اینکه بر سوسیالیسم فوری تاکید دارد با یک اما آن را زیر سوال میبرد و آن را به بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی موکول میکند.

”سیاست ما تلاش برای ادامه بدون انقطاع هر انقلابی به انقلاب سوسیالیستی است.“ پس امروز کم کم شد فردا. یک چیزی را باید ادامه داد. آن چیز هنوز خودش سوسیالیستی نیست، باید بدون انقطاع (البته بدون انقطاع بعد از مهلت ۶ ماهه بدولت موقت کذائی) تا انقلاب سوسیالیستی ادامه اش داد.

زنده باد به این همه عقل و درایت. حمید تقوایی میگوید سرنگونی جمهوری اسلامی بطور اجتناب ناپذیر مساوی با انقلاب سوسیالیستی است. پیروزی جنبش سرنگونی خود انقلاب سوسیالیستی است. اگر قیام و انقلاب دیگری اتفاق بیافتد نباید آن را به انقلاب سوسیالیستی ادامه داد. در جریان سرنگونی نباید به کسب قدرت فکر کرد. اگر قیام مردم بر علیه جمهوری اسلامی را بلاواسطه تا انقلاب کارگری پیش ببریم، سوسیالیسم فوری را زیر سوال بردیم.

این حرفها معلوم است بی پایه است. این حرفها برای این زده میشود تا اعضای حزب کمونیست کارگری ایران به شک و تردید و فکر کردن نیافتند. برای انسانهایی زده میشود که مغزشویی شدند و قادر به فکر کردن نیستند. وگرنه صحبت کسی را که میگوید ما میخواهیم قیام مردم فقط به سرنگونی جمهوری اسلامی ختم نشود بلکه به یک انقلاب کارگری بیانجامد و دولت قیام کنندگان برای ادامه انقلاب باید شکل گیرد و به آن شکل میدهیم را هیچ انسان با وجدانی نمیتواند اینگونه تعبیر کند.

اگر گفتن اینکه

”انقلاب ما انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر است. انقلاب سوسیالیستی مربوط به امروز جامعه است. سیاست ما تلاش برای ادامه بدون انقطاع هر انقلابی به انقلاب سوسیالیستی است. پیروزی جنبش سرنگونی برای ما تنها پیش درآمد بلاواسطه انقلاب سوسیالیستی طبقه کارگر است“

سوسیالیسم فوری را زیر سوال میبرد، پس حمید تقوایی در مقابل منصور حکمت که میگفت کشمکش بر سر آلترناتیو حکومتی پس از جمهوری اسلامی آغاز میشود و ما باید برای این دوره استراتژی و تاکتیک خود را داشته باشیم چه میگوید؟ آیا این اما را با مثنی اکثریت و بابک زهرایی

و...مقایسه میکند. آدم باید از فکر کردن محروم شده باشد که چنین چیزهایی بیاورد. با این حسلب مارکس و لنین و منصور حکمت و همه کمونیستهایی که برای سوسیالیسم فوری مبارزه میکردند، خط مشی اکثریتی و بابک زهرایی داشتند.

این اماها همیشه وجود داشته است. تلاش برای رفع این اماها برای زدن زیر انقلاب سوسیالیستی فوری و قرار دادن انقلابی دیگر در دستور نیست و نبوده است. برخلاف حمید تقوایی ما انقلاب سوسیالیستی فوری را از هیچ شرایط عینی و ذهنی اتخاذ نکردیم، بلکه از حاکمیت سرمایه در عصر ما و جدال طبقه کارگر با آن اتخاذ کردیم. در هیچ جایی بدنبال انقلاب دیگری نیستیم. اما در همه جا "امایی" برای تحقق امر فوری ما روبروی ما قرار دارد که باید به آن جواب دهیم. منصور حکمت که طرفدار انقلاب سوسیالیستی فوری بود برای پاسخ به صدها "اما" برنامه و تاکتیک داشت. سوسیالیسم فوری در افغانستان میخواهیم اما باید حزب کمونیستی اش را اول داشته باشیم، اما باید کشور را از سناریوی سیاه بیرون بکشیم، اما باید آزادیهای سیاسی گسترده کسب کنیم تا طبقه کارگر و مردم را متشکل سازیم. اما باید.....

در ایران برای سوسیالیسم فوری مبارزه میکنیم، رژیم جمهوری اسلامی رفتنی است، اما انقلاب کارگری نیست که رفتن رژیم جمهوری اسلامی را در دستور روز گذاشته است. آلترناتیو فوری و بلاواسطه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست حکومت سوسیالیستی است. اما حزب ما بر این واقعیت واقف است که موقعیت ابژکتیو کنونی، سرنگونی جمهوری اسلامی را به موضوع انقلاب در حال شکل گیری یعنی انقلاب سوسیالیستی در ایران تبدیل کرده است. اما باید بتوانیم سوسیالیسم را به یک آلترناتیو واقعی تبدیل کنیم و برای این باید پیروزی بر جمهوری اسلامی را تخته پرشی برای رسیدن به این هدف کنیم و.....

برای هر آدمی که نخواهد به خودش دروغ بزند روشن است که این انقلاب کارگری و سوسیالیستی نیست که سرنگونی جمهوری اسلامی را در دستور گذاشته است. ممکن است با طولانی تر شدن عمر جمهوری اسلامی و فعالیتهای ما چنین امری به سیر محتمل وقایع تبدیل شود. اما امروز موقعیت ابژکتیو کنونی سرنگونی جمهوری اسلامی را به موضوع انقلاب در حال شکلگیری تبدیل کرده است. ما میخواهیم فوراً در چین، شوروی، سومالی و آلمان و... سوسیالیسم برقرار کنیم اما در هر یک از این کشورها دهها اما و اگر بر سر سوسیالیسم وجود دارد که باید پاسخ گیرد. اگر مانند منصور حکمت بگوییم

آنچه مانع تحقق یک انقلاب سوسیالیستی پیرومند در ایران است، نه عدم املگی شرایط و عوامل عینی، بلکه عقب ماندگی عنصر ذهنی انقلاب سوسیالیستی در ایران است"

گویا سوسیالیسم فوری را زیر سوال بردیم. اما نه منصور حکمت و نه ما و فکر میکنم نه هیچ انسانی که در اثر مغزشویی از فکر کردن علیل شده باشد وجود مانع بر سر سوسیالیسم را نفی کند. تلاش ما برای رفع این موانع است.

کسی که پیروزی کمونیسم در ایران را غیر مشروط میداند و میگوید ما پیروز میشویم، بقول منصور حکمت باید به عنوان بیمار روانی به یک روانشناس مراجعه کند. (البته با عرض معذرت از همه رفقای سابقم)

سوسیالیسم پوپولیستی و سوسیالیسم کارگری

جریان تبدیل جنبش سرنگونی به جنبش سوسیالیستی و انجام یافتن پلارازاسیون طبقاتی حمید تقوایی و رفقای سابق ما در حزب کمونیست کارگری ایران آنجا که به سیاست بر میگردد پوپولیست هستند. همانطور که حمید تقوایی بیان کرده است میخواهند جنبش سرنگونی را به جنبش سوسیالیستی تبدیل کنند. این بیان فرموله سوسیالیسم پوپولیستی است که میخواهد پیروزی جنبش دیگر را به نام پیروزی طبقه کارگر و سوسیالیسم جا بزند. کمونیسم و سوسیالیسم کارگری میگوید

” ... سرنگونی هدف ماست، اما پایان کار نیست. نبردهای تعیین کننده تری در ره خواهد بود. باید نیروی آن نبردها را از امروز متشکل کرد. این دوران برای ما نه فقط دوران مبارزه برای سرنگونی، بلکه دوران بسیج طبقه کارگر برای ایجاد یک صف مستقل و حزبی برای ادامه مبارزه تا برقراری حکومت کارگری و خلع ید از سرمایه در سیاست و اقتصاد است. راجع به معانی عملی این تعبیر از روند اوضاع میشود و باید خیلی بیشتر صحبت کرد.....“ منصور حکمت

سوسیالیسم کارگری توهم ندارد که پیشروی و پیروزی جنبش سرنگونی با همه مطلوبیتش برای طبقه کارگر و سوسیالیسم، سوسیالیستی نیست. حکمت و حکمتیستها برخلاف پوپولیستهای حزب کمونیست کارگری ایران ”جنبش سرنگونی را به انقلاب سوسیالیستی تبدیل نمیکند.“ آنها در دوران مبارزه برای سرنگونی، ضمن شرکت فعال در مبارزه برای سرنگونی و رهبری آن، برای ایجاد یک صف مستقل و حزبی طبقه کارگر تلاش میکنند و بلادرنگ به انقلاب سوسیالیستی گذر میکنند. اما پوپولیسم مبتدل ما قادر به درک این مسئله نیست و با التقادگری و مقلطه میخواهد اهداف پوپولیستی خود را زیر پوشش سوسیالیسم عرضه کند.

سوسیالیسم نزد حمید تقوایی اکسیری است که به تن هر کسی بخورد طرف را سوسیالیست میکند. طبقات و مبارزه طبقاتی و پلارازاسیون طبقاتی همه در مقابل این اکسیر بی معنا میشوند. مدتی

حمید تقوایی و نویسندگان فرقه اش این حرف منصور حکمت را که زیب هر انسانی را پایین بکشی سوسیالیست را میبینی را بدون درک جایگاه آن تکرار میکردند تا سوسیالیسم فوری خود را قابل درک کنند. اگر منصور حکمت در جایی سوسیالیسم را به معنای کلی انسانیت خواهی و عدالت طلبی بکار برده بود، بهانه ای بدست اینها داد تا پوپولیسم خود را جای سوسیالیسم کارگری منصور حکمت بگذارند. بهانه ای شد تا بگویند هر انسانی سوسیالیست است.

منصور حکمت هیچگاه مانند این پوپولیستها نمیگفت همه مردم سوسیالیست هستند و برای سوسیالیست تلاش خواهند کرد

بنظر من این خصلت سلبی جنبش ماست که اجازه می دهد که توده ها بیایند جلو. توده ها همشان با هم سوسیالیست نمی شوند. با شعارهای سوسیالیستی ما بقالها سوسیالیست نمی شوند، با شعارهای اثباتی ما کارمندها سوسیالیست نمی شوند، با شعارهای اثباتی ما مهندسهها سوسیالیست نمی شوند. به احتمال قوی کارگرها بیشترشان سوسیالیست می شوند، اونهم همشون نه، همشون نه!

و حتی متوجه بود که در کجا و تا چه حد باید شعار اثباتی داد تا زمانی که میخواهی با یک جنبش جاری قدرت را تسخیر کنی موجب تجزیه پیش از موعد آن جنبش نشوی.

ما باید نماینده "نه" باشیم و هر جور تلاش برای "آره" گفتن، اثباتی تشریح کردن، بنظر من جنبش بالقوه عظیمی که می تونه بیاید پشت ما را تجزیه می کنه

پوپولیستهای مبتدل از این بحث که مربوط به چگونگی رهبری و کسب قدرت در یک جنبش عمومی و همگانی برای سرنگونی جمهوری اسلامی است که مسلما هم باید به دولت سلبی خودش هم ختم شود، اینطور میفهمند که میتوانند بر فراز طبقات پرواز کنند و بر سر جنبش های طبقاتی کلاه بگذارند و سوسیالیسم بیاورند. اما منصور حکمت میگفت ما در جنبش جاری بدنبال انقلاب طبقه کارگر هستیم و پس از سرنگونی جنبش توده ای بشدت پلاریزه میشود و صف طبقه کارگر از طبقات دیگر جدا میشود و طبقات بطور آشکاری در مقابل هم قرار میگیرند و صفت جدیدی در له و علیه پرچم کمونیستی و کارگر در جامعه شکل میگیرد. همانطور که بارها درنوشته هایش توضیح داد برایش تجزیه طبقاتی مهم بوده است و این را شرط پیشروی بسوی انقلاب کارگری و سوسیالیستی میدانست. او اعتقاد داشت که میشود و باید در جنبش جاری برای سرنگونی شرکت کرد، آن را رهبری نمود و به پیروزی رساند که مفهومش چیزی جز کسب قدرت نمیتواند باشد. منصور حکمت از کسب قدرتی حرف میزند که ممکن است بدون حضور کارگر و حتی یک اعتصاب کارگری صورت گیرد. مسلما چنین کسب قدرتی برای منصور حکمت نمیتوانست معنای پیروزی کارگر و سوسیالیسم و انقلاب سوسیالیستی دهد. بلکه این کسب قدرت را جهشی در حرکت مبارزاتی کارگران و مردم میدانست که باید از آن برای پیشروی انقلاب و به میدان آوردن طبقه

کارگر و زحمتکش برای فیصله دادن به مسئله قدرت استفاده کرد. برای منصور حکمت دولت در دوره انقلابی ابزار پیشروی یک طبقه و یا طبقات میباشد. (من در باره این متد منصور حکمت در مقاله ای با عنوان نگاهی به قطعنامه مبارزه سیاسی و اقتصادی طبقه کارگر، قطعنامه ای که منصور حکمت به کنگره سوم ارائه داد، مفصل نوشتم)

یک پوپولیست مبتذل کاری به این چیزها ندارد. او در عالم خودش و بر فراز طبقات، حرکت هخا را آغاز جنبش توده ای مینامد. زیرا توده ها در آنجا شرکت داشتند! بدنبال هخا راه اقتادن خود را پلارازاسیون طبقاتی مینامد. زیرا در آنجا چند نفر گفتند زنده باد سوسیالیسم. پس پلارازاسیون طبقاتی به سرانجام رسیده است. و.....

جدیدا حمید تقوایی مطلبی نوشته است و در آن اعلام نموده است که پلارازاسیون طبقاتی در جامعه ایران صورت گرفته است. این بیشتر شبیه همان حرکت هخا است که قرار بود با ۶۰ هویما به ایران برود و حکومت را در دست بگیرد، که رفقای سابق ما در حزب کمونیست کارگری ایران هم برای شرکت در آن معرکه فراخوان شرکت دادند و چند نفر سوسیالیست را به زیر پرچم هخا فرستادند.

پلارازاسیون طبقاتی که باید در بین توده های وسیع مردم بر اساس تضاد منافع عینی صورت گرفته باشد، به پلارازاسیون احزاب تقلیل داده میشود. پلارازاسیون طبقاتی که معنایی جز جدایی صف توده های کارگر و زحمتکش در مقابل کل طبقه سرمایه دار و نه فقط رژیم جمهوری اسلامی ندارد، که معنایی جز قرار گرفتن توده هایی وسیع کارگر و زحمتکش پشت سر حزب طبقه کارگر و پرچم کمونیستی ندارد، انجام یافته اعلام میشود. در حالی که هنوز خودش باید پشت سر هخا حرکت کند آنچه که جریان دارد را سوسیالیستی اعلام میکنند، تا خود بدنبال جریان روان شوند.

این است سوسیالیسم مبتذل پوپولیستی که هیچ قربانی با سوسیالیسم و کمونیسم کارگری ندارد. این بهتر است همان سوسیالیسم هخائی نام گرفته شود. جبهه راست هخا را دارد و جبهه چپ هم حمید تقوایی را. به این معنا پلارازاسیون طبقاتی صورت گرفته است.

سوسیالیسم فوری یا انقلاب سرنگونی طلبانه خلقی تحت نام سوسیالیسم

هیچ حزب سیاسی جدی و دخالتگری در دنیا وجود ندارد و نداشته است که نسبت به دخالت در جنبشی جاری طرح و برنامه ندهد و برای بهره بردن از آن آماده نشود. حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست که برای برقراری سوسیالیسم فوری مبارزه میکند، نمیتواند نسبت به جنبش سرنگونی طلبانه غیر سوسیالیستی جاری بیتفاوت باشد. برعکس حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست پیروزی کامل جنبش سرنگونی طلبانه جاری را کوتاه ترین و کم مشقت ترین راه پیروزی طبقه کارگر و برقراری حکومت کارگری میداند. برخلاف پوپولیستهایی مانند حمید تقوایی، حزب کمونیست کارگری حکمتیست جنبش سرنگونی طلبانه مردم ایران را جنبش سوسیالیستی و

جنبشی برای سوسیالیسم نمیداند. جنبش سوسیالیستی، جنبش طبقه کارگر برای آزادی و برابری و برقراری سوسیالیسم فوری، یکی از جنبش‌های سیاسی است که برای سرنگونی جمهوری اسلامی مبارزه میکند. نه جنبش سرنگونی طلبانه جنبشی سوسیالیستی است و نه جنبش سوسیالیستی زیر مجموعه جنبش سرنگونی طلبانه. حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست که برای به پیروزی رساندن طبقه کارگر و برقراری فوری سوسیالیسم مبارزه میکند، با شرکت فعال در جنبش سرنگونی طلبانه مردم ایران و رهبری آن، برای هدف خود یعنی برقراری حکومت کارگری نیرو گرد می‌آورد. جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر را تقویت میکند و تلاش دارد تا رهبری این جنبش بر جنبش سرنگونی طلبانه تأمین شود. منشور سرنگونی جمهوری اسلامی برنامه‌ای برای این منظور است. نظر حزب کمونیست کارگری - حکمتیست انقلاب آینده ایران انقلابی سوسیالیستی است. این به این معنا نیست که جنبش‌ها و قیام‌ها و خیزش‌ها و تغییر و تحولات غیر سوسیالیستی وجود ندارد و یا باید نادیده گرفته شوند. مسلماً نباید مانند حمید تقوایی و دوستان سابق ما همین جنبش‌های جاری غیر سوسیالیستی را سوسیالیستی نام گذاری کرد. حمید تقوایی و رفقای سابق ما مجبور به این کارند چون اهداف سوسیالیسمشان بیشتر از اهداف همین جنبش‌های جاری سرنگون طلبانه نیست. وقتی می‌گویند که ما سوسیالیسم فوری‌شان را زیر سوال می‌بریم، دقیقاً منظورشان همین است که چرا هدف جنبش سرنگونی طلبانه جاری را سوسیالیستی اعلام نمی‌کنیم. وقتی مینویسیم در جنبش جاری اهداف خودمان را برای بسیج طبقه کارگر و حزیش جستجو می‌کنیم، داد و هوار سر میدهند که سوسیالیسم فوری‌شان را زیر سوال بردیم. وقتی مانند حکمت می‌گوییم اما سرنگونی پایان کار نیست و نبردهای تعیین کننده پس از سرنگونی آغاز میشود و اساساً بقول حکمت انقلاب پس از سرنگونی آغاز میشود، جیغ می‌زنند که سوسیالیسم فوری‌شان را زیر سوال بردیم. راستش حق هم دارند وقتی جنبش سرنگونی و سرنگونی همه هدف یک سوسیالیست باشد، آنوقت صحبت از سرنگونی، به زیر سوال بردن سوسیالیسم فوری میشود.

وقتی حمید تقوایی در سراسر نوشته خود در نقد منشور تأکید دارد که منشور نمیخواهد جنبش سرنگونی و انقلاب ناشی از آن تا زبر و رو کردن نظام اقتصادی و سیاسی پیش رود، همین تصور پوپولیستی خود را بیان میکند و آن را تعمیم میدهد.

” این طرحها را میدهند تا نگذارند جنبش سرنگونی و انقلاب تا به آخر، تا زیرورو کردن نظام سیاسی و اقتصادی سرمایه در ایران به پیش برود. امروز هم دوستان انشعایی ما مستقل از هر نیتی عملاً همین سیاست را در پیش گرفته اند...“

کاریکاتوری از انقلاب مخملی نوشته حمید تقوایی

واقعا حمید تقوایی درست میگوید ما برای این منشور را ارائه ندادیم که جنبش سرنگونی تا زیر و رو کردن نظام اقتصادی و سیاسی سرمایه در ایران پیش رود. ما به اهداف محدود جنبش سرنگونی واقفیم و میخواهیم با شرکت فعال در آن دستاوردهای بیش از پیشی برای طبقه کارگر و سوسیالیسم کسب کنیم. ما قصد نداریم جنبش سرنگونی را تا زیر و رو کردن نظام اقتصادی و سیاسی پیش ببریم. اگر طبقه کارگر و انقلاب کارگری قبل از سرنگونی جمهوری اسلامی آنقدر عروج کند که بتواند سرنگونی جمهوری اسلامی را با یک انقلاب کارگری منطبق کند، آن دیگر پیروزی جنبش سرنگونی نام نمیگیرد. در آن صورت سرنگونی جمهوری اسلامی در انقلاب کارگری مستهیل میشود. عمر جنبش سرنگونی خاتمه مییابد و طبقه کارگر و حزب آن برای برپایی انقلاب کارگری جمهوری اسلامی را به زیر میکشد. از نظر حکمت و حکمتیست ها در شرایط کنونی سرنگونی جمهوری اسلامی باید به انقلاب کارگری ختم شود. قیام مردم بر علیه جمهوری اسلامی نباید در ایستگاهی متوقف شود. دولت موقت ایستگاهی نیست که طبقه کارگر در آنجا اطراق میکند میتواند وقایع بگونه ای پیش رود که انقلاب کارگری در دل جنبش سرنگونی آنقدر پیشروی کند که بتواند جامعه را دگرگون سازد، در آنوقت جمهوری اسلامی با یک انقلاب کارگری به زیر کشیده میشود. اما مسئله روز ما تاکتیکی است که بتواند بیشترین دستاورد را برای طبقه کارگر در جریان سرنگونی که ممکن است همین فردا اتفاق بیافتد تامین کند. ما نمیتوانیم خواهان ماندن طولانی تر جمهوری اسلامی شویم تا شاید سرنگونی با انقلاب توأم شود و پیشگویی حمید تقوایی اتفاق بیافتد. ما باید تاکتیکی برای پیروزی طبقه کارگر داشته باشیم.

در هر صورت انقلاب کارگری امتداد جنبش سرنگونی و یا "انقلاب" منتج از آن نیست. کسی نمیتواند از زیر و رو کردن نظام اقتصادی و سیاسی سرمایه در ایران توسط جنبش سرنگونی جلوگیری کند. چون این جنبش چنین هدف و چنین پتانسیلی ندارد. سرنگونی همه هدف ما نیست، نبردهای تعیین کننده در راهند و ما از امروز برای آن نبرد آماده میشویم. بیانیه ما برای سرنگونی جمهوری اسلامی اهداف کامل ما و طبقه ما را برای برقراری جمهوری سوسیالیستی و اجرای برنامه یک دنیای بهتر اعلام میکند، اما بیانیه طوری تنظیم شده است که پیروزی و تحقق فوری اهداف ما را از پیروزی جنبش سرنگونی طلبانه منتج نمیکند. این انقلاب سرنگونی طلبانه خلقی است که پیروزی جنبش سرنگونی طلبانه را پیروزی سوسیالیسم قلمداد میکند.

سوسیالیسم فوری انقلاب کارگری و سوسیالیسم فوری انقلاب پوپولیستی

حکمتیستهای کمونیسم کارگری ضمن شرکت فعال در جنبش ها و قیامهای جاری و تلاش برای رهبری و به پیروزی رساندن آن، هدف خود را فراتر رفتن از اهداف جنبش جاری و برقراری جمهوری سوسیالیستی میدانند. ما در صف مقدم جنبش سرنگونی طلبی گام بر میداریم، اما نگاهمان به انقلاب کارگری است. ممکن است که در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی، کمونیسم و

طبقه کارگر آنقدر نیرومند شود که سرنگونی جمهوری اسلامی با برقراری انقلاب کمونیستی طبقه کارگر با هم منطبق شود. به هر حال ما که برای انقلاب کمونیستی طبقه کارگر تلاش میکنیم، این را بهترین وضعیت برای خودمان و کل نیروی انقلاب کمونیستی میدانیم. اما این سیر محتمل واقع نیست.

میزان قدرت نیروی کمونیستی طبقه کارگر، حزب آن، وجود یا عدم وجود سازمانهای توده ای طبقه کارگر،... و همچنین وضعیت جنبش کمونیستی کارگری در جهان به ما میگوید که چقدر از اهداف فوری مان دور و یا نزدیک هستیم. چقدر به تحقق امر فوری ما نزدیک یا دوریم.

ما بر خلاف پوپولیستها، اهداف جنبش سرنگونی را، اهداف انقلاب کمونیستی خودمان نمیدانیم. حمید تقوایی مینویسد که هدفش تبدیل جنبش سرنگونی به جنبش و انقلاب سوسیالیستی است. خرده بورژوازی که بر فراز جنبش ها و طبقات سیر میکند فکر میکند میتواند جنبشی برای یک هدف و یا یک طبقه را به جنبشی برای اهداف دیگر و یا طبقه دیگر تبدیل کند. اما ما میخواهیم با بهره برداری از جنبش جاری غیر سوسیالیستی، برای طبقه کارگر و سوسیالیسم نیرو و انرژی جمع کنیم.

برای همین برای ما حکمیتستها آنچه جریان دارد یک انقلاب نیست. انقلاب آینده ایران از نظر ما فقط انقلابی کمونیستی میتواند باشد و برای آن تلاش میکنیم. اگر ما بتوانیم در راس جنبش سرنگونی طلبی قرار بگیریم آن را تخته پرشی برای انقلاب کمونیستی قرار میدهیم. به سازماندهی انقلاب کمونیستی طبقه کارگر میپردازیم. قیام پیروزمند سرنگونی طلبانه، وضعیت کمونیسم و طبقه کارگر را در ایران تغییر میدهد و میتواند انقلاب کمونیستی را در آستانه پیروزی قرار میدهد. تصور اینکه کشمکش بر سر نظام آینده با سرنگونی پایان میگیرد، تصوری است که راست بورژوازی میخواهد آن را توسعه دهد. از نظر اپوزیسیون راست کشمکش بر سر نظام سیاسی و اقتصادی آینده ایران باید همراه با سرنگونی جمهوری اسلامی پاسخ بگیرد. پاسخ آنها هم با در اختیار گرفتن دستگاه حاضر و آماده دولت و تغییراتی در آن آماده است. اما نه ما و نه مردم چنین چیزی را پذیرا میشویم. جنبش سرنگونی طلبانه، یک جنبش همگانی است، اما انقلاب ایران بر خلاف انقلاب ۵۷ یک انقلاب همگانی نیست. انقلاب ایران انقلابی با هدف اثباتی حکومت کارگری است. اهداف جنبش سرنگونی محدود است، ممکن است جنبش سرنگونی پیروز شود، جمهوری اسلامی نابود شود، بی آنکه ماشین دولتی بورژوازی از بین رود. انقلاب کارگری از دل جنبش سرنگونی طلبانه جاری و به احتمال قوی با موفقیت این جنبش عروج میکند. پیروزی جنبش سرنگونی، به معنای انقلاب نیست. فقط پوپو، لیستهای مانند حمید تقوایی میتوانند از پیروزی جنبش سرنگونی به عنوان انقلاب یاد کنند و جنبش سرنگونی را به جنبش و انقلاب سوسیالیستی تبدیل کنند. فقط چنین پوپولیستهای

میتوانند جنبش رفع ستم ملی، جنبش دهقان برای زمین، جنبش برای لغو آپارتاید جنسی و... به جنبش سوسیالیستی تبدیل کنند.

کمونیسم کارگری پیروزی جنبش سرنگونی، پیروزی جنبش سرنگونی میداند. برای عمیق تر کردن و رادیکال کردن و فراتر رفتن از آن طرح و برنامه میدهد اما این دیدگاه پوپولیستی را توسعه نمیدهد که جنبش سرنگونی را تبدیل به انقلاب سوسیالیستی میکند. جنبش سرنگونی هر چقدر رادیکال شود به انقلاب سوسیالیستی تبدیل نمیشود. منصور حکمت این مسئله را به این شکل توضیح میدهد.

”آنچه الان در جریان است یک انقلاب نیست. میتواند شروع یک انقلاب باشد، و میتواند نباشد. بنظر من عدم تشابه میان اوضاع این دوران با انقلاب ۵۷ به مراتب بر تشابهات آنها می چربد. آنچه ما شاهدیم شروع جنبش توده ای مردم برای سرنگونی رژیم اسلامی است. من تردیدی ندارم که این جنبش پیروز میشود. یعنی رژیم در ادامه جنبش جاری برکنار میشود و جای خود را به چیز دیگری میدهد. اما بکار بردن مقوله انقلاب برای این جنبش این اشکال را دارد که تصاویر و معادلات انقلاب ۵۷ را در اذهان فعالین امروز زنده کند و لاجرم دینامیسم های متفاوت دوره کنونی را از چشم پوشیده بدارد. بنظر من ایران میتواند در آستانه یک انقلاب باشد، اما چه بسا این انقلاب تازه با سرنگونی رژیم اسلامی، یا لاقابل با فلج کردن آن، به معنی واقعی کلمه شروع بشود. بعبارت دیگر من جنبش مردم برای سرنگونی راه، با همه خیزشها و قیامها و نبردهایی که در بر خواهد داشت، از انقلابی که میتواند از دل این جنبش عروج کند متمایز میکنم. جنبش سرنگونی طلبی میتواند پیروز شود بی آنکه لزوما کل ماشین دولتی را هدف گرفته باشد و یا در هم کوبیده باشد، بی آنکه یک تک قیام پیروزمند علیه حاکمیت صورت گرفته باشد. رژیم اسلامی میتواند زیر فشار مردم تجزیه شود، متلاشی شود، جایگزین شود. میتواند در نتیجه یک قیام شهری در تهران سقوط کند. میتواند با یک کودتا از بین برود. اما رفتن رژیم اسلامی بنظر من به احتمال قویتر، نقطه ای در اوائل سیر انقلاب آتی خواهد بود و نه اواخر آن. انقلاب ایران یک انقلاب همگانی و یک جنبش ”همه با هم“ نخواهد بود. انقلاب ایران انقلابی کارگری خواهد بود با هدف اثباتی ایجاد یک حکومت کارگری، یک جمهوری سوسیالیستی. این انقلاب از دل جنبش جاری و به احتمال قوی با موفقیت جنبش جاری عروج میکند. نیروهایی که حکومت اسلامی را بزیر میکشند زیر بار یک رهبری واحد نخواهند رفت. این بار خامی و خوشباوری انقلاب ۵۷ را نخواهیم دید. جنبش سرنگونی طلب اینبار به

مراتب تحزب یافته تر خواهد بود. احزاب و نیروهای سرنگونی طلب در عین تنش حاد با یکدیگر وارد این جدال میشوند. اینها آلترناتیو جکومتی واحدی را نمیپذیرند. همه نیروها سقوط رژیم اسلامی را به مثابه گامی برای ایجاد نظام سیاسی مطلوب خود نگاه میکنند. و جدال واقعی میان این آلترناتیوها و افق‌ها میان جنبشهای طبقاتی و پرچمهای حزبی مختلف با پیشروی جنبش سرنگونی طلبی بیشتر اوج میگیرد. بنظر من با سرنگونی رژیم اسلامی، جنبش توده ای بشدت در درون خود پلاریزه میشود. صفبندی جدیدی، له و علیه پرچم کارگری- کمونیستی در جامعه پدیدار میشود. ما درصاف مقدم جنبش سرنگونی طلبی در این میدان حضور پیدا میکنیم، اما نگاهمان به آنجاست. به انقلاب کارگری. منصور حکمت - جنبش توده ای برای سرنگونی رژیم آغاز میشود

این است کمونیسم کارگری. سوسیالیسم فوری انقلاب کارگری با سوسیالیسم فوری انقلاب پوپولیستی دو سوسیالیسم متفاوت و متضادند. پوپولیسم میخواهد که طبقه کارگر و سوسیالیستهای طبقه کارگر انقلاب او را به عنوان انقلاب طبقه خود بپذیرند و پیروزی جنبش سرنگونی را پیروزی طبقه خود قلمداد کنند و وقتی پاسخ منفی میشوند فریاد بر میاورد که سوسیالیسم فوری زیر سوال رفت. ما هم اعلام میکنیم که ما سوسیالیسم فوری شما را زیر سوال نمیبریم. ما برای انقلاب کارگری کمونیستی نیرو فراهم میکنیم. انقلاب فوری ما انقلاب کارگری است و هیچ انقلاب فوری دیگری در دستور نداریم.

اما در ذهن حمید تقوایی دوره کنونی با سرنگونی جمهوری اسلامی پایان میگیرد. تکلیف جامعه با پیروزی جنبش سرنگونی که او دوست دارد آن را انقلاب سوسیالیستی نام گذارد پایان نمیگیرد. برای همین برای او هر چه است باید تا سرنگونی جمهوری اسلامی تعیین تکلیف شود. از آنجا که دولت بتی است دست نخوردنی پس در این دوران نباید با دولت بازی کرد.

انقلاب کارگری، منشور سرنگونی و مشکل درک پوپولیستی از انقلاب

حمید تقوایی مدعی است که اگر هژمونی چپ بر جنبش سرنگونی تامین شود، دیگر انقلاب در جریان، انقلاب سوسیالیستی است. یعنی این جنبشها و طبقات و اهداف کوتاه و دراز مدت آنها نیست که ماهیت انقلاب در جریان را تعیین میکند، بلکه این رهبری احزاب سیاسی بر این جنبشها و حرکتهاست که ماهیت جنبشها و حرکتها را تعیین میکند. اما برای یک مارکسیست و حکمتیست اینطور نیست. رهبری جنبش سرنگونی، رهبری جنبش رفع ستم ملی، رهبری جنبش ضد آپارتاید ، رهبری جنبش ارضی و...هیچکدام ماهیت این جنبشها را عوض نمیکند و برخلاف حمید تقوایی هژمونی چپ بر جنبش سرنگونی، به معنای تبدیل این جنبش به انقلاب کارگری نیست. رهبری انقلاب کارگری، رهبری انقلاب کارگری است و رهبری جنبش سرنگونی، رهبری جنبش سرنگونی. با

رهبری کمونیستی جنبش سرنگونی، جنبش رفع ستم ملی و... کمونیستها و طبقه کارگر با جمع آوری نیرو در موقعیت آماده تری برای انقلاب کارگری قرار میگیرند. اما با رهبری جنبش رفع ستم ملی و جنبش سرنگونی نمیتوان، به انقلاب کمونیستی کارگری دست زد. میتوان با رهبری جنبش سرنگونی قدرت سیاسی را کسب کرد، اما کسب قدرت سیاسی امکان گسترده ای را در اختیار حزب طبقه کارگر قرار میدهد تا هم از بالا و هم از پایین نیروی طبقه کارگر و نیروی سوسیالیسم و همه زحمتکشان را برای سوسیالیسم و انقلاب کارگری سازماندهی کند. نمیتوان بدون بسیج و سازماندهی طبقه کارگر و بدون حاکم کردن طبقه کارگر به عنوان یک طبقه، به انقلاب اجتماعی طبقه دست زد.

حمید تقوایی درک پوپولیستی خود را از انقلاب اینطور بیان میکند.

تمام چپ غیر کارگری، از تروتسکیسم و توده ایسم تا مائوتیسم و چریکیسم چپی است که گرچه به سوسیالیسم قسم میخورد، اما سوسیالیسم را نه بعنوان نظام سیاسی و حکومتی و نه بعنوان نظام اقتصادی در دستور کار خود قرار نمیدهد و آنرا به بعد موکول میکند. برای چپ غیر کارگری هیچوقت انقلاب موجود سوسیالیستی نیست و وضعیت موجود برای سوسیالیسم آماده نیست. از نظر اینان همیشه جامعه در "مرحله اول" و "زمینه تدارک" و "پیش شرط" انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم به سر میبرد و نوبت انقلاب سوسیالیستی هرگز فرا نمیرسد.

و این دقیقا بینش و موضعی است که کورش مدرسی و دوستان منشعب ما در بحث های داخلی حزب ما و امروز در بیانیه و منشور سرنگونی حزبشان مطرح و نمایندگی میکنند. در "منشور سرنگونی" تشکیل دولت موقت بعنوان برنامه عمل حزب منشعبین بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی اعلام شده است و این یعنی یکبار دیگر احاله حکومت کارگری و جمهوری سوسیالیستی به بعد.

پوپولیسم یعنی همین! پوپولیسم قادر به درک این مسئله نیست که میتوان برای سوسیالیسم فوری و انقلاب کارگری مبارزه کرد و در ضمن در مبارزه جاری فعال بود و حتی به رهبر مبارزه جاری تبدیل شد. پوپولیسم که میخواهد پیروزی جنبش جاری را به عنوان سوسیالیسم کارگری حقه کند، از طرح و برنامه حقیقی طبقه کارگر که با در نظر گرفتن پتانسیل و محدودیت جنبش جاری، برای عمیق تر کردن و گسترده تر نمودن آن ارائه میشود، شاکی است. برای او سرنگونی پل سرات تغییر در جامعه است. سرنگونی شروع و پایان همه چیز است. اگر کسی مانند منصور حکمت سرنگونی را از انقلاب جدا کند انقلاب سوسیالیستی را زیر سوال برده است.

چپ سنتی همیشه این سوال را پیش روی خود دارد انقلاب سوسیالیستی است یا نه؟ اگر کسی مانند منصور حکمت برای آنها بنویسد که انقلاب کارگری پس از سرنگونی رژیم تازه آغاز میشود، به نظر آنها او انقلاب را به مرحله بندی تقسیم کرده است. اگر کسی مانند حکمتیستها بخواهند برای جنبش جاری طرح و برنامه دهند تا آن راعمیق تر و گسترده تر سازند از نظر آنها طرفدار انقلاب غیر کارگری شده اند. خودشان جنبش و قیام و انقلاب سرنگونی طلبانه را انقلاب کارگری نام میگذرانند و خود را از وظیفه سازماندهی یک انقلاب کارگری رها ساختند و از کمونیستهای کارگری حکمتیست میخوانند که مانند خودشان همین پیروزی محدود جنبش سرنگونی را انقلاب و انقلاب کارگری نام نهند و طرفدار انقلاب نشوند.

برای همین است که این پوپولیستهای عزیز ما قادر به درک این حرف کوروش مدرسی که اگر حتی ما به قدرت برسیم باید به پلاریزاسیون طبقاتی دست یابیم نفی سوسیالیسم فوری میابند. چون برای خرده بورژوازی که خود را بالای سر همه طبقات میپندارد، همین رهبری جنبش جاری و پیروزی این جنبش برایش پایان همه داستانهاست. اما برای یک حکمتیست ها پیروزی جنبش سرنگونی و عمیق تر کردن و رادیکال تر کردن همه داستان نیست. دولت موقت برای حکمتیستها اعلام پیروزی جنبش سرنگونی است که بدون درنگ از آن فراتر میروند و انقلاب سوسیالیستی را به پیروزی میرسانند. برای حکمتیستها هیچ مرزی میان پیروزی جنبش سرنگونی و انقلاب کارگری به جز مسئله نیروی متشکل طبقه کارگر و قدرت حزب وجود ندارد.

آیا طرح دولت موقت با برنامه یک دنیای بهتر در تناقض است

رجوع به برنامه در برخورد به دولت موقت خود حاکی از متد فکری غلط و منسویکی است که بر دوستان قدیم ما حاکم است. متدی که در آناتومی لیبرالیسم چپ مفصل مورد نقد قرار گرفته است. همانطوری که قبلا توضیح دادم دولت موقت، دولت مطلوب و دولت برنامه ای ما نیست. این دولت قیام کنندگان است که وقتی برای اولین بار در مباحث داخلی حزب کمونیست کارگری ایران ایران من این تعریف را ارائه دادم فحاشین ما تعجب خود را از این تعریف آشکارا بیان داشتند. این دولت نمیبایست در برنامه ما می آمده است. این تاکتیک یک حزب کارگری برای رهبری جنبشی است که جریان دارد. دولت موقت نه استراتژی ما است و نه تاکتیکی است که در همه شرایط باید به سراغ آن رفت. این تاکتیکی برای پاسخ به یک مسئله اکتوتل روز است. این تاکتیکی است در جهت فراهم آوردن بهترین شرایط برای کسب کامل قدرت توسط طبقه کارگر و اجرای برنامه یک دنیای بهتر. برنامه حزب ما نمیتوانست بگوید که در سال ۸۳ ما میبایستی چه تاکتیکی برای پیروزی جنبش سرنگونی اتخاذ کنیم. برنامه نمیتوانست در سال ۷۰ پیشگویی کند که جمهوری اسلامی چگونه سرنگون خواهد شد. با جنبش سرنگونی، با یک انقلاب کارگری و یا از درون فرو خواهد پاشید.....

چنانکه منشور و دولت موقت ممکن است برای ۶ ماه و یا یکسال دیگر بی خاصیت شود و از دستور کار ما خارج شود. این را شرایط مشخص و توازن قوا تعیین میکند که چه تاکتیکی بهترین و کاراترین تاکتیک برای پیشروی طبقه کارگر میباشد. برای همین برنامه در این مورد حرفی نزنده است و نمیبایست هم بزند اما برنامه در باره اصلاحات روش روشنی دارد که دولت موقت در آن میگذرد. هر چقدر هم جمهوری اسلامی به شیوه انقلابی سرنگون شود، باز هم سرنگونی جمهوری اسلامی برای یک حزب کمونیستی در محدوده اصلاحات میگذرد. برای همین است که منصور حکمت و ما سرنگونی را از انقلاب جدا میکنیم. خفقان سیاسی موجب شده است که سرنگونی یک رژیم پلیسی و سیاه همیشه نام انقلاب به خودگیرد.

شاید به دلیل استبداد طولانی و این واقعیت که حکومت‌های استبدادی را باید بزور پایین کشید، چپ‌های ایران عادت دارند دو مقوله سرنگونی و انقلاب را همیشه با هم ببینند. بنظر من این دو مقوله لزوماً همیشه با هم نیستند. واضح است که رژیم اسلامی با مسالمت بزیر کشیده نمیشود و مردم ناگزیر خواهند شد زور بکار ببرند. اما هر اعمال فشار و زور از جانب مردم، یک انقلاب نیست. بنظر من جمهوری اسلامی که هم اکنون در مقابل معضلات اقتصادی ایران به زانو درآمده است، حکومتی است اسلامی در یک موقعیت ضد اسلامی در برابر مردمی ضد اسلامی، و زیر فشار مردم کنار خواهد رفت. این روند میتواند اشکال مختلفی بخود بگیرد. جنبش تظاهراتی و اعتصابی، نافرمانی‌های مدنی وسیع مردم، زد و خوردهای موضعی با حکومت، کودتا و ضدکودتا، انتخاباتها و لغو انتخاباتها همه محتملند. اما ما حاصل این روند نهایتاً از میدان خارج شدن رژیم اسلامی است. این تازه بنظر من میتواند شروع یک انقلاب در ایران باشد. منصور حکمت مصاحبه با نشریه پوشه.

دولت موقت میتواند مطالبات بسیار گسترده‌ای را برای اصلاحات در دستور خود بگذارد که هیچگاه برای یک جنبش و یک حزب سیاسی ممکن نیست در شرایط معمولی و متعارف به آن دست یابد. ما میخواهیم چنین اصلاحاتی را یکجا و انقلابی در دستور روز مردم قیام‌کننده بگذاریم. آیا این کار سوسیالیستی است، آیا این کار دموکراتیک است؟ این مقلطه کردن و نفهمیدن بحث است. این کار یعنی تحمیل گسترده‌ترین و عمیق‌ترین اصلاحات به نظام موجود که وارد آوردن ضربه نهایی بر نظام سرمایه داری را آسان میسازد.

در عین حال مادام و هر جا که نظام سرمایه داری برجاست، حزب کمونیست کارگری همچنین برای گسترده‌ترین و عمیق‌ترین اصلاحات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی مبارزه میکند که سطح زندگی و حقوق و آزادی

های توده های وسیع مردم را تا بالاترین حد ممکن بهبود بخشد. این اصلاحات، و به میان کشیدن مردم کارگر و زحمتکش برای تحقق آنها، وارد آوردن ضربه نهایی بر پیکر نظام استثمارگر سرمایه داری و حاکمیت طبقه سرمایه دار بر جامعه بشری را تسهیل خواهد کرد. از برنامه یک دنیای بهتر این بخش برنامه رئوس اقدامات و مطالبات اصلاحی حزب کمونیست کارگری را برمی شمارد که پرچم حزب در جنبش های مطالباتی کارگران و در مبارزه برای تحمیل اصلاحات به نظام موجود است. مطالبات و موازین زیر اگرچه حتی در قیاس با پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری در جهان امروز موازینی رادیکال و ایده آل جلوه گر میشوند، در واقعیت امر تنها گوشه کوچکی از حقوق و آزادی هایی را در برمیگیرند که در یک جامعه کمونیستی به کامل ترین شکل تحقق خواهد یافت. از برنامه یک دنیای بهتر

این بخش که در اینجا در برنامه از آن صحبت میشود تمام بخش ۲ برنامه یعنی از ساختار سیاسی کشور تا مطالبات رفاهی و غیره را در بر میگیرد. توجه داشته باشیم که حتی اصول و چهارچوب ساختار سیاسی کشور که در برنامه آمده است در محدوده اصلاحات بر نظام موجود سرمایه داری قرار میگیرد. میتوان در شرائط انقلابی با تحمیل گسترده ترین و عمیق ترین اصلاحات بر نظام موجود ضربه نهایی را بر پیکر نظام سرمایه داری فرود آورد. اگر در شرائط سرنگونی جمهوری اسلامی برای پیش بردن انقلاب از بالا برنامه نداشته باشیم، به اپوزیسیون در میغلطیم که کارچندانی از ما ساخته نخواهد بود.

وظیفه حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست و وظیفه انقلاب کارگری در ایران سرنگونی جمهوری اسلامی است. اما هیچ پیشگویی نمیتواند پیشگویی کند که جمهوری اسلامی حتما با یک انقلاب کارگری سرنگون میشود. نویسنده برنامه یک دنیای بهتر با دیدن اوضاع جاری بیشتر فکر میکرد انقلاب و سرنگونی دو مقوله جداگانه هستند و جامعه پس از سرنگونی تازه وارد کشمکش بر سر نظام سیاسی میشود و میگفت

من جنبش مردم برای سرنگونی راه با همه خیزشها و قیامها و نبردهایی که در بر خواهد داشت، از انقلابی که میتواند از دل این جنبش عروج کند متمایز میکنم.

به هر حال هر انسان سیاسی و انقلابی میداند که تحمیل اصلاحات در دوره انقلابی با تحمیل اصلاحات در دوره معمولی زمین تا آسمان متفاوت است. تحمیل اصلاحات در دوره انقلابی گسترده و عمیق است و مستقیما به دولت و شکل دولت گره میخورد.

آیا اتخاذ تاکتیک و روشی برای اینکه اصلاحات گسترده سیاسی و اجتماعی را بر نظام جدید تحمیل کنیم بر اساس برنامه حرام است. نویسندگان برنامه خلاف این را میگویند. حمید تقوایی آن را حرام اعلام میکند.

چند تئوری عجیب و غریب حمید تقوایی

بیانیه حکمتیستها با دیدن سیر ابرکتیو وقایع مستقیماً از یک جمله منصور حکمت برای بیان خود کمک گرفت که بعد از شورش ۱۸ تیر و سپس در موارد گوناگون در قطعنامه‌ها و سخنرانی‌ها و مباحث حزب بیان شده است. منصور حکمت گفت

سرنگونی جمهوری اسلامی، در تمایز از انقلاب ۵۷ ایران، تازه نقطه شروع انقلاب واقعی است. جامعه بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی دستخوش عمیق‌ترین کشمکشهای تاریخ سیاسی ایران برای تعیین نظام حکومت آینده ایران میشود.

حمید تقوایی با تمسخر در باره این جمله از بیانیه ما میگوید:

”سرنگونی جمهوری اسلامی، در تمایز از انقلاب ۵۷ ایران، تازه نقطه شروع انقلاب واقعی است. جامعه بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی دستخوش عمیق‌ترین کشمکشهای تاریخ سیاسی ایران برای تعیین نظام حکومت آینده ایران میشود.“ به عبارت دیگر قبل از سرنگونی انقلابی اتفاق نمی افتد. اگر هم اتفاق بیافتد واقعی نیست. اول سوسیالیسم عقب افتاد و حالا هم انقلاب به بعدا احاله میشود.“
حمید تقوایی(کاریکاتوری از انقلاب مخملی)

چرا حمید تقوایی این حرفها را در مقابل منصور حکمت نمینویسد. او هم بدتر از حکمتیستهای امروز سوسیالیسم و انقلاب را به بعد از سرنگونی حواله داد. به هر حال تحلیل شرایط نمیتواند ماهیت موضوع را عوض کند. اگر حواله دادن انقلاب به بعد از سرنگونی تئوری راست است، پس باید قبل از همه منصور حکمت را مورد نقد قرار داد. منصور حکمت در قطعنامه اوضاع سیاسی پیشنهادی به کنگره سوم مینویسد

- سرنگونی رژیم اسلامی پایان سیر تحول سیاسی در ایران نیست. کشمکش طبقات و جنبشهای اجتماعی بر سر اینکه چه نظامی باید بر جای رژیم اسلامی بنشیند از هم اکنون در بطن مبارزه علیه این حکومت آغاز شده است و در پی سرنگونی رژیم اسلامی تا تثبیت حکومت بعدی ادامه خواهد یافت. در این جدال هم اپوزیسیون بورژوازی و هم جنبش کمونیستی کارگری شانس عینی پیروزی دارند. از نظر حزب کمونیست کارگری جنبش کنونی علیه رژیم اسلامی و

سرنگونی حکومت موجود میتواند حلقه ای در یک انقلاب عظیم اجتماعی برای برقراری یک نظام سوسیالیستی در ایران باشد

در نقد این قطعنامه حمید تقوایی و فرقه اش چه دارند بگویند. چرا خاموشند. چرا حساب این نوشته ها و قطعنامه ها را از حزب خود پاک نمیکنند. چه منافعی موجب میشود تا در باره منصور حکمت سکوت کنند و او را مورد نقد قرار ندهند؟!

دوستان و رفقا با خودتان صادق باشید. حرفتان را کامل بزنید. مردم میفهمند شما چه میگویید. نمیتوانید آن را پنهان کنید و به نام منصور حکمت آنها را عرضه کنید.

هیچ حزب و نیروی اپوزیسیونی از پیش، از قبل از تحول واقعی که قدرت را واقعا جابجا کند، و هنوز بقدرت نرسیده به خود دولت موقت نمیگوید. حمید تقوایی (کاریکاتوری از انقلاب مخملی)

اگر حمید تقوایی قادر به فکر کردن نیست تا ضرورت دولت موقت را درک کند، کافی است دهها قطعنامه و مقاله حزب بلشویک را از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ را به او نشان داد.

در این منشور دولت موقت معنی پیروزی جنبش سرنگونی تعریف شده است. اما از ضرورت ارتقا دادن این جنبش به یک انقلاب، تامین هژمونی چپ بر این انقلاب و بدست گرفتن رهبری و سازماندهی انقلاب نه در منشور و نه در بیانیه سرنگونی هیچ حرفی به میان نیامده است. حمید تقوایی (کاریکاتوری از انقلاب مخملی)

همینطور است ما جنبش سرنگونی را به انقلاب مورد نظر خود ارتقاء نمیدهیم. انقلاب مورد نظر ما بر خلاف انقلاب حمید تقوایی با ارتقاء جنبش سرنگونی حاصل نمیشود. ما در جنبش سرنگونی انقلاب خود، انقلاب طبقه کارگر را جستجو میکنیم. پیروزی جنبش سرنگونی حتی میتواند بسیار محدود اتفاق افتاد. ”

جنبش سرنگونی طلبی میتواند پیروز شود بی آنکه لزوما کل ماشین دولتی را هدف گرفته باشد و یا در هم کوبیده باشد، بی آنکه یک تک قیام پیروزمند علیه حاکمیت صورت گرفته باشد.“

مسلمانا چنین سرنگونی هم پیروزی جنبش سرنگونی است. اما ما بدنبال سرنگونی هستیم که برای طبقه کارگر و سوسیالیسم سودمند ترین شرایط را فراهم سازد. برای همین میخواهیم جمهوری اسلامی را با یک قیام پیروزمند بیندازیم و قیام پیروزمند هم نتیجه اش تشکیل دولت موقت میباشد..

حتی همان سطح از مطالبات برنامه ”یک دنیای بهتر“ که در این منشور آمده بدون شکل گرفتن یک انقلاب (که دوستان با وسواس عجیبی مایلند با نام ایام

کودکی اش یعنی جنبش سرنگونی از آن نام ببرند) با هژمونی چپ و تحت رهبری چپ امکان پذیر نیست. حمید تقوایی (کاریکاتوری از انقلاب مخملی)

جنبش سرنگونی چه در ایام کودکی اش و چه در ایام بلوغش جنبش سرنگونی است، ما بدنال شکل گرفتن انقلاب خود، انقلاب سوسیالیستی در این جنبش هستیم. رهبری جنبش سرنگونی فقط توان و قدرت ما را برای پیروزی هر چه سریعتر انقلاب سوسیالیستی افزایش میدهد. جنبش سرنگونی هیچگاه نه در ایام کودکی و نه در ایام بلوغ و پیری به انقلاب سوسیالیستی تبدیل میشود.

فعلا مساله ترکیب نیروهای تشکیل دهنده دولت موقت مسکوت گذاشته شده است. صحبتی از شرکا در دولت موقت نیست و همین طرح دولت موقت را پوچ تر کرده است. اگر به تنهایی میخواهید دولت تشکیل بدهید این سوال طرح میشود که چرا بخودتان موقت میگوئید؟ کدام حزب عاقل سیاسی دولت خودش را موقت مینامد؟ دولت موقت، و یا آنطور که معمولا بورژوازی مینامدش دولت گذار و یا دولت آشتی ملی معمولا بعد از یک بحران سیاسی و یا انقلاب و کودتا با توافق نیروهای اصلی که در اثر آن تحول قدرت گرفته اند و همه میدانند بعد از این دولت موقت قدرت را آنها خواهند گرفت، روی کار می آیند. اینها معمولا مراسم حقوقی انجام میدهند و قدرت را به نیروهائی که از پیش معلومست واگذار میکنند. حمید تقوایی (کاریکاتوری از انقلاب مخملی)

از اعضای حزب کمونیست کارگری ایران میخواهم حمید تقوایی را در اظهار نظر سیاسی و تئوریک ممنوع کنند تا بیش از این آبروی خود و همه آنها را نبرد. من هم خجالت میکشم که چنین کسی یکزمان رهبر حزبی بود که من عضو آن بودم. تاکنون من هیچ مدعی مارکسیستی را سراغ ندارم تا این اندازه سبکسرانه در باره مسائل اظهار نظر کند. دولت موقت در تئوری مارکسیستی را دولت ائتلافی تعریف کردن یک شاهکار است. میپرسد اگر خودتان میخواهید دولت تشکیل دهید چرا به خودتان دولت موقت میگوئید. ما در منشور گفتیم که دولت موقت دولت قیام کنندگان است. آقا میپرسد شریک شما کیست.

من میتوانم بگویم که این دولت، فقط دولت طبقه کارگر نیست. دولت طبقه کارگر و توده های وسیع قیام کننده مردم است که بسیاری از آنها نه تنها بدنال سوسیالیسم نمیآیند، بلکه مخالف آن نیز میباشند. ما این دولت را فازی در انقلاب میدانیم، این دولت ارگانی برای اجرای منویات تاریخی این و یا آن طبقه نیست. شرکت ما در این دولت به منافع پیشروی انقلاب کارگری وابسته است. هر چقدر پیروزی بر جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی کاملتر و عمیق تر صورت گیرد و این معنایی به جز تشکیل دولت موقت ندارد، پیروزی انقلاب کارگری راحت تر و سریعتر و با دامنه زیاد صورت

میگیرد. این دولت همافران انقلاب ۵۷ است، دولت پیروزی شرکت کنندگان در شورش ۱۸ تیر است، دولت قیام کنندگان فریدونکنار است. این دولت نظم نیست، دولت جنگ است.

شان نزول دولت موقت آنست که از جمهوری سوسیالیستی و قیام و انقلاب سوسیالیستی به رهبری چپ در شرایط امروز و دراستراتژی قدرت سیاسی احتراز شود. هیچ تزی مانند اعلام دولت موقت به معنای پیروزی جنبش، نظریه حزب و قدرت سیاسی منصور حکمت را دود نمیکند. حمید تقوایی (کاریکاتوری از انقلاب مخملی)

قیام و انقلاب سوسیالیستی در دوران بحرانی و انقلابی کمتر در اپوزیسیون ماندن صورت نمیگیرد. اگر کسی در اپوزیسیون بماند مانند حمید تقوایی به مسابقه دموکرات بودن با سلطنت طلبان مشغول میشود.

دولت موقت هیچ آرمانی را در خودش منعکس نمیکند حمید تقوایی (کاریکاتوری از انقلاب مخملی)

کاملاً درست است دولت موقت تشکل و ابزاری برای دولت ارمانی است. ما تلاش میکنیم دولت ارمانی خود را به دولت مورد مطالبه دولت موقت تبدیل کنیم. دولت موقت دولت آرمانی نیست

”اما حزب ما بر این واقعیت واقف است که موقعیت ابژکتیو کنونی سرنگونی جمهوری اسلامی را به موضوع انقلاب در حال شکل گیری ایران تبدیل کرده است.“ متوجه شدید؟ آلترناتیو فوری دوستان سوسیالیسم است اما حیف که موضوع انقلاب حاضر سرنگونی است!

و چون سرنگونی است پیروزی میشود حکومت موقت و نه جمهوری سوسیالیستی

”سرنگونی جمهوری اسلامی، در تمایز از انقلاب ۵۷ ایران، تازه نقطه شروع انقلاب واقعی است. جامعه بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی دستخوش عمیقترین کشمکشهای تاریخ سیاسی ایران برای تعیین نظام حکومت آینده ایران میشود.“ به عبارت دیگر قبل از سرنگونی انقلابی اتفاق نمی افتد. اگر هم اتفاق بیافتد واقعی نیست حمید تقوایی (کاریکاتوری از انقلاب مخملی)

این دو بند از پاراگراف منشور سرنگونی که مورد نقد حمید تقوایی است دقیقاً جمله ای از منصور حکمت از قطعهنامه کنگره سوم است.

نکته دیگر در مورد دولت موقت طرح این سوال است که دولت موقت کی؟ چه نیروها و احزابی دولت موقت را تشکیل میدهند؟ قبلاً وقتی این بحث در پلنوم ۱۶

مطرح شد نیروهای سلطنت طلب و مجاهدین و حتی بخشهایی از دو خرداد که دولت بدامنشان میافتد بعنوان تشکیل دهندگان دولت موقت عنوان شدند. اما در "منشور سرنگونی" این مساله مسکوت مانده و معلوم نیست دولت موقت متشکل از چه نیروهائی است. ظاهرا تحت فشار انتقادات ما و کسانی که در صفوف خودشان هم هستند و همان موقع در پلنوم ۱۶ علیه این طرح صحبت کردند، فعلا مساله ترکیب نیروهای تشکیل دهنده دولت موقت مسکوت گذاشته شده است. صحبتی از شرکا در دولت موقت نیست و همین طرح دولت موقت را پوچ تر کرده است حمید تقوایی(کاریکاتوری از انقلاب مخملی)

گفتم که تمام درک حمید تقوایی از دولت موقت همین است که دولت موقت در ائتلاف با کدام حزب و دسته تشکیل میشود. در پلنوم ۱۶ مشهور هم حمید تقوایی همین سوال را داشت. سوال شده بود اگر مجاهدین و سلطنت طلبان این منشور را بپذیرند میتوانند در دولت شرکت کنند که کوروش مدرسی در پاسخ گفت اگر حزبی به این منشور پایبند باشد میتواند در دولت شرکت کند. برای یک خرده بورژوازی پوپولیست همه چیز در تبلیغ و ترویج خلاصه میشود، مسئله قیام و انقلاب و منشور آزادیها برای او همان تبلیغ و ترویج است. منشور سرنگونی یا منشور آزادیهای سیاسی همانطوری که حمید تقوایی میگوید برایش در محدوده تبلیغ و ترویج معنا پیدا میکند. از نظر او شاهزاده رضا پهلوی و گنجی و حجابیان کسانی هستند که ممکن است پلاتفرم منشور سرنگونی را بپذیرند و برای اجرای آن وارد دولت موقت شوند. بعد فکر میکند از آنجا که تفاوت مکتبی- طبقاتی با آنها دارد، با آنها جور در نیاید. نمیتواند تصور کند که این نیروها مخالف دولتی هستند که خواهان اجرای کامل برنامه قیام کنندگان و نابودی دستگاه دولت قدیم و ایجاد میلپس توده ای هستند. این سوال آنقدر احمقانه است که مثل این میماند که کسی بپرسد اگر مجاهدین و سلطنت طلبان سوسیالیسم را بپذیرفتند میتوانند وارد دولت سوسیالیستی شوند. جواب مسلما مثبت است. اگر شاهزاده رضا پهلوی بیايد و در دولتی شرکت کند که هدفش اجرای منشور سرنگونی است و با طبقه کارگر و مردم برای به کرسی نشاندن این مفاد تلاش کند و با برنامه دولت سوسیالیستی را بپذیرد، حتما میتواند عضو آن دولت شود. در آن صورت او دیگر رضا پهلوی پسر شاه که میخواهد سلطنت کند نیست، او رضا سوسیالیست است.

بر خورد ما به دولت موقت

بر خورد ما به دولت موقت، دولت برخاسته از قیام چیست. ما گفتیم میخواهیم بلادرنگ به سوسیالیسم گذر کنیم. پس بر خورد ما به این دولت بر اساس منافع انقلاب سوسیالیستی و طبقه کارگر میباشد. شرکت ما در این دولت هم باید چنین چیزی را تامین کند. دولت موقت تشکیل شده

از فردا در برابر انتقاد سوسیالیستی ما قرار دارد. چه در آن شرکت داشته باشیم و چه نداشته باشیم مسلماً از فردای تشکیل دولت موقت تضادهای حادی در میان آن سر بر میاورد. هر طبقه و قشری در ایستگاهی ترمز میکند و در مقابل روند سیاسی رو به رشد که ما و طبقه کارگر تقاضا میکنیم میایستد. فقط نیروی طبقه کارگر میخواهد روند آغاز شده به سرانجام برسد. آیا دولت موقت تشکیل شده پس از سرنگونی در روند تجزیه طبقاتی در جامعه به دولت طبقه کارگر حاکم تبدیل میشود و یا این که دولت جدیدی در مقابل این دولت باید شکل گیرد و دولت موقت جای خود را به دولت موقت دیگری بدهد به روندهای سیاسی غیر قابل پیش بینی آینده مربوط میباشد. اما اگر ما بتوانیم جامعه را از تمامی دستگاه دولتی قدیم پاک کنیم و اسلام سیاسی را شکست کامل بدهیم و دستگاه دولتی کاملاً آزاد و مدرن برقرار کنیم. به بیدردسرتین شکلی به سوسیالیسم گذار میکنیم.

دولت موقت مربوط به یک تاکتیک روز است. یک تاکتیک برای شرائطی خاص. آیا ما با تشکیل دولت موقت به طرف جمهوری سوسیالیستی میرویم و یا اینکه این دولت از دستور ما در موقعیتی دیگر خارج میشود، همه به وضعیت نیروها و شرائطی است که آینده با آن روبرو میشویم. اما آنچه مهم است شرائط امروز دولت موقت را در دستور روز حزب ما قرار داده است.

در ضمن فقط با دولت موقتی که بر اساس منشور سرنگونی تشکیل میشود میتوان حق مردم را برای تعیین آزادانه نظام سیاسی آینده کشور تضمین کرد. چنین آزادی گسترده ای امکانی فراهم میکند تا کارگران و مردم و کلا الترناٹیو سوسیالیستی در موقعیت برتری نسبت به آلترناتیوهای دیگر قرار گیرند.

نسخه اسلامی در صحنه بودن مردم

شیوه برخورد حمید تقوایی و حزب کمونیست کارگری ایران به همه چیز شبیه برخورد بدترین نوع گروههای حاشیه ای و فرقه ای ماتویستی مانند اتحادیه کمونیستها میباشد. وقتی حمید تقوایی میگوید طرح منشور سرنگونی، طرح فرستادن مردم به خانه است دقیقاً بر مبنای همین بینش او است. وقتی ما از در صحنه بودن مردم حرف میزنیم و میگوییم احزاب بورژوازی و راستها میخواهند پس از سرنگونی جمهوری اسلامی مردم را به خانه بفرستند. او بر اساس بینش خود که در صحنه بودن را با در خیابان بودن و تظاهرات کردن یکی میگیرد، فکر میکند طرح ما هم فرستادن مردم از خیابان به خانه است. در صحنه بودن برای حمید تقوایی مانند در صحنه بودن امت مسلمان است. اگر نابودی کامل دستگاه دولتی از سپاه و ارتش و... و جایگزینی آن با میلیس توده ای برای حفظت از دستاوردهای کسب شده و آزادیهای بدست آمده و برقراری آزادترین و گسترده ترین آزادیهای سیاسی و اجتماعی و... به خانه فرستادن مردم است. باید این حرف را بدون بحث پذیرفت!! مسلماً مردم در خیابان بر علیه دولت موقتی با این مشخصات که از قیام مردم بیرون آمده است در خیابان

به سر نمبندند. آنها در محل کار و زندگیشان در دولت شرکت میکنند. نظر حمید تقوایی در باره در صحنه بودن مردم، نسخه اسلامی در صحنه بودن مردم است. اگر تلاش برای برگزاری انتخابات آزه تشکیل شوراهای مردم به خانه فرستادن مردم است، آری ما میخواهیم مردم را به خانه بفرستیم. البته مردم پس از اینکه رژیم جمهوری اسلامی را انداختند به خانه میروند، مردم کار و زندگی دارند ما میخواهیم همین مردم که مشغول کار و زندگی خود هستند را در صحنه نگهداریم. و در تعیین سرنوشت دولت و نظام سیاسی دخالت کنند و آن را به سرانجام برسانند. آنقدر آزادی برقرار میشود که مردم حتی نیازی به در صحنه بودن به مفهومی که حمید تقوایی میگوید نداشته باشند. راه حمید تقوایی که سپردن دولت به دیگران و خزیدن به اپوزیسیون است مردم را به معنای واقعی به خانه میفرستد. هر چند تظاهرات و اعتصاب مردم برای مطالبات خود مثل همیشه سر جایش باشد.

انتخابات، مجمع نمایندگان مردم و قانون اساسی

هر دولت موقتی باید جایش را به دولت متعارف و معمولی دهد. جامعه از هر سیاستمداری انتظار دارد تا به سرنوشت دولت موقت پاسخ دهد. ما میگوییم دولت موقت باید با برقراری وسیع ترین آزادهای سیاسی و اجتماعی، باید مجمع نمایندگان مردم را برای تعیین سرنوشت نظام سیاسی فرا بخواند. اینکه مجمع نمایندگان مردم چه شکلی به خود میگیرد، سوال بازی است. آیا مجمع نمایندگان مردم با یک انتخابات آزاد و مستقیم برقرار میشود و یا نمایندگان شوراهای مردم فرخوانده میشوند، مسئله بازی است که به توازن قوا و سربرآوردن شوراهای مردم به عنوان نمایندگان مردم و.... بستگی دارد. در هر دو صورت کار ما در دستور گذاشتن برنامه یک دنیای بهتر و حقوق جهانشمول انسان در دستور مجمع نمایندگان مردم است. کاری که بلشویکها با طرح مجلس موسسان کردند. طرح شورایی نظام کشور بخشی از این قانون اساسی است. اینطور است که ما با نابودی کامل دستگاه دولتی قدیم پیش روی به سوی انقلاب سوسیالیستی را هم از بالا و هم از پایین ادامه میدهیم. آیا همه طرح ما به همین شکل میخواهیم پیش میرود و ما بدون مقاومت دیگر نیروها به سوسیالیسم دست مییابیم. این خیالی پوچ است. با تشکیل دولت موقت مبارزه بسیل حلتز از گذشته برای پیشروی به جلو در میگیرد. میتوان گفت همه نیروها به جز طبقه کارگر و مردم زحمتکش خواهان پایان پیشروی میشوند و حتی یکی یکی به هر آنچهیزی که از گذشته مانده است و به نیروهای گذشته چنگ میاندازند. اما فقط طبقه کارگر و حزب آن است که خواهان پیشروی به جلوست. دولت موقت برای طبقه کارگر ابزاری برای پیشروی به جلو از بالاست. دولت موقت آلتزنابو طبقه کارگر نیست. به هر حال ما میخواهیم حتی مجمع نمایندگان مردم که بطور مستقیم و آزاد انتخاب شده است به قانون اساسی یک دنیای بهتر رای دهد. مبارزه برای به کرسی نشاندن پیشرفته ترین و مدرنترین قوانین و مقررات و کل یک دنیای بهتر یک مبارزه در درون دولت موقت از بالا و با

فشار از پایین انجام خواهد گرفت. هم در مبارزه برای انتخاب نمایندگان و هم در خود مجمع نمایندگان مردم ما برنامه یک دنیای بهتر به عنوان قانون اساسی کشور تبلیغ و ترویج میکنیم.

آئین پرستی خشک مغزانه راست فقط در قبول شکل‌های کهنه لجاج میوزید و چون مضمون نوین را ندید بکلی ورشکست گردید. آئین پرستی خشک مغزانه چپ در نفی بی چون و چرای شکل‌های کهنه معینی لجاج میوزد و نمیبیند که مضمون نوین از خلال انواع و اقسام شکل‌ها برای خود راه باز میکند و لذا وظیفه ما به عنوان کمونیست این است که بر تمام شکل‌ها مسلط گردیم. (لنین بیماری کودکی)

اما ما همچنین میخواهیم با شرکت در دولت موقت، مردم را در سطح وسیع در شوراها متشکل کنیم و اداره کشور را به آنها بسپاریم. ما نیروی پاسیف در دولت موقت نیستیم. ما میخواهیم دولت موقت را به سوی آینده بکشیم.

هر چقدر بیشتر بتوانیم جامعه را از وجود دستگاه دولتی قدیم پاک کنیم، دولت و جامعه آزادتر و دموکراتیک‌تر خواهیم داشت که گذار از آن به سوسیالیسم آسان‌تر و بیدردتر خواهد بود. تشکیل دولت موقت برای تامین این شرایط است.

مبارزه گذشته و آینده در دولت موقت مبارزه بسیار حادی خواهد بود و اشکال گوناگون به خود میگیرد. اگر ما بتوانیم به شوراها کارگری و مردم در سطح وسیع شکل دهیم و حالتی مانند قدرت دوگانه ایجاد کنیم، خواهان آن خواهیم شد که دولت موقت قدرت را به شوراها تعویض کند. در هر صورت هدف ما حکمتیست‌ها پیشروی بلادرنگ به سوی سوسیالیسم است. دولت موقت ایستگاه و توقفگاهی برای ما نیست.

نقش منشور سرنگونی در جلوگیری از سناریوی سیاه

ایران در آستانه یک تغییر و تحول بنیادی قرار دارد. جمهوری اسلامی رفتنی است و سرنگون میشود. آلت‌رناتیوهای بورژوازی و راست، انقلاب کمونیستی و سناریوی سیاه همه امکان تحقق دارند. تلاش و هوشیاری امروز ما تعیین میکند که چه اتفاقی فردا خواهد افتاد. یکی از اتفاقات خطرناک که در کمین جامعه ایران قرار دارد پیش آمدن شرایط سناریوی سیاه و بی‌دولتی در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی است. منشور آزادی‌های سرنگونی در باره نقش آلت‌رناتیوهای راست مانند رفاندوم و تهدید و حمله نظامی در ایجاد سناریوی سیاه نوشته است. در بیانیه و منشور حزب در این باره آمده است:

جمهوری اسلامی به یک سنت فوق‌ارتجاعی اسلام سیاسی متکی است. اسلام سیاسی و جمهوری اسلامی، بجز در کردستان، به عکس رژیم سلطنتی در ایران ذوب نخواهد شد. اسلام سیاسی ریشه عمیقی در منطقه دوانده است و نیروی خود

را از کل منطقه میگیرد. در نتیجه دارودسته های اسلامی میتوانند حتی بعد از ضربه، خود را باز سازی کنند، مناطقی را تحت کنترل خود بگیرند و جامعه را چون عراق و افغانستان به تباهی بکشند.

حمید تقوایی با لابلایی گری خاصی از انقلاب حرف میزند. چنین احتمالی را نادیده میگیرد و برای آن برنامه و کاری در دستور خود ندارد. برخوردشان به مساله سناریو سیاه همان برخورد چپ سستی به مسئله است که با در ستایش سکوت از طرف منصور حکمت پاسخ گرفت. منصور حکمت در باره امکان بوجود آمدن شرائط سیاه هشدار داد و نوشت.

برسمیت شناختن این خطر، یعنی احتمال واقعی وقوع این سناریوی سیاه در ایران، بنظر من یک شاخص جدی بودن نیروهای سیاسی و محک صلاحیت رهبران آنهاست. تا آنجا که بخود ما مربوط میشود، این بحثی بسیار حیاتی است. همه میدانند ما راجع به جامعه، طبقات، استثمار، انقلاب، آزادی، برابری و غیره چه میگوئیم. اما آیا این را هم میدانند که ما راجع به چنین دورنمایی چه میگوئیم؟ نقطه عزیمت بحث من درباره سناریوی سیاه اینست که ما شخصیت های یک تاریخ زنده ایم که میتواند این سیر هولناک را بخود بپذیرد. ما بازیگران نمایشنامه ای نیستیم که در آن سخنان و حرکات مان از پیش نوشته شده و جلوی ما گذاشته شده باشد. کمونیستی که وظایف تاریخی و محک های تاریخی حرکت خویش را نشاناسد بنظر من کمونیست درستی نیست.

دلالتی که منصور حکمت در باره امکان ایجاد سناریوی سیاه برشمرده است همه به جای خود باقیدد - رژیم جمهوری اسلامی سلطنت نیست که ذوب شود. حتی در صورت سرنگونی اسلامی سیاسی بطورت دستجات قوی مسلح در اپوزیسیون میماند و مناطقی را برای عملیات خود در دست میگیرد ... و

- با سقوط شوروی و پایان موازنه دوران جنگ سرد، بحران های سیاسی و حکومتی بویژه در کشورهای عقب مانده که در دوران قبل زیر مجموعه ای از فشارها کنترل میشد و سریع به فرجام میرسید، اکنون کشدار و پیچیده میشود. مساله ایدئولوژی و فلسفه حکومت و همینطور مبانی سیاسی و ساختار حکومت در بسیاری از کشورها به یک مساله مفتوح تبدیل شده است

- نه سلطنت مشروطه، نه سیستم پارلمانی، نه استبداد سلطنتی و نه رژیم اسلامی هیچیک هرگز بعنوان اشکال حکومتی ریشه محکمی در ایران پیدا نکردند و به شکل پذیرفته شده دولت در کشور بدل نشدند. مساله مهم در هر بحران جدی سیاسی در ایران نه فقط ترکیب دولت بعدی، بلکه نوع حکومت بعدی است. این نه فقط موضوع جدال طبقاتی، بلکه محور جدال درونی خود بورژوازی در

ایران است. با توجه به اوضاع جهانی و فقدان الگوها و اردوگاههای همزمنیک بورژوازی در سطح جهانی، حتی یکسره شدن مساله فرم حکومتی برای خود بورژوازی ایران بدون کشمکشهای حاد عملی نیست.

- توافقات قدیم بین المللی میان قدرتهای امپریالیستی و اردوگاههای رقیب از میان رفته و کل جهان به صحنه یک رقابت چند قطبی بر سر مناطق نفوذ تبدیل شده است. جدال قدرتهای جهانی و منطقه ای بر سر نفوذ در ایران جای تردید ندارد. یک رکن جنگ داخلی احتمالی در ایران این رقابتهای خواهد بود

منصور حکمت زمانی این را نوشت که هنوز تروریسم اسلامی در این ابعاد که امروز با آن مواجه هستیم در جهان حضور نداشت. هنوز شاهد تروریسم آمریکا و غرب در شکل امروز آن در منطقه نبودیم. به این فاکتورها امروز باید صحنه عراق و فعالیت جریانهای تروریستی اسلامی را به آن افزود. مسلما پیشروی مردم در مبارزات، امکان ایجاد سناریوی سیاه را تضعیف میکند اما نابود نمیسازد. یک تضمین مهم در اجتناب از سناریوی سیاه تقویت حزب کمونیستی و قرار دادن آلترناتیو کمونیستی در مقابل جامعه است.

استراتژی روشن برای سرنگونی رژیم میتواند نه تنها از ایجاد سناریوی سیاه جلوگیری کند بلکه میتواند آلترناتیو کمونیستی و چپ را در موقعیت برتر قرار دهد. نقش دولت موقت در جلوگیری از بی دولتی و ایجاد سناریوی سیاه هم در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی و پس از آن مهم است. این نقشه میتواند به مردم نیز اعتماد به نفس دهد تا سرنگونی جمهوری اسلامی را با اعتماد انجم دهند. اعتماد به اینکه پس از سرنگونی جامعه وارد دردسری شبیه کشورهای سناریوی سیاه زده نمیشود.

مؤخره

تحقق منشور سرنگونی که شامل برچیدن کامل دستگاه دولتی جمهوری اسلامی از سپاه و ارتش تا زندانها و اوقاف و قوانین اسلامی، ... مسلح کردن مردم در میلیسهای توده ای برای دفاع از آزادی، برای سرکوب مقاومت بازماندگان جمهوری اسلامی و تعرض هر نیروئی به آزادیها و حقوق مردم، برقراری آزادیهای سیاسی و اجتماعی گسترده و... میباشد فقط با تشکیل دولت موقت ممکن میگردد. فقط دولت موقتی که از قیام مردم بر علیه جمهوری اسلامی و اسلام سیاسی برمیخیزد، قادر به تحقق این منشور میباشد.

مشکل مردم بر سر انتخاب مرحله انقلاب و شعار مرحله انقلاب نیست، بلکه بر سر استراتژی سرنگونی است. بر سر پیدایش نیرویی است که مردم آن را قادر به رهبری یک مبارزه ریشه ای علیه رژیم اسلامی بیابند. منشور سرنگونی این استراتژی را تامین میسازد و این استراتژی میتواند کل

جنبش سرنگونی را پشت سر حزبی که هوشیاری و اراده آن را دارد تا این منشور را عملی سازد بسیج کند.

تظاهرات هخائی و شرکت کنندگان در تظاهرات هخائی هم استراتژی دیگری را بر سر سرنگونی رژیم تامین میکنند. استراتژی سرنگونی جریان راست، کسانی که مرحله انقلاب را تعیین کردند و در تظاهرات هخائی برای سرنگونی رژیم با شعار مرحله انقلاب خودشان شرکت میکنند، پشت استراتژی راست بسیج شدند و به آن یاری میدهند. هر چقدر در تظاهرات هخائی و پشت سر استراتژی راست برای سرنگونی فریاد بزنند "سوسیالیسم بیا خیز" راه به جایی نخواهند برد. این شعار چپ به کیسه راست ریخته میشود. چنانچه اگر کسی با شعار زنده باد سوسیالیسم در تظاهرات و حرکت حمایت از رئیس جمهور شدن طالبانی در عراق، در قیام ارتجاعی ۱۵ خرداد و یا در تظاهرات قومگرایانه در اینجا و آنجا شرکت کند، به لشکر نیروهای ارتجاعی تبدیل شده است. ماهیت جنبش ها و حرکت ها و انقلابها را نمیتوان با دادن شعار تغییر داد. این برای چپ سنتی که شعار برایش همه چیز است غیر قابل فهم است و به گوششان فرو نمیرود. مسئله انقلابات را در نهایت نیرو حل میکند. مسئله این است که کدام نیروی اجتماعی در حرکت جاری میتواند به نیروی فائقه تبدیل شود. منشور سرنگونی استراتژی یک جریان معین در جنبش سرنگونی و تاکتیکی برای به نیروی فائقه تبدیل شدن نیروی کارگر و کمونیست در حرکت جاری است. منشور سرنگونی هدف استراتژیک ما نیست بلکه تاکتیک مشخص ما برای شرکت در یک حرکت مشخص است. هدف فوری ما برقراری جمهوری سوسیالیستی است. ما برای برقراری هیچ نظامی دیگر به جز نظم سوسیالیستی مبارزه نمیکنیم. دولت موقت برای ما دولت نظم نیست، بلکه دولت جنگ است، مانند حزب و نیروی نظامی ابزاری برای پیشروی انقلاب است، یک کمیته اعتصاب است برای به پیروزی رساندن اعتصاب. کمیته اعتصاب، حزب، نیروی نظامی، رهبر شدن در این و یا آن جنبش و قیام و تشکیل دولت موقت و... همه در خدمت جمع آوری نیرو برای برقراری فوری جمهوری سوسیالیستی است. .

حزب کمونیستی و قدرت سیاسی

کمونیسم کارگری و چهار تجربه

(انقلاب اکتبر، انقلاب ۵۷ ایران، تجربه کردستان، تجربه عراق)

انجمن مارکس – حکمت لندن ۷ فوریه ۲۰۰۴

قسمت دوم

فهرست

کمونیسم کارگری و چهار تجربه

۱ – تجربه انقلاب اکتبر

۲ – انقلاب ۵۷ در ایران

۳ – تجربه کردستان

۴ – تجربه عراق

توضیحات

کمونیسم کارگری و چهار تجربه

رفقا!

قصداً نداشتم که قسمت اول این بحث را با این تفصیل ارائه دهم. در نتیجه برای قسمت دوم بحث یعنی بررسی چهار تجربه، یا "سه تجربه و یک تجربه" فرصت کمتری از آنچه که لازم است باقی مانده و مجبورم فشرده تر به این بخش بپردازم.

گفتم که بحث حزب و قدرت سیاسی با بحث حزب و جامعه، با بحث حزب و شخصیت ها و غیره یک مجموعه انگره است. این بحث ها را نمیتوان از هم جدا کرد یا در مقابل یکدیگر قرار داد. یکی بدون دیگری بی معنی است، و یا معنی آن چیزی نیست که مد نظر ما است. کل این مجموعه را باید زیر عنوان حزب سیاسی گذاشت. یک حزب سیاسی، با داشتن تمام جنبه هایی که اشاره شد، شانس این را دارد که در یک تلاطم انقلابی در موقعیتی قرار گیرد که بتواند با عمل انقلابی خود و با رفتن به مصاف قدرت کل جامعه را پلاریزه کند و اکثریت طبقه کارگر و اکثریت جامعه را زیر پرچم خود بسیج کند و به میدان بکشد.

با این مقدمه اجازه بدهید که به این چهار تجربه بپردازم.

۱ - تجربه انقلاب اکتبر

انقلاب اکتبر به دلیل جایگاه اش در جامعه، اهمیت اش در سنت ما و همچنین در نحوه ای که کمونیسم کارگری خود را در آن بیان و فرموله کرده است برای ما مهم است.

تاکنون انقلاب اکتبر از زوایای مختلفی مورد بررسی قرار گرفته است. من نظرم را در مورد کل انقلاب و نه فقط قیام اکتبر به تفصیل در یک جلسه انجمن مارکس مطرح کرده ام. اما امروز فقط از یک زاویه محدود، یعنی زاویه بحث حزب و قدرت سیاسی، به گوشه ای از این تجربه، یعنی قیام و تصرف قدرت سیاسی توسط حزب بلشویک بر میگردم و به بحث می پردازم.

از نظر کشمکش های جریانات داخلی سوسیال دمکراسی روسیه، مساله ای که در انقلاب اکتبر حل و فصل شد خط و جهتی بود که از سال ۱۹۰۰ و بویژه در کنگره دوم این حزب، در ۱۹۰۳، همراه لنین و توسط لنین قدم به عرصه سیاست روسیه گذاشت. به اعتقاد من، این خط و این سنت، از بلشویسم متفاوت است. من این خط را در تمایز با منشویسم و بلشویسم، هر دو، لنینیسم خواندم. این خطی است که تا حدود سال ۱۹۲۱ وجود دارد و حدود سال ۱۹۲۷ بطور قطع به نفع بلشویسم با آن تعیین تکلیف میشود و کنار گذاشته میشود. منظورم از بلشویسم آنچه که لنین میگوید یا لنین خود بلشویسم میخواند نیست. منظورم از بلشویسم خودآگاهی حزب بلشویک و رهبری آن از سنت،

خط و تمایزات خود است. به این معنی بلشویسم چیزی جز منشویسم رادیکال شده نیست. می‌توان این واقعیت را در تمام طول حیات حزب سوسیال دمکرات روسیه نشان داد(۱).

از لحاظ متدولوژیک لنینیسیم بحثی درباره نقش اراده انسان در ساختن جهان معاصر خود و تغییر واقعیت اجتماعی است. لنینیسیم از این نقطه شروع میکند که میخواهیم چکار کنیم؟ شرایط عینی یا شرایط بیرون از ما (بیرون از فاعل تغییر) زمینه اجتماعی رسیدن به این هدف را نشان میدهد. باید به این شرایط نگاه کرد و دید که اجازه تحول مورد نظر را میدهد یا نه؛ و اگر نه این شرایط باید چه تغییری بکند.

مثلا اگر ما خواستار سوسیالیسم هستیم باید نگاه کنیم که شرایط آن فراهم هست یا نه. اگر شرایط عینی فراهم بود انجام یا عدم انجام انقلاب سوسیالیستی به اراده انسان بر میگردد. لنین از روز اول ورود به صحنه سیاست بدرست نشان داد که، از نظر طبقه کارگر، شرایط عینی برای سوسیالیسم فراهم است. آنچه که نا آماده است عنصر ذهنی، یعنی خود عنصر فعال یا فاعل این تحول، طبقه کارگر است. در نتیجه برای رسیدن به انقلاب سوسیالیستی باید طبقه کارگر را آماده کرد و این کار اساسا در عرصه سیاست اتفاق میافتد.

از اینجا کل تاکتیک لنینی در تحول دمکراتیک و تز دولت دمکراتیک کارگران و دهقانان، در تمایز ز روش منشویکی و بلشویکی قابل فهم است. از نظر لنینیسیم، درست مثل مارکسیسم، نقش پراتیک انسانها در تغییر جامعه تعیین کننده است. قوانین کوری از قبل وجود ندارد که مانع انجام انقلاب سوسیالیستی باشد و انسانها با اراده خود نتوانند آن را تغییر دهند. بحث لنین در مورد رشد سرمایه داری در روسیه درست در راستای اثبات این حکم است که شرایط مادی یا عینی برای انقلاب سوسیالیستی از جانب طبقه کارگر یا سوسیال دمکرات ها فراهم است. بحث لنین در مورد رشد سرمایه داری در روسیه اثبات اکثریت و یا اقلیت بودن طبقه کارگر در جامعه روسیه نیست، بلکه بحث امکانپذیری سوسیالیسم است. بلحاظ متدولوژیک لنینیسیم چیزی جز ادامه بحث های ملرکس در "تزهائی در مورد فوئرباخ" نیست که فلاسفه تاکنون جهان را تفسیر کرده اند و بحث بر سر تغییر آن است و اراده انسان میتواند تاریخ را بسازد. تاریخ فاعل دارد و فاعل تاریخ انسان است.

از نظر سیاسی لنینیسیم عبارت از این است که سوسیالیسم عملی است، باید رفت و آن را عملی کرد و در این راستا باید حزبی را ساخت که قدرت را تصرف کند و انقلاب سوسیالیستی را سازمان دهد. عبارت دیگر تحزب سیاسی، به همان معنای وسیعی که در بالاتر به آن اشاره شد محور سیاسی لنینیسیم است. کشمکش لنین از بحث "چه باید کرد؟" و "وظایف سوسیال دمکرات های روس"، از تز دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان تا تزهائی آوریل و از کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات روسیه در سال ۱۹۰۳ تا انقلاب اکتبر و جنگ داخلی تماما حول این محور میچرخد و قابل توضیح

است. لنین مارکسیست پیگیر و پیوسته ای است. این تصور که گویا لنین از منشویک ها در کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات روسیه بر سر اساسنامه و تعریف عضویت جدا شد یک بحث نادرست و تماما منشویکی است که بلشویک ها هم آنرا کاملا پذیرفته اند (۲).

تفاوت بلشویک ها با منشویک ها در این است که بلشویک ها فکر میکنند تحولی که در مقابل جامعه قرار گرفته است را بورژوازی نمیتواند به سرانجام برساند و طبقه کارگر باید آن را انجام دهد در مورد اینکه خود این تحول چیست، تبیین تماما منشویکی است: گویا مرحله انقلاب دمکراتیک است و جامعه نیازمند طی یک دوران تاریخی است. بلشویسم هم قائل به قانون کور تکامل اجتماعی و ضرورت طی سیکل برده داری، فئودالیسم، سرمایه داری و سوسیالیسم است. حساسیت بعدی کمونیسم روسی و چینی به تزهائی نظیر شیوه تولید آسیائی، که مورد اشاره مارکس قرار گرفته است، درست از همین زاویه است. پیدایش شیوه ای جز ایستگاه های مسیر مقرر برده داری - فئودالیسم - سرمایه داری - سوسیالیسم در سیستم فکری قدر گرایانه و دترمینیستی آنها خلل ایجاد میکرد.

از نظر بلشویسم کار ما این است که در تاریخ، که جهت آن معلوم است، نقش مثبتی بازی کنیم. درست به همین دلیل در هر مرحله مهم لنین در مقابل تمایل خودبخودی و داده حزب بلشویسم با خود آگاهی آن، قرار میگیرد: در انقلاب ۱۹۰۵ و در انقلاب ۱۹۱۷ در تزهائی آوریل و بعد از آن در دوران جنگ داخلی. در ذهن لنین البته بلشویسم همان لنینیسم است اما در دنیای بیرون وقتی به خود آگاه حزب بلشویک و رهبری آن نگاه میکنید دو پدیده متفاوت و دو خط متمایز را می بینید.

این تفاوت در تحولات اجتماعی کاملا قابل مشاهده است. مثلا در انقلاب ۱۹۰۵، منشویک ها، که تروتسکی هم جزو آنها است، منطق شان این است که اول طبقه کارگر و حزب سوسیال دمکرات بید انقلاب سوسیالیستی را انجام دهند. ثانيا اکثریت جامعه را دهقانان تشکیل میدهند که ضد انقلاب هستند. ثالثا نیروی طبقه کارگر که باید انقلاب سوسیالیستی را انجام دهد کم است و طبقه کارگر قادر به انجام این انقلاب نیست. در نتیجه باید به بورژوازی کمک کرد تا پروسه ای را به سرانجام برساند که طی آن با رشد سرمایه داری این موانع اقتصادی و سیاسی از پیش پا برداشته میشوند و طبقه کارگر هم بلحاظ کمیت و هم کیفیت (درجه سازمان یافتگی) در شرایطی قرار میگیرد که قادر به انجام انقلاب سوسیالیستی است. این منشویسم است. تفاوت بلشویک ها این است که به همین پروسه قائل هستند اما فکر میکنند بجای بورژوازی، پرولتاریا و دهقانان باید این وظیفه را انجام دهند. اما وظیفه همان است: رفع موانع رشد سرمایه داری، صنعتی شدن، و ... درست به همین دلیل در ۱۹۱۷ در شرایطی که لنین با تزهائی آوریل و ضرورت جداکردن کامل راه از منشویک ها وارد صحنه میشود، حزب بلشویک در آستانه برگزاری کنگره وحدت با منشویک ها است و تزهائی آوریل را بعنوان پشت کردن به بحث انقلاب دمکراتیک و بخصوص کتاب دو تاکتیک رد میکند و به لنین مهر "دیوانه" و "ذهنی" از خارج آمده میزند.

وقتی که به رابطه حزب بلشویک با قدرت نگاه کنید این تفاوت ها را در همه مقاطع میبینید. در ۱۹۰۵، فوریه ۱۹۱۷، در اکتبر ۱۹۱۷، در دوران جنگ داخلی، در دوران کمونیسم جنگی، در برخورد به شورشیان کرونشات و اس آر های چپ، در برخورد به اپوزیسیون چپ و در برخورد به خود حزب بلشویک در همه این مقاطع تفاوت خط ها کاملا قابل مشاهده و در بسیاری از اوقات تعیین کننده است.

مرکز توجه لنین تصرف قدرت سیاسی و سازمان دادن انقلاب سوسیالیستی هر چه فوری تر، و بعنوان یک پروسه بلاواسطه در هر تحول یا انقلابی با مطالبات و صف بندی دموکراتیک است. لنین درست مثل مارکس معتقد به تز انقلاب مداوم است. تاکتیک های لنین تنها در این متن معنی دارد. تاکتیک هائی برای پلاریزه کردن جامعه حول طبقه کارگر و حزب سوسیال دمکرات، برای قرار دادن طبقه کارگر و حزب سوسیال دمکرات در بهترین شرایط در رابطه با قدرت است.

وقتی از زاویه بحث حزب و قدرت سیاسی به انقلاب اکتبر نگاه میکنید متوجه میشوید که حزب بلشویک رهبران شناخته شده ای در جامعه دارد و جامعه این رهبران و این حزب را با مطالبات و مسائل معینی تداعی میکند. حزب بلشویک یک حزب رادیکال در چپ جامعه است. پرچم رادیکالیسم سازش ناپذیر است. جامعه در آستانه انقلاب اکتبر چپ را با بلشویک ها تداعی میکند و بخش قابل ملاحظه ای از آن خود را با این حزب و در مقابل تمام احزاب بورژوائی تداعی میکند این درست تفاوت مقطع فوریه ۱۹۱۷ و اکتبر ۱۹۱۷ است. و این درست تفاوتی است که انقلاب اکتبر را ممکن میکند.

این رابطه حزب بلشویک با طبقه کارگر و با مردم در طی تاریخ شکل گرفته است. در برخورد به دهقانان و در مساله ارضی، در تمایز از منشویک ها و تروتسکی، در برخورد به جنگ، در تمایز با تلم اردوی بورژوازی و منشویک ها و حتی بلشویک ها، در پافشاری بر امکان و ضرورت تصرف قدرت توسط طبقه کارگر، در تمایز از همه و حتی بلشویک ها، در جدال بر سر شرکت یا عدم شرکت در دوما (۳) و تحریم انتخابات ها یا شرکت در آن، در بحث قدرت بدست شوراها و غیره بدست آمده است. حزب بلشویک در مصادف هائی که در مقابل جامعه قرار گرفت پرچمی را بر افراشت که این حزب را از همه احزاب دیگر متمایز میکرد.

حزب بلشویک عبارت از یک شبکه وسیع از کادرها و سازمان دهندگان بود که نه تنها با موضوعات بسیار مصوری تداعی میشدند بلکه قادر بودند مانند یک ماشین کار کنند و هر موضع و یا سیاست را در آستانه اکتبر ۱۹۱۷ به یک تغییر تبدیل نمایند. ماشینی که دسترسی به مردم را ممکن میکرد.

حزب بلشویک در فاصله فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ به حزبی تبدیل شده بود که دسترسی به ذهن و چشم و گوش مردم را برای رهبری این حزب تضمین میکرد. و در این رابطه همپای احزاب بورژوائی دوران خود در روسیه بود. تعداد نشریات، تیراژ این نشریات، جلسات و سمینارها و سخنرانی هائی که

برای مردم و با شرکت مردم برگزار میکرد، شوراها، مجامع عمومی شوراها، همه ابزارها و کانون‌های دسترسی به مردم بود.

حزب بلشویک در مصاف و مسائلی که جامعه حول آن قطبی میشد حضور داشت و یک طرف متمایز از همه را نمایندگی میکرد. مثلاً در ۱۹۱۷ جامعه حول مساله جنگ، زمین و قحطی قطبی شده بود. و جامعه طرفدار بی تزلزل صلح، طرفدار بی تزلزل تقسیم زمین و ... را بلشویک‌ها میدانست. بلشویسم با این آرمانهای اجتماعی گره خورد و تداعی میشد.

انقلاب اکتبر متکی به یک سازمان بزرگ حزبی بود که ریشه سازمانی عمیقی در درون طبقه و در ارتش و حتی در روستاها پیدا کرده بود. میتوانست بخش قابل مشاهده و قابل توجهی از طبقه و مردم را به حرکت در آورد. و همین قدرت یکی از پایه‌های امکان‌پذیری انقلاب اکتبر شد.

آنچه که واقعا در انقلاب اکتبر اتفاق افتاد این بود که بلشویک‌ها، زیر فشار مداوم لنین، که باید قیام کرد، باید قدرت را گرفت، برنامه قیام را می‌ریزند و بلشویک‌ها قیام میکنند. نه شورا قیام میکند، و نه مردم و کارگران. این حزب بلشویک است که تصمیم به قیام میگیرد و آن را اجرا میکند. در آستانه قیام در حزب بلشویک در مورد تاریخ قیام و نام سازمانده آن، اینکه چه کسی قیام را انجام داده است، اختلاف نظر هست. اختلاف بر سر این است که آیا باید قیام به نام شورای پتروگراد انجام شود یا بنام حزب بلشویک. لنین طرفدار این است که اعلام شود قیام را حزب بلشویک انجام داده است و تروتسکی طرفدار آن است که قیام بنام شورای پتروگراد انجام شود. در آخر با رای‌گیری نظر تروتسکی تصویب میشود و قیام بنام شورای پتروگراد انجام میشود. اما همه میدانند که این قیام را حزب بلشویک انجام داده است و این حزب بلشویک است که قدرت را گرفته و نه شورای پتروگراد.

سوال این است که چرا این انقلاب را نباید کودتای بلشویک‌ها خواند؟ بسیاری از چپ و از راست، قیام اکتبر را کودتای بلشویک‌ها میخوانند و در چپ بعضی‌ها اساساً علت شکست انقلاب در روسیه را همین میدانند.

این اقدام یک کودتا نبود به این دلیل که اقدام یک جماعت منفرد جدا از مردم و جدا از جامعه در یک شرایط متعارف نبود. در قسمت اول این بحث تفاوت کودتا با تصرف قدرت سیاسی توسط قیامی که یک حزب کمونیستی سازمان میدهد را توضیح دادیم. جامعه این اقدام را بعنوان کودتا به رسمیت نشناخت. خود این اقدام به سرعت جامعه را قطبی و پلاریزه کرد و بخش مهم آن را بافصله نه چندان طولانی پشت بلشویک‌ها بسیج کرد.

گرچه این قیام را یک اقلیت سازمان و انجام داد و میبایست میداد. اما این اقلیت، اقلیتی با ویژگی‌های خاصی بود که در بخش قبلی به آن پرداختیم. رفتن این اقلیت به سوی قدرت به معنی رفتن یک بخش از جامعه به سوی قدرت و پیروزی یک افق، یک سیاست، یک آرمان و یک نوع خاصی از انقلاب، یعنی سوسیالیستی، بود. جامعه در ابعاد ماکرو، چه در موافقت و چه در مخالفت، این حرکت

را به این عنوان باز شناخت و رابطه خود با آن را تعریف کرد. اتفاقاً وعمل انقلابی این اقلیت باعث شد که جامعه پلاریزه شود و اکثریت جامعه پشت آن بسیج شود. اگر این مولفه ها و مشخصات را نبینید به نظر میرسد که یک روز صبح عده ای رفتند کاخ زمستانی را در پتروگراد گرفتند. این یک کودتا میبود.

اما اگر این اقدام یک کودتا بود، چرا بورژوازی و مخالفین آنها نتوانستند مقاومت کنند و یا قدرت را از آنها پس بگیرند؟ چرا اکثریت جامعه، کارگران و دهقانان، را پشت سر خود بسیج کرد؟ چرا در جنگ داخلی، که همه قدرت های بورژوازی بین المللی و کل نیروی ارتجاع روسیه بسیج شده بود، نتوانستند آنها را شکست دهند؟ چرا جهان را تحت تاثیر خود قرار داد؟ چرا رابطه طبقه کارگر و بورژوازی در اروپا و آمریکا را پلاریزه کرد و سیاست بورژوازی در اروپا را از بیخ تغییر داد؟ و چرا ...

واقعیت این است که این قیام، با هر خط کش و معیاری، قیام یک اقلیت بود. اما کودتا نبود. پشت این قیام و این تصرف قدرت سیاسی یک حرکت یا جوهر دیگر قرار دارد که آن را از یک کودتا متمایز میکند و این جوهر تصرف قدرت توسط یک حزب خاص کمونیستی در شرایط انقلابی است که خود در فراهم آوردن آن نقش داشته است. حزب بلشویک با مشخصات معینی در دوره معینی توانست این کار را انجام دهد. مولفه های چنین موقعیتی را قبلاً مفصل تر مورد بحث قرار دادیم.

انقلاب اکتبر علاوه بر این یک ویژگی دیگر هم داشت. در تاریخ جوامع بشری انقلاب اکتبر نه اولین انقلاب بود و نه آخرین است. و هر کدام از این انقلابات ویژگی های خود را دارند. اما انقلاب اکتبر علاوه بر همه ویژگی هایش یک خاصیت مهم دارد. انقلاب اکتبر اولین انقلاب از قبل طراحی شده توسط بشر است. تا مقطع انقلاب اکتبر انقلابات، بخصوص انقلابات معاصر به درجه زیادی خود بخودی هستند و یا اقدامات ماجراجویانه یک عده کوچک که نمیتوان به آن نام انقلاب داد. قیام اکتبر یک اقدام آگاهانه، از مدتها قبل طرح ریزی شده و به دقت اجرا شده توسط یک اقلیت است که به انقلاب اجتماعی عظیم، و شاید عظیم ترین رویداد قرن بیست منجر میشود. قبل از این انقلاب بهم ریختن برنامه ریزی نشده بود. نه انقلاب فرانسه از قبل طراحی شده و تدارک دیده شده بود، نه انقلابات ۱۹۴۸ و نه کمون پاریس و نه انقلاب فوریه ۱۹۱۷ در روسیه. اینکه یک حزب آگاهانه برنامه بریزد که در روز معین و ساعت معین و توسط افراد معینی قدرت را تصرف میکند، قیام میکند و انقلاب را شروع میکند برای اولین بار است که در تاریخ رخ میدهد و این بیش از هر چیز خصلت پراتیک انقلابی مارکس و لنین را تغییر واقعیت را نشان میدهد. این قیام و این پراتیک بیش از هر چیز تز مارکس که اعلام میکند "فلاسفه تا کنون دنیا را تفسیر کرده اند حالیکه بحث بر سر تغییر آن است" را توضیح میدهد. رویکرد مبتنی بر تزه های حزب و قدرت سیاسی این تغییر را ممکن میکند. و این تزه ها است که فاصله عمیقی میان کسی که میخواهد کودتا کند و کسی که میخواهد کسی انقلاب کمونیستی را سازمان دهد بوجود می آورد.

وجوه دیگری از این تجربه در همین بحث مهم هستند اما با توجه به محدودیت وقت و از آنجا که این مسائل را در جای دیگری مفصل تر مورد بحث قرار داده ام، به آنها نمی پردازم.

بار دیگر باید تاکید کرد که آنچه که لنینسیم را از سایر مکاتب فکری و سنت های اجتماعی، از جمله منشویسم و بلشویسم، متمایز میکند این خیره شده به قدرت سیاسی و اتکا به مکانیسم های این کار برای انجام انقلاب سوسیالیستی است. درست به همین دلیل برای لنین، برعکس منشویک ها و بلشویک ها، مرحله بندی انقلاب وجود ندارد. بحث بر سر تشخیص موانع ذهنی و عملی سزمان دادن یک انقلاب سوسیالیستی است. او درست به همین دلیل با سرنگونی استبداد تزاری و شکل گیری قدرت دوگانه تزه های آوریل را جلو میگذارد. تروتسکی، که هیچگاه متد لنین را متوجه نشد، بعد از طرح تزه های آوریل اعلام میکند که لنین "دیبلشویزه" شده است. همانطور که بلشویک ها چنین میپندارند. هیچکدام متوجه پیوستگی فکری، سیاسی و عملی لنین نیستند. بحث تشخیص خصلت دمکراتیک مطالبات و صف بندی سیاسی در جامعه و تز دیکتاتوری دمکراتیک کارگران و دهقانان از جانب لنین، ضمن اینکه ابزاری است که مانع از قلم زدن سرنگونی تزار بجای انقلاب سوسیالیستی میشود، بعلاوه ابزار رفع موانع ذهنی انقلاب سوسیالیستی و نزدیک کردن طبقه کارگر و حزب بلشویک به قدرت است و نه مرحله بندی انقلاب. اگر این تبیین را نداشته باشید معلوم نیست که چرا نان، صلح و تقسیم زمین محمل و شعار یک انقلاب سوسیالیستی میشود. مطالباتی که همه در محتوی توسط یک دولت بورژوائی قابل تامین هستند.

۲ - انقلاب ۵۷ در ایران

انقلاب ۵۷ ایران را هم از زوایای متفاوتی میتوان مورد بحث قرار داد. اینجا در مورد این تجربه هم نگاه ما از زاویه ای محدود به بحث امروز است. انقلاب سال ۵۷ در ایران از چند نظر مهم است. به این دلیل که تجربه زنده خود ما است و به این دلیل که اولین انقلاب در ایران در یک جامعه شهری و کاپیتالیستی است که شکل کلاسیک تری دارد. وقتی به انقلابات یا تحولات انقلابی دهه شصت یا هفتاد میلادی نگاه میکنید غالباً با جنبش ها آزادی بخش روبرو هستید که جنبه دهقانی، روستائی، استقلال طلبانه و همینطور بروز پارتیزانی و چریکی قوی دارند. انقلاب ۵۷ ایران یک انقلاب کاملاً شهری در یک جامعه صنعتی و مدرن است و مسائلی را پیش پا میگذارد که ریشه در خود جامعه سرمایه داری دارند، مثلاً بر عکس انقلاب روسیه که مسائل جامعه فئودالی را برجسته میکند.

طی انقلاب ۵۷ جامعه به حرکت در می آید و یکی از مولفه های مهم این حرکت، تحرک طبقه کارگر است. انقلاب ۵۷ مقطعی است که در ایران پرولتر صنعتی با تمام قامت اجتماعی خود به میدان می آید و کمر رژیم سلطنتی را میشکنند. قدرت پرولتر صنعتی، قدرت سازمان یابی طبقه کارگر و همینطور توده شهری در این انقلاب خیره کننده است. کسی که آن انقلاب را از نزدیک

دیده باشد قدرت انقلاب و قدرت توده شهری و طبقه کارگر به میدان آمده ای را تجربه کرده که یک تجربه تاریخی است.

انقلاب آتی ایران هم قطعا یک انقلاب شهری خواهد بود و ناچار است و همه طبقات را در یک آرایش جدید، که محصول بلوغ پرولتاریا و بورژوازی در انقلاب ۵۷ است، به میدان بیاورد. نقطه شروع بحث کمونیسم کارگری این است که در این انقلاب "آتی" چگونه میتوان قدرت را گرفت و چگونه میتوان منشا اثر بود و چگونه میتوان انقلاب سوسیالیستی را ممکن کرد.

انقلاب ۵۷ ایران نشان داد که انقلاب در یک جامعه شهری مدرن کاپیتالیستی امکان و ابعادی بخود میگیرد که باید باز شناخت. مکانیسم هائی را در جامعه شکل میدهد که باید شناخت و مورد استفاده قرار داد.

بجای توضیح تئوریک اجازه بدهید که از تجربه فردی، که گمان میکنم تجربه تیپیک یک آدم چپی در آن جامعه باشد، شروع کنم. اوائل سال ۵۷ به تدریج قدرت جریانات اسلامی را میشد در محله، کارخانه در دانشگاه یا اداره احساس کرد. گرچه هنوز قدرت تعیین کننده نبودند اما فضا، رنگ، بوی سیاسی و فکری و ایدئولوژیک جریان اسلامی را میشد احساس کرد و قدرتش را در بسیج مردم یا محدود کردن امکانات "غیر اسلامی" ها را تشخیص داد. اینکه بورژوازی از سر استیصال ابزار دسترسی و لانس شدن جریانات اسلامی را در مقابل چرخیدن فضا به چپ تامین کرد در این واقعیت تغییری نمیدهد که در نتیجه این امکاناتی که در اختیار جریانات اسلامی قرار گرفت و از "غیر اسلامی ها" گرفته شد، جریان اسلام سیاسی رشد کرد و قدرتمند شد.

وقتی به جریان اسلام سیاسی نگاه میکنید یک شبکه بهم بافته قدرت را در جامعه بوجود آورده بودند. اول اینکه اسلام سیاسی توانست خود را با ضدیت با شاه، با عدالت خواهی اجتماعی، با "مستضعف پناهی" تداعی کند. این اتفاق با اتکا به وجود رهبران، با وجود امکان دسترسی و با دخالت آگاهانه و نقشه مند در اوضاع جامعه ممکن شد. دسترسی رسانه ای و تبلیغاتی را پوزوژی و امپریالیسم برای اسلام سیاسی تامین کرد. اما هر کس این خاصیت را به آنها داد در نهایت قدرت جریانات اسلام سیاسی در تداعی شدن با این محرکه های اجتماعی بود. و از بعد از جریان تظاهرات های تاسوعا و عاشورا ۵۷ و بویژه در آستانه قیام بهمن، جریانات اسلامی به یمن امکاناتی که در اختیارشان قرار گرفته بود، به یمن جین و سترونی ماهوی و استیصال فکری، سیاسی و عملی جریانات اصلی بورژوازی و در پرتو ابهامات چپ و تعلقات جنبشی آن به خود جریان ناسیونالیستی و اسلامی، اسلام سیاسی به قدرت فائقه در فضای سیاسی ایران تبدیل شد. اسلام سیاسی و شخص خمینی با آزادی، عدل، مبارزه با فقر، طرفداری از "مستضعفان" و غیره تداعی میشد.

از اسلام سیاسی در انقلاب ایران بدون وجود شبکه بهم بافته مساجد، بعنوان پشتوانه و سازمان و حزب توده ای آن، کاری ساخته نبود. شبکه مساجد نقش خانه های حزب برای اسلام سیاسی را بازی کردند و اهرم قدرت سازمانی آن شدند. در اکثر محلات شهر های ایران، البته بجز کردستان، نمیشد در مبارزه و زندگی روزمره نقش مساجد، بعنوان کانون های تشکیلاتی و توده ای یک حزب معین سیاسی را نادیده گرفت. اسلام سیاسی در این دوره کاملاً متشکل و سازمان یافته بود. مردم زیادی را به دور خود سازمان داده بودند. پیوستن به مسجد و وصل شدن به مسجد نوعی احساس قدرت به فرد میداد که خاصیت سازمانی است که میتواند دست مردم را در دست هم بگذارد و آنها را به زیر سیاست خود سوق دهد. کسی که به مسجد وصل میشد میدانست که برای تظاهرات از کجا باید شروع کند، کجا برود، بلند گو و علم و کتل تظاهرات را از کجا بردارد، و نقش "فعال" در تضمین رهبری خمینی و مسجد بازی کند. اسلام سیاسی بسیاری را قدرتمند (empowered) کرد. ابزار دخالت در تناسب قوی جامعه و در حیات جامعه را در اختیار بسیاری قرار داد. در قسمت قبلی بحث اشاره کردیم که این قدرتمند کردن، این خاصیت به بافتن و متحد کردن اجتماعی یکی از مکانیسم های مهم به حرکت در آوردن و بسیج توده ای در یک انقلاب شهری و امروزی است که نمیشود آن را دور زد.

شب قیام در میدان فویزه آن زمان و فردای آن در پادگان عشرت آباد و سلطنت آباد و در ساواک دیدیم که هر بخش اعظم سلاح ها و امکانات به غنیمت گرفته شد توسط افراد و گروه های چپ توسط ماموران مسجد و کمیته و دار و دسته هادی غفاری سایر قمه کشان اسلامی کنترل و مصلوبه میشد. سازمان های چپ رادیکال اصولاً نقش حاشیه ای و بی قدرت را داشتند و در نهایت به قربانیان جریان اسلامی تبدیل شدند. ضعف و ناتوانی در تغییر و چرخاندن اوضاع و در سازمان دادن یک سنگر چپ در مقابل جریانات اسلامی، برای من، مثل بسیار دیگر از فعالین چپ رادیکال که خود را مارکسیست میدانستیم، آن شب و آن روزهای قیام را به روزهای تلخ زندگی سیاسی مان تبدیل کرد تجربه ای که رفقای ما در کردستان هیچوقت در این ابعاد نکردند. ضعف و ناتوانی وقتی ابعاد فاجعه بار می یافت که وقتی که عصر روز ۲۲ بهمن که قیام با درگیری در فرح آباد شروع شد، کارگران و نیروهای چپ متحصن در یکی از کارخانه های جاده کرج، فراخوان رفیق ما در تحصن به شرکت در قیام را بعنوان "توطئه کارفرما" برای بر هم زدن تحصن مورد حمله قرار دادند. بی قدرتی چپ تنها نظری نبود سازمانی و اجتماعی بود. اسلام سیاسی یک تار عنکبوت از شبکه های اجتماعی جامعه را به نفع خود به هم بافته بود.

در بخش قبل توضیح دادم که پیوستن افراد به یک حزب و به یک سازمان، اگر بخواهد ابعاد اجتماعی پیدا کند، باید متضمن بهم بافتن و قدرتمند کردن (empowerment) آنها باشد. احساسی که عمیقاً انسانی است. فرد وقتی به یک سازمان یا حزب میپیوندند که بودن با آن وی را

در دخالت در تعیین سرنوشت خود و دخالت در جامعه قدرتمند تر میکند. بافتن انسانها به هم و تبدیل کردن حرکت آنها به یک بخشی از حرکت یک جریان کمونیستی شرط مهم قرار گرفتن در موقعیتی است که آن حزب در زمان مناسب قدرت سیاسی را تصرف و بعلاوه بتواند آن را نگاه دارد. این محمل قدرت شدن اجتماعی هم در شرایط انقلابی و هم در شرایط غیر انقلابی معنی دلدگرچه اشکال و ابعاد متفاوتی پیدا میکند.

انقلاب ۵۷ مکانیسم هائی را به میدان آورد که تماما محصول جامعه شهری و مدرن بودند. شورهای کارگری، مجامع عمومی، سازمان یابی محلات، تحزب توده ای - شهری، قیام، باریکاد خیابانی، خلع سلاح و تصرف نهادهای دولتی در یک قیام، فلج کردن بورژوازی حکم با اعتصاب کارگری و ... همه اینها مکانیسم اجتماعی هستند که ابزار حرکت حزب به طرف قدرت سیاسی است به شرطی این حزب در میدان باشد. در انقلاب اکتبر یک حزب چنین نقشی را بازی کرد و در انقلاب ۵۷ یک حزب دیگر! پرچم، سازمان، صف رهبران و سازمان دهندگان و سازمان توده ای در این دو انقلاب را دو حزب متعلق به دو طبقه داشتند. کمونیسم کارگری قبل از هر چیز عطف توجه به این مکانیسم‌های اجتماعی قدرت است. چپ در ایران سال ۵۷، باز هم البته بجز در کردستان، بکلی فاقد این سنت و فاقد این بینش بود مهم نبود که چند عضو دارد و یا چند قبضه اسلحه در اختیار دارد. چپ در آستانه انقلاب ۵۷ هویت متمایز اجتماعی نداشت. پوپولیسم ناسیونالیست، اسلام زده، شرق زده، هویت اجتماعی متناقض و متمایزی از بستر اصلی جریان بورژوا امپریالیستی اسلام سیاسی نداشت. اگر پرچم کمونیستی میبود، اگر صف رهبرانی که به آن اشاره کردیم وجود میداشت، اگر دسترسی به مردم تامین میشد، اگر آن سازمانی که از آن صحبت کردیم وجود میداشت، و اگر سنت اجتماعی و سیاسی وجود داشت که در قالب آن یک حزب کمونیستی خود را با یک تحول عمیق اجتماعی تداعی میکرد، و بالاخره اگر در این متن یک حزب سیاسی کمونیستی معطوف به تصرف قدرت سیاسی وجود میداشت، سرنوشت انقلاب ۵۷ کاملا متفاوت میبود.

۳ - تجربه کردستان

منظور از تجربه کردستان، سیر انقلاب ۵۷ در کردستان و مقاومت مردم در مقابل جمهوری اسلامی است که در آن یک سازمان چپ، کومه له، عروج میکند و بعدا یکی از پایه های اصلی قدرت حزب کمونیست ایران هم میشود. در تجربه کردستان، در تمایز از تجربه سراسری در ایران، درست همین قدرت، اجتماعی بودن و عروج چپ است که وجه تمایز مهمی را تشکیل میدهد. ما، به عنوان شکل دهندگان به آن تجربه، در نوشته ها و سمینارهای متعددی در این مورد اظهار نظر کرده ایم در اینجا تنها به یک جنبه خاص این تجربه نگاه میکنیم.

برای بسیاری در صفوف چپ تجربه کردستان یک تجربه محلی، یک تجربه مربوط به مبارزه مسلحانه است. تجربه ای است که اساسا از هنگام حمله جمهوری اسلامی به کردستان شروع میشود و در کوه ها و اردوگاههای کردستان جریان داشته است. برای بسیاری وقتی در مورد تجربه کردستان صحبت میکنند بحث به اردوگاه، روستاها، جنگ با جمهوری اسلامی و یا حزب دمکرات محدود میشود. چه مثبت و چه منفی در مورد این تجربه صحبت میشود، جامعه مردم، سنت ها، طبقه کارگر، شهر، همه و همه غیب میشود. و این دیدگاه عمومی چپ سنتی، ناسیونالیسم ایرانی و همچنین دیدگاه ناسیونالیسم کرد در مورد تجربه کردستان است که مداوما مورد نقد کمونیسم کارگری و منصور حکمت بوده است.

تجربه کردستان قطعاً یک تجربه محلی است. اما یک تجربه به شدت پیچیده و غنی است. تجربه ای است که در آن از سازماندهی توده ای، شورا های مردم، بسیج و سازماندهی مردم در مقابل اسلامی ها، سازمان دادن مقاومت یک ماهه یک شهر چند صد هزار نفری، سنندج، در مقابل حمله نظامی تمام عیار جمهوری اسلامی، جنگ با حزب بورژوازی، مساله مصادره و تقسیم زمین در میان دهقانان، مساله حاکمیت و قوانین در مناطق آزاد، درگیر شدن با پروبلماتیک حاکمیت حزب یا حاکمیت توده ها، مساله زن، مقابله با مذهب و عقب ماندگی فرهنگی، سازمان دهی تشکل های کارگری و سازمان دادن تحرکات کارگری در اوج اختناق سالهای ۶۰ و ۷۰ شمسی در شهرهای کردستان و در کوره های آجر پزی و سایر بخش های کارگران فصلی، سازمان دادن جنگ با جمهوری اسلامی و باز تعریف استراتژی و تاکتیک نظامی از زاویه کمونیستی و ... گوشه هایی از ابعاد مختلف این تجربه است. تجربه کردستان برای یک چپ سنتی، برای ناسیونالیست ایرانی و برای یک ناسیونالیست کرد، هر سه، یک تجربه محلی است که اساسا با هویت و رنگ ملی آن مشخص میشود و نه با خصلت های اجتماعی و کمونیستی آن. برای کمونیسم کارگری این یک تجربه بشدت غنی و اجتماعی و پیچیده بوده و هست که باید به آن بازگشت و آن را مورد دقت قرار داد. تجربه کردستان محلی است. اما محلی بودن آن از بسیاری از جنبه ها تنها به این معنی است که در یک محدوده جغرافیائی معین اتفاق افتاده است. اما مسائلی که با آن برخورد میکند و با آنها سروکار دارد مسئله به شدت پیچیده هستند که اتفاقاً خصلت سراسری دارند. محلی است به این معنی که چه قبل و بخصوص بعد از اشغال شهرهای کردستان توسط جمهوری اسلامی تپش جامعه مدرن و صنعتی را ظاهراً در آن نمیبینید. اما یکی گرفتن جامعه سرمایه داری و جنبه های عمومی آن با وجود و تپش حضور کارگر صنعتی هم یکی از خصوصیات چپ ناسیونالیست است که تنها سرمایه داری را در قالب صنعتی آن باز میشناسد (۴).

وقتی به کردستان ایران در سالهای انقلاب ۵۷ ایران نگاه میکنید کومه له ای را میبینید که از نظر فکری راست ترین جریان چپ پوپولیست ایران را تشکیل میدهد. در آن زمان کومه له مائوئیست

است. از حزب مائوئیست رنجبران مائوئیست تر است. اگر در سال های مثلا ۵۷ - ۵۹ کومه له را مثال با سازمان چریک های فدائی خلق مقایسه کنید از نظر فکری، فرهنگی و اجتماعی کومه له در سمت راست چریک فدائی قرار دارد و از این نظرها اصلا قابل مقایسه با پیکار یا رزمندگان نیست. معتقد به پرولتاریا نیست. فعالیت خود در بخش هائی از کردستان، مانند اورامان که در آن پروسه کندن از زمین و پرولتریزه شدن دهقانان سریع تر رشد کرده است را با این تحلیل که زحمتکشان روستا بعد از کارگری در شهر با شلوار جین، یک دستگاه ضبط صوت و بعلاوه تجربه جنسی در بازار آزاد شهرها به روستا برگشته اند و شهر آنها را فاسد کرده است، تعطیل میکند. در اولین انتخابات رئیس جمهوری در دوران جمهوری اسلامی به مسعود رجوی رای میدهد. وقتی کومه له را تنها از سر مواضع فکری یا تئوریک نگاه کنید، به اعتقاد من، سمت راست همه سازمان های سیاسی چپ ایران قرار میگیرد.

از طرف دیگر، در آستانه انقلاب و حتی وقتی که بعد از سرنگونی رژیم شاه حکومت اسلامی شروع به تعرض به کردستان میکند کومه له از نظر اندازه سازمانی از مثلا سازمانی مانند چریکهای فدائی خلق کوچکتر است. اما سازمان چریکهای فدائی خلق یک دهم قدرت سیاسی و اجتماعی کومه له را ندارد. سوالی که پیش می آید این است که سازمانی نظیر پیکار، که بلحاظ مبانی فکری و مواضع از کومه له چپ تر است و سازمانه چریکها که بزرگتر از کومه له بودند چرا نیروئی نشدند؟

کل قضیه این است که تنها خیره شدن به مواضع فکری یک سازمان یا جریان سیاسی و اجتماعی برای تعیین جایگاه آن و یک ارزیابی از یک تجربه اجتماعی و سیاسی کافی نیست. رادیکالیسم و قدرت چپ در آن زمان در کومه له از جای دیگری نشأت میگیرد.

دلیل اولیه این قدرت کومه له اصلا تئوریک و حتی به یک معنی سیاسی نیست. اجتماعی است. در دیدگاه سیاسی و اجتماعی رهبران کومه له تئوریشان در تعیین رابطه آنها با حزب دمکرات و جمهوری اسلامی در کوتاه مدت وزنه تعیین کننده ای نداشت. در حالیکه رهبری سازمانهای سیاسی دیگر در ایران خود را نسبت به رهبران بستر اصلی سیاسی جامعه "جونیور" (Junior) و فرعی میدانند و برای خود اساسا نقش اپوزیسیون این جریانهای اصلی سیاسی و رهبران آن را قائل هستند رهبری اولیه کومه له چنین رابطه ای را میان خود و رهبران حزب دمکرات و حتی دولت مرکزی قائل نیست. رهبری اولیه کومه له از الیت فکری و اجتماعی، تحصیلکردگان و قشر بالای جامعه هستند که در پی تغییر ساختار جامعه کردستان به دنبال اصلاحات ارضی در سالهای ۴۲ تا ۴۶ شمسی اصولا موقعیت و احترامی برای حزب دمکرات کردستان و رهبری آن قائل نیستند و خود را رقیب آن و صاحب جامعه کردستان میدانند. رهبری کومه له تلقی خاصی از قدرت سیاسی دارد، جایگاه برجسته ایی در قدرت سیاسی برای خود و برای تشکیلش قائل است و سازمانی را میسازد

که همین برخورد را به قدرت سیاسی و همین رویکرد را به حزب دمکرات، به رهبری آن و به جامعه دارد. کومه له خود را صاحب جامعه، خود را رهبر جامعه و خود را لایق حاکمیت فوری و آتی میداند حتی بعضاً از این سر اتکا به ثنوری یا تبیین چپ و زحمتکشان ابزار مطلوبی برای تمایز خود از حزب دمکرات و بسیج در قابل آن را بدستش میدهد.

اما در کنار این واقعیات، عروج کومه له و قدرت گیری آن اساساً در پرتو همان مولفه هائی که در قسمت مقدمات این بحث مورد اشاره قرار گرفت قابل توضیح است.

اولاً - جریان و سازمانی است که در جامعه با یک پرچم خود را کاملاً متمایز میکند. کومه له در جامعه کردستان سمبل نوعی عدالت خواهی و مساوات طلبی است و به مبارزه مردم در این راستا بیش از همه گره خورده است. کومه له با پرچم مقاومت و ایستادگی سرسخت در مقابل جمهوری اسلامی باز شناخته میشود. حزب دمکرات سمبل تلاش برای سازش با جمهوری اسلامی است، چریک فدائی از خود در این مبارزه تزلزل نشان میدهد، پیکار فرقه ای تر، غیر اجتماعی تر، به شدت جونیور تر از کومه له بود و فاقد قدرت تاثیر بر جامعه بود. هیچ کدام از نیروهای اصلی سیاسی چپ در کردستان و در ایران، در فاصله ۵۷ تا ۵۹ عدم تزلزل و توهم رهبری آن روز کومه له در مقابل جمهوری اسلامی را ندارد.

ثانیاً - کومه له دربرگیرنده طیفی از کادرها و فعالین است که جامعه آنها را با همین سازش ناپذیری و با همین کشمکش ها و پرچمی که کومه له با آن شناخته شده میشود، تداعی میکند. فواد مصطفی سلطانی، صدیق کمانگر، جعفر شفیع، شعیب ذکریائی، فاتح شیخ، و دیگر شخصیت های علنی که جامعه آنها را به همین عنوان و به عنوان رهبر و سخنگوی این پرچم خود میشناسد. هیچ سازمان چپی مانند کومه له ایده های حزب و جامعه و حزب و شخصیت ها را بکار نبرد. کومه له قبل از هر چیز صفی از رهبران مردم با یک پرچم متمایز از همه بود. چپ در ایران فاقد این خصوصیت است. فرخ نگهدار بعد از انقلاب ۵۷ پشت به دروین در تلویزیون ظاهر میشود که مردم شناسند اش! کومه له صف کسانی بود که جامعه قدرت خود در مقابله با جمهوری اسلامی را با آنها تداعی میکرد. صف رهبران مردم بود. آن زمان صدیق کمانگر حتی هنوز عضو کومه له هم نبود. اما با کومه له، با یک رادیکالیسم متمایز و زمینی در مقابل جمهوری اسلامی و با یک قدرت و قابلیت رهبری مردم در جامعه تداعی میشد. کسانی نظیر صدیق با یک نه خاص به جمهوری اسلامی تداعی میشدند، علنی بودند، در جلو صف مبارزه مردم بعنوان رهبران عاقل آن قرار گرفته بودند.

ثالثاً - کومه له در بزنگاه ها و در مقاطع محوری در جامعه دخالت میکرد و حضور بهم میرساند. دخالتگری و تلاش برای تغییر، یک خصوصیت بارز کادرهای کومه له بود. در جامعه مقاطع و تند پیچ هائی پیش می آید که اگر در این مقاطع و در این تند پیچ ها تصمیم درست نگیرید ده سال

عقب می افتید. وقتی که جمهوری اسلامی تصمیم به حمله به کردستان را گرفت، کومه له سؤمانی بود که محکم ایستاد و برای مقابله با جمهوری اسلامی نیرو بسیج کرد. در مقطع سازمان دادن مقاومت در مقابل جمهوری اسلامی کومه له بیش از هرکس حضور بهم رساند و دخالت کرد. حزب دمکرات لنگان- لنگان به دنبال حوادث میرفت و رویدادها به این حزب تحمیل شد. جمهوری اسلامی حاضر به سازش به این حزب نشد. سازمانهای چپ دیگر اصولاً خود را در چنین موقعیتی قرار ندادند. حتی اگر در جنگ هم شرکت کردند نه اصولاً جایگاه و نقش مهمی برای خود قائل بودند و نه توانستند در این مقطع در اشل و اندازه متناسب با موقعیت در این تند پیچ حاضر شوند. اینکه حضور کومه له در این تند پیچ چه ایراد هائی داشت مثلاً دهقانی بود یا شهری و غیره موضوع این بحث نیست. در آن لحظه آنچه که بیش از هر چیز اهمیت داشت این بود که تشخیص بدهید که باید اتحادیه دهقانان منحل شود و کومه له به اسم خود علناً نیروی نظامی اش را سازمان بدهد و به مقابله با نیروهای جمهوری اسلامی برود(۵). تشخیص اینکه باید مسلح شد، باید مبارزه مردم را سازمان داد و در مقابل جمهوری اسلامی ایستاد نقطه قدرت کومه له در آن مقطع است. اینکه باید در آن مقطع در آن منطقه در متن آن تاریخ باید ایستاد، مسلح شد و نیروی مسلح تشکیل داد، سنگری را سازمان داد که مردم بتوانند در آن احساس قدرت کنند و مقاومت کنند. تلاش برای تبدیل شدن به رهبر مردم و دست بردن به اهرم های قدرت سیاسی حول مسائلی که جامعه را قطبی کرده بود نقطه قدرت و تمایز کومه له بود.

این خصوصیات چیزی جز اتکا به ابزارهایی که در بحث امروز در باره حزب و قدرت سیاسی مورد بحث قرار دادیم نیست. جریاناتی که این اهرم ها و این مسائل را تشخیص داد جلو افتاد و جریاناتی که آن را تشخیص ندادند عقب ماندند. بر این متن اگر مثلاً پیکار و سایر جریانات چپ رادیکال را با کومه له مقایسه کنید متوجه تفاوت آنها خواهید شد. در مقابل کومه له، جریانات چپ رادیکال، صرف نظر از جنبه های جنبشی، فکری و سیاسی، به لحاظ اجتماعی جریاناتی حاشیه ای در جامعه فرقه ای، غیر اجتماعی، نا رهبر، اعلام موضعی بودند که جز برای بخش های غیر اجتماعی تر جامعه بویژه دانش آموزان و دانشجویان جذابیت نداشتند. همه این جریانات سیاسی اگر این مکانیسم هارا تشخیص میدادند میتوانستند محمل قدرت و نیرو شوند و به نوبه خود در سیر اوضاع تاثیر بگذارند. کومه له، از نظر مواضع و مبانی فکری از جریانات چپ رادیکال راست تر بود. اما از آنجا که به همان رادیکالیسمی که داشت ابعاد اجتماعی میزد و تبدیل شدن به محمل قدرت سیاسی بخش لایتجزای سیستم فکری آن بود، توانست در دنیای واقعی نقش و موقعیت رادیکال تری را داشته باشد. نقطه قدرت کومه له در این متن این بود که در مقطعی که جامعه به دنبال پرچم بدون تزلزل مقاومت در مقابل جمهوری اسلامی بود این نقش را ایفا کرد.

این تجربه ای است که در زندگی سیاسی و اجتماعی ما و در نحوه ای که کمونیسم کارگری از کنگره دوم حزب کمونیست ایران و کنگره پنجم کومه له خود را فرموله کرد نقش مهمی داشت. عدم درک این تجربه، عدم ارتباط فکری با این تجربه درست یکی از نقاط جدائی چپ سنتی و مارکسیسم انقلابی از کمونیسم کارگری بود.

اگر تجربه کسی از انقلاب ۵۷ تنها متکی به تجربه کردستان، تصورش از ابعاد این انقلاب در یک جامعه شهری پیشرفته صنعتی محدود به تجربه گروه های چپ محدود بماند و متوجه نقش عظیم کارگر صنعتی به میدان آمده، دینامیسم تحرک کارگری و شهری در این انقلاب و نقش پلاریزه کننده تحرک کارگری و شهری نخواهد شد. در مقابل کسی که درکش از تجربه کردستان تنها اردوگاه و جنگ و روستا و پیشمرگ است مطلقا متوجه معنی تز و عمل حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی، نقش دخالتگری و رهبری جامعه، نقش وجود رهبران، اهمیت دست بردن به مکانیسم های اجتماعی و سازمانی قدرت سیاسی نخواهد شد.

دستور کار سازمان دادن مقاومت در کردستان سرنگونی جمهوری اسلامی نبود. ماحصل آن اما ایجاد یک سازمان اجتماعی و قدرتمند چپ بود که امکان ایجاد حزب کمونیست ایران را بوجود آورد. تجربه کردستان فقط تجربه مبارزه مسلحانه نیست. نفوذ سال ۶۸ کومه له و حزب کمونیست ایران در کردستان اتفاقا اساسا ناشی از مبارزه مسلحانه نیست. ناشی از نقشی است که کومه له در شهر و در محیط های کارگری ایفا میکنند. ناشی از اول ماه مه های سنندج است. بعد از ایجاد حزب کمونیست ایران و در پرتو تمام تلاشهایی که برای تغییر شیوه کار و نقطه توجه کومه له انجام شد تداعی کومه له با یک رادیکالیسم عمیقتر و کمونیستی تر انجام میشود. تبدیل شدن کومه له به محمل متشکل شدن و قدرت مند شدن کارگران در شهر و روستا، حفظ چهره نظامی مقاومت علیه جمهوری اسلامی در سالهای بعد به کومه له و حزب کمونیست چهره و قدرت عظیمی داد. هم ناسیونالیسم کرد و هم ناسیونالیسم ایرانی، هر دو، درست در دیدن این وجه از نفوذ و قدرت کومه له و حزب کمونیست، که اتفاقا اصلا وجوهی "غیر محلی" هستند، ناتوانند. برای هر دو کومه له عبارت از اردوگاه و روستا و مبارزه مسلحانه است.

بحشم این است که کومه له ای که آن دوره قدرت میشود، قبل از هر چیز یک سازمان سیاسی است. پوپولیست و عقب مانده است اما یک جریان سیاسی است. به همان معنایی که در این بحث اشاره کردیم. رهبری دارد، رهبری آن شناخته شده است، این سازمان و رهبری آن در ابعاد اجتماعی با مسائل گرهی تداعی میشوند، دست به اهرم ها و مکانیسم های اجتماعی و سازمانی قدرت میبرد و یک سازمان سیاسی است. و نقطه قدرتش در مقایسه با سایر سازمانهای چپ در همین است. جمهوری اسلامی میخواهد به کردستان حمله کند، این سازمان مردم یک شهر را در اعتراض به این حرکت کوچک میدهد و راهپیمایی مردم سنندج به طرف مریوان را سازمان میدهد. اینها مکانیسم های

اجتماعی قدرت و برای متحد کردن و قدرتمند کردن مردم و سازمان مربوطه است. همان وقت چریک فدائی، که در این راهپیمایی شرکت داشت، به این مشغول است که روی تخم مرغ هائی که در میان راهپیمایان و متحصنین توزیع میشود حتما "آرم سازمان" زده شده باشد! گمان نمیکنم با خوردن آن تخم مرغ های "آرم دار" کسی فدائی شده باشد اما جمعیت عظیمی در کردستان و در خارج کردستان به کومه له و شخص فواد مصطفی سلطانی سمپاتی پیدا کردند.

دو شیوه کار تماما متمایز. یکی فرقه ای و سکتاریستی و دیگری اجتماعی و سیاسی. همین ابعاد است که این تجربه را به تخته پرشی برای قدرت امروز کمونیسم کارگری تبدیل میکند. و درست همین ابعاد نقطه ضعف ما در تجربه عراق است که به آن باز میگردم. بقول منصور حکمت تشخیص این مکانیسم ها و این مقاطع مشکل ترین کار برای یک حزب سیاسی است. این مکانیسم ها، این مقاطع و این فرصت ها همه غیر استاندارد هستند. شناختن آنها و دادن پاسخ مناسب و متناسبتر یک رهبری سیاسی و اجتماعی است. گمان نمیکنم مارکسیسم در مورد کوچ مردم یک شهر، مثلا میروان، مثل اعتصاب حرفی زده باشد. مهم این نیست. مهم این است که این کار مردم را به دور یک سازمان، یک حزب سیاسی رادیکال، متشکل و متحد میکند و به این تشکل ابزار تغییر معادله قدرت در جامعه را میدهد. مردم را به میدان می آورد و به آنها احساس قدرتمند بودن (empowerment) میدهد. بودن با یک سازمان سیاسی برای اعضای آن برای مردم باید به معنی قدرتمند شدن و احساس قدرت کردن است. و البته یک پایه مهم برداشتن اسلحه علیه جمهوری اسلامی بود. کسی که این کار را نکرد کلا از معادله قدرت و از ذهن مردم حذف شد و از نظر جامعه پرونده اش بسته شد.

جنگ با حزب دمکرات هم در همین راستا قرار میگیرد. مسئله این نیست که آیا باید اصولا با بورژوازی "خودی" مسلح باید جنگید یا نه. مسئله تشخیص شرایطی است که اگر تعرض مسلحانه بورژوازی را در همان عرصه پاسخ ندهید باخته اید. اگر کومه له پاسخ جنگ طلبی حزب دمکرات رد به شیوه سایر سازمانها و گروههای چپ میداد به همان سرنوشت دچار میشد. در یک مقطع حزب دمکرات در مقابل فعالیت کمونیست دست به اسلحه برد. این میبایست پاسخ میگرفت و این سیاست از معادله رابطه کومه له و مردم با حزب دمکرات حذف میشد. اگر کومه له در آن مقطع پاسخ مناسب را به حزب دمکرات نمیداد نه تنها امکان فعالیت کمونیستی در کردستان محدود میشد بلکه کومه له بعنوان یک نیروی سیاسی قابل اتکا موقعیت خود را از دست میداد. باز این نکته ما را به اهمیت حیاتی درک لحظات تعیین کننده و مکانیسم های قدرت باز برای یک حزب سیاسی میگرداند. لحظات و مکانیسم هائی که مطلقا از کتاب در نمی آیند و در هر تحرک و انقلاب غیر استاندارد هستند. قبلا اشاره کردیم که برخی از این مکانیسم ها جنبه استاندارد دارد مثل قیام؛ اما بسیاری غیر استاندارد هستند و در یک جامعه معین در یک دوره معین مطرح میشوند. خاصیت یک

رهبری قوی و اجتماعی تشخیص به موقع این لحظات و این مکانیسم ها نه تنها موضع گیری و اعلام این مواضع.

۴- تجربه عراق

منظور از تجربه عراق، تجربه حزب کمونیست کارگری عراق قبل از اشغال نظامی این کشور توسط آمریکا است و در نتیجه اساسا به تجربه فعالیت حزب کمونیست کارگری عراق در کردستان معطوف است. بعد از اشغال و سرنگونی صدام فاکتورهای تغییر کرده است و حزب کمونیست کارگری عراق وارد دور جدیدی از فعالیت شد که در این بحث مد نظر نیست. بعلاوه باید تاکید کنم که در جلسه امروز نمیخواهیم و نمیتوانیم مفصل به این تجربه مهم به پردازیم. یک جلسه مستقل انجمن ملوکس در سال ۲۰۰۱ داشتیم که من سخنران آن بودم و منصور حکمت هم در بحث دخالت کرد و امیدواریم که بتوانیم نوارها و پیاده شده آن بحث ها را به سرعت قابل دسترس کنیم. اینجا بحث تجربه کردستان عراق را از زاویه محدود حزب و قدرت سیاسی بحث میکنیم.

تجربه عراق از هر سه تجربه پیشین این بحث (تجربه روسیه، انقلاب ۵۷ ایران و تجربه کردستان) متمایز است. بیشتر اشاره کردم که بجای اسم بردن از چهار تجربه باید از سه تجربه و یک تجربه نام برد. به این دلیل که ما، بعنوان حزب معین، در سه تجربه پیشین یا نقشی نداشتیم (انقلاب روسیه) یا نقش حاشیه ای داشتیم (انقلاب ۱۳۵۷ ایران) و یا همراه با سایرین، ناسیونالیستها، در آن درگیر بودیم (تجربه کردستان). صورت مساله ما در عراق این است که یک حزب، یک جریان معین سیاسی، یعنی حزب کمونیست کارگری عراق، که متعلق به جریان کمونیسم کارگری است و اسناد و موضع گیری ها آن یا توسط منصور حکمت نوشته شده یا توسط ما و رفقای رهبری حزب عراق با کمک منصور حکمت نوشته شده است. رفقای حزب عراق از تبلیغ و ترویج این سیاست ها دریغ نکرده اند و جانشان را در این راه گذاشتند.

اما یک سوال واقعی در مقابل ما قرار گرفته است که هر جمعبندی از فعالیت ما در عراق باید این سوال را پاسخ دهد.

سوال این است: نُه یا ده سال ما در کردستان عراق امکان فعالیت نسبتا آزاد داشتیم. میگویم فعالیت آزادانه چون در بدترین شرایط کار ما در کردستان عراق، وقتی که حزب کمونیست کارگری عراق زیر حمله مسلحانه اتحادیه میهنی قرار داشت، اوضاع به اندازه شرایط سال ۱۳۵۹ ایران برای فعالیت کمونیستی سخت نشد. کمونیست ها و رهبران کمونیست میتوانستند علنا در شهر رفت و آمد کنند، با مردم خوش و بش کنند، مردم را دعوت کنند و یا خود به میهمانی آنها بروند،

راهپیمائی و تظاهرات کنند، نیروی مسلح علنی داشته باشند، رادیو و دفتر علنی با حفاظت نیروهای مسلح حزب را داشته باشند، نشریاتشان را علنی چاپ و توزیع کنند، آزادانه سازمانهای توده ای داشته باشند، سازمان زنان، اتحادیه ها و شوراهای کارگری و محلات را داشته باشند و حتی از کمک مالی "دولتی" هم بهره مند شوند.

و در مجموع ۹ سال در چنین شرایطی کار و مبارزه کردیم و ۹ سال در مقابل جریان منحط ناسیونالیست سنگر به سنگر از حق کارگر، زن، کودک، از جدائی مذهب از دولت، از آزادی های سیاسی و از انسانیت و حق انسان دفاع کردیم و کشته دادیم. و شکست خوردیم.

وقتی این مسیر را شروع کردیم، در سال ۱۹۹۱، به خودمان میگفتیم نیروی سوم هستیم و باید نیروی اول شویم. امروز بعد از ۹ سال اگر در کردستان عراق، ظرف ۶ ماه آینده نیروی ششم هم بشویم باید کلاهمان را هوا بیندازیم. و سوال این است که چرا؟ این یک شکست بی برو برگرد است. چرا؟ منشا این شکست چیست؟

آیا مواضع حزب کمونیست کارگری عراق نادرست بود؟ همه قطعنامه ها و همه مواضع سیاسی و فکری اصلی این حزب، که در اسناد رسمی آمده است، به تأیید ما و به تأیید منصور حکمت بوده است. چرا حزب کمونیست کارگری عراق در کردستان شکست خورد؟ ۹ سال فرصت بسیار طولانی است. کل تجربه انقلاب ایران چیزی حدود ۲ تا ۳ سال است. ۹ سال یعنی از ۱۹۱۷ تا بعد از مرگ لنین. ۹ سالی که کمونیست ها تنها در رویا میتوانند تصور اینقدر از امکان مناسب برای فعالیت برخوردار باشند.

یک پاسخ به این سوال و یا یک جمعبندی از این تجربه میتواند این باشد که که کمونیسم کارگری جواب نیست. نوع مثبت این جمعبندی معتقد است که کمونیسم خوب است ولی فعالیت فایده ندارد، مردم گوش نمیدهند، نمیتوانیم مردم را سازمان دهیم و متحد کنیم و توضیحاتی از این دست. نوع عمیق تر آن معتقد است که مشکل از خود فلسفه سیاسی ما است. به عبارت دیگر ناسیونالیسم جواب است و کمونیسم جواب نیست. این پاسخی است که عبدالله مهتدی و جریان زحمتکشان به آن رسیده اند و ناسیونالیست ها چند صد سال است تبلیغ میکنند. میگویند همه اسناد این حزب را خودتان نوشتید، برنامه و همه مواضع و تاکتیک های اصلی این حزب را کمونیسم کارگری نوشته است، پس باید این مواضع و این برنامه اگر غلط نباشد دست کم غیر واقع بینانه هستند. این نوع جمعبندی در جامعه هست.

به نظر من این جمعبندی، یک جمعبندی نادرست و غلط است. واضح است که چیزی در عراق شکست خورد. اما آن چیز کمونیسم کارگری نبود. به این دلیل که ما حزبی داشتیم در کردستان عراق که مواضع رسمی آن مواضع کمونیستی کارگری بود در حالیکه پراتیک آن به زحمت توانست

از پراتیک سنتی چپ فاصله بگیرد. آنچه که در کردستان عراق شکست خورد همان سنتی از کار و فعالیت بود که در انقلاب ایران توسط چپ، از جمله مارکسیسم انقلابی اتحاد مبارزان کمونیست مینا بود، و شکست خورد. شکست کمونیسم کارگری در عراق در مقابله با ناسیونالیسم کرد نبود. در امر ایجاد یک حزب سیاسی در عراق در مقابل سنت عمیق چپ سنتی و حاشیه ای بود که حزب کمونیست کارگری عراق از آن بیرون آمده بود.

ما نتوانستیم در عراق یک حزب سیاسی بسازیم. حزب سیاسی، همانطور که اشاره کردم، حزب سیاسی، یعنی چتر عمومی مباحث حزب و قدرت سیاسی و حزب و جامعه، کمونیسم کارگری در ایجاد چنین حزبی در عراق ناموفق بود.

کمونیسم کارگری در عراق در مقابل یکی از آزمایش های بسیار تئوریک و کلاسیک قرار گرفت. فعالیت در شرایط دمکراتیک! واقعیت این است که برعکس آنچه که باید باشد، سنت چپ حاشیه ای و غیر اجتماعی در شرایط اختناق به سادگی رشد میکند و در شرایط وجود آزادی های دمکراتیک ذوب میشود.

فعالیت در شرایط دمکراتیک برای میراث جنبشی چپ سنتی که با مکانیسم های حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی بیگانه است، با میراثی که از فرقه گرائی و تشکیل گروه های ایدئولوژیکی انرژی میگیرد و به معیار های اجتماعی پشت کرده به خودش مشغول است، بسیار دشوار و حتی ناممکن است.

در شرایط اختناق کار ای گروههای سر راست است. چند نفری جمع میشوند بحث میکنند و اعلامیه یا نشریه ای را مینویسند و احیانا بشیوه "کبوتری" پخش میکنند. در این سنت موضوع خود گروه است. در نتیجه جلسه گرفتن، با هم بحث کردن، و اعلام موضع کردن معنی فعالیت سیاسی است. این گروه ها مانند پیشوایان فرقه های مذهبی مشغول صدور فتوا های سیاسی در مورد این و آن و بخصوص در مورد گروه های رقیب و بحث در مورد همدیگر هستند. تغییر، منشا قدرت بودن در جامعه همه به کنار است. در نتیجه تا وقتی که اختناق هست این شیوه از کار میتواند عده زیادی را جمع کند.

وقتی آزادی های دمکراتیک وجود دارد و کار فرقه ای و گروهی دیگر منشا حتی جمع کردن دانش آموزان نمیتواند باشد و وقتی که کمونیست ها باید با تمام قدرت مکانیسم های حزب و جامعه و حزب و قدرت سیاسی را بکار بگیرند و وقتی که باید محمل متحد کردن مردم، رهبری کردن آنها در جنگ علیه سنت های بورژوازی میسرند، وقتی که دیگر بدون وجود یک حزب سیاسی نمیتوان قدم ز قدم برداشت، این چپ و این کمونیسم فلج میشود. اگر صدام حسین بر کردستان عراق و یا بر انگلستان حاکم بود، این سنت کمونیسم در عراق و در انگلیس به سرعت رشد میکرد. نا توانی این

سنت این است که با باز شدن شرایط میدان را به دست بازیگران جنبش های بورژوازی میسپارد و خود ناچار است نقش اپوزیسیون آنها را بازی کند. این سیر برای ما هم در عراق اتفاق افتاد.

در فضای نسبتاً باز سیاسی کمونیست ها بدون ایجاد یک حزب سیاسی توده ای، به همان معنی که در این بحث مورد اشاره قرار گرفت، نمیتوانند قدم از قدم بردارند و در عمل به اپوزیسیون نیروها و سنت های بورژوائی اصلی جامعه بدل میشوند. حزب کمونیست کارگری عراق نتوانست یک حزب سیاسی، با صفی از رهبران سیاسی جامعه، با ایجاد محملی برای قدرتمند شدن مردم هنگام پیوستن به آن را ایجاد کند. اگر در شرایط اختناق گروه های ایدئولوژی و فرقه ای شانس رشد دارند در شرایط باز شدن فضای آزادی های دمکراتیک، مستقل از اینکه اوضاع انقلابی یا غیر انقلابی باشد، در جامعه تماماً فلج هستند. گفتم بحث حزب و قدرت سیاسی و بحث تحزب سیاسی تنها مربوط به دوره انقلاب و یا دوره های تلاطم انقلابی نیست. تمام دوره های اجتماعی را شامل میشود.

این را نه تنها تجربه ما در عراق بلکه تجربه کل چپ در اروپا و تجربه شکست مارکسیسم انقلابی در مقابل تعرض جمهوری اسلامی نشان داد و احتیاج به تکرار آن در کردستان عراق نبود. در شرایطی که آزادی های سیاسی وجود دارد دیگر کمونیست ها باید اساساً نقش رهبران مردم و جذب کنندگان مردم به زیر پرچم کمونیسم، نقش سازمان دهندگان آنها در یک فعل و انفعال اجتماعی و معطوف به قدرت و در نقش یک حزب سیاسی باید ظاهر شوند و این پاشنه آشیل سنت چپ غیر اجتماعی است.

در کردستان عراق از سال ۹۲ نمیشد هیچ وقت مردم کردستان را به قیام علیه جلال طالبانی، مسعود بارزانی و نیروهای ناسیونالیست دعوت کرد. شرایط انقلابی نبود و نیست. این ها دولت نیستند، مدیر اردوگاه یا زندانبان های هستند که نان و معاش روزمره مردم به آنها بستگی دارد. اگر در بیرون این زندان هم نور آزادی وجود ندارد مردم علیه آنها قیام نمیکند. تصور فرد معمولی جامعه این است که اگر قدرت را از احزاب ناسیونالیست بگیرند و به دست کمونیست ها بدهند و یا خود آنها نگاه دارند، صاحب انبار ارزاق، سازمان ملل و آمریکا، این معاش را تامین نخواهد کرد. احزاب ناسیونالیست جزئی از کل صورت مساله کردستان عراق هستند و بدون تغییر این صورت مسئله مردم به سرنگونی اینها حتی فکر هم نمیکند. شما با جامعه متعارفی که در آن تولید صورت میگیرد و دست به دست شدن قدرت به معنی تصاحب ابزار تولید یا چیزی در این سطح میباشد نیستید. در نتیجه، در چنین شرایطی صرف تبلیغ و اعلام مواضع مطلقاً کسی را جلب نمیکند. باید بعنوان یک حزب سیاسی تمام عیار وارد نبرد قدرت در این شرایط خاص میشدیم، نیرو جمع میکردیم و راه حل برون رفت از این بن بست و از این تعلق زندگی مدنی، یعنی رفتارندم و استقلال کردستان، را به محمل قطبی کردن جامعه تبدیل میکردیم و نه مبارزه موضعی با ناسیونالیسم یا

اسلامی ها. همانطور که بلشویک ها صلح را به ابزار این کار تبدیل کردند. و ما در این نبرد حضور بهم نرساندیم.

حزب کمونیست کارگری عراق از نظر موضع روشن بود. از نظر سنت اجتماعی و سیاسی تمام در تاریکی و در مسیر سنتی چپ راه پیمود. سیاست های کمونیسم کارگری برای حزب عراق تسمه نقاله های قدرت اجتماعی و سیاسی نشدند. مواضعی شدند برای تمیز خود از جریانات دیگر و افشای آنها. همین. حزب، جامعه و قدرت از کل این معادله غایب ماند. ما نه توانستیم به جامعه عراق رهبر بدهیم و نه توانستیم محمل اتحاد و سازمانیابی مردم و جابجائی در ابعاد اجتماعی شویم. تبلیغ کردیم، ترویج کردیم، از انسانیت و انسان و کمونیسم دفاع کردیم اما این کافی نیست و این عدم کفایت مهمترین نکته بحث حزب کمونیستی و قدرت سیاسی است.

توضیحات

- ۱ - مراجعه کنید به بحث تاریخ انقلاب روسیه در انجمن مارکس لندن
- ۲ - رجوع کنید به تاریخ مختصر حزب کمونیست شوروی
- ۳ - دوما - مجلس مشورتی در دوران تزار
- ۴ - مراجعه کنید به نوشته "گردستان و آینده مبارزه آن" در پاسخ مقاله نیولفت و همینطور "آناتومی لیبرالیسم چپ" در همین شماره حکمت
- ۵ - کومه له ابتدا (سال ۵۷-۵۸) نیروی نظامی خود را بنام نیروی نظامی اتحادیه دهقانان سازمان میدهد. با افزایش خطر حمله جمهوری اسلامی و تحت الشعاع قرار گرفتن مساله دهقانان توسط مسائل اساسی سیاسی تر جامعه کومه له تصمیم میگیرد که نیروی نظامی را به نام خود سازمان دهد.



r_hoseinzadeh@yahoo.com

رحمان حسین زاده

اوضاع سیاسی ایران و نقشه ما

(سخنرانی در سمینار مرکزی - ۲۱ ژانویه ۲۰۰۵)

مقدمه

قبل از پرداختن به اصل موضوع مورد بحث سمینار، علاقمندم در این فرصت و در این تجمع به مسئله دیگری هم اشاره کنم. این سمینار قرار است در مورد اوضاع سیاسی ایران و سیاست دخالتگرانه ما صحبت کند. اتخاذ سیاست دخالتگرانه و تغییر دهنده برای ایفای نقش در این اوضاع، جوهر حکمتیسم است. لذا از نظر من این سمینار با همین مبحث به سهم خود میتواند استارت یک حرکت ضروری و مهم دیگری را بزند. و میتواند بخشی از تبیین یک مبحث وسیعتر یعنی حکمتیسم باشد. اینکه حکمتیسم چیست؟ آیا این فقط یک عنوان و اسم گذاری صرفا از سر علاقه ما به منصور حکمت است؟ یا اشاره به یک جنبش طبقاتی، اجتماعی متفاوت، یک جنبش فکری و متدیک متمایز و یک جنبش حزبی، سیاسی با مختصات خود ویژه. از نظر من حکمتیسم چنین جنبشی است. اما باید شکافته شود و بنیانها و تفاوتهای آن تبیین شود. همانطور که منصور حکمت در مورد کمونیسم کارگری چنین تلاشی را به عمل آورد.

طنز تلخ این است که عنوان کمونیسم کارگری را که منصور حکمت خود یک تنه با کارهای هرکولی تثبیت کرد، امروز دیگر تماما گویای حکمت و حکمتیسم نیست. حکمتیسم آن خط مشی مارکسیسم پراتیک، ماگزیمالیست، و دخالتگری انقلابی و انتقادی درون جنبش کمونیسم کارگری است. این باید تبیین و تعیین روشنی پیدا کند و اینکار حکمتیستها است.

بعد از منصور حکمت و جدایی و اتفاقات اخیر، دنیای بیرون و ناظر بیرونی بخشهای مختلف کمونیسم کارگری مدعی وفاداری به منصور حکمت را می‌بیند. می‌پرسند تبیین و روایت کدامیک درست است؟

اگر با متد منصور حکمت سراغ مسئله برویم، باید پرسید کاربست اجتماعی کمونیسم کارگری از جانب کدام شاخه، و یا در آینده شاخه‌های دیگری، دارد عوض میشود. همانطور که جدایی شاخه‌های مختلف سوسیالیسم کارگری از انواع سوسیالیسم‌های بورژوائی و ملی و خلقی و دولتی و غیره را در قرن بیست با همین متد توضیح دادیم. باید یک بار دیگر و در شرایطی که به طور ابرکتیو در مقابل ماست به این موضوع جواب داد.

میدانم وظیفه این سمینار تبیین همه جانبه حکمتیسم نیست. در انجمن مارکس - حکمت واتجمن مارکس کشورهای دیگر لازمست به آن پرداخت. به سهم خود در این مورد میکوشم.

این سمینار میتواند مکان مهمی برای تبیین حکمتی و ارائه راه حل حکمتی در قبال اوضاع سیاسی ایران و روشن کردن جهت گیری دخالتگرانه و تصویر مسیر به قدرت رساندن جنبش و حزب ما باشد. برای جنبش ما کلید اصلی حرکت و شتاب ما قدرت گیری حزب حکمتیستی در ایران و طبعاً از این طریق تحکیم موقعیت کمونیسم منصور حکمت در سطح بین المللی است.

اوضاع سیاسی ایران

این بحث همه جانبه و وسیعی است و لازم است از زوایای مختلف به آن پرداخته شود. در محدوده فرصتی که دارم من از یک جنبه معین و برای نتیجه گیری مورد نظرم به این بحث وارد می شوم. بویژه اینکه سخنرانیهای دیگر ابعاد دیگری از بحث را میپوشانند. تمرکز بحث من بر ضرورت تدوین خط مشی دخالتگرانه و تدقیق نقشه مرحله بندی شده حزب است. اما قبل از ارائه خطوط جهتگیری ها و نقشه، مفروضات و داده‌هایی هست، یا لاقلاً من دارم، که لازمست طرح شوند. سوال اینست حزب حکمتیست بر اساس این داده ها چکار میکند؟

مفروضات و داده‌های این دوره

مسئله قدرت سیاسی و جابجایی آن در جامعه ایران یک موضوع باز است. فضای سیاسی حول آن متحول و حتی قطبی است. از نظر من ۵ بازیگر اصلی در این مورد فعالند:

۱- جمهوری اسلامی و تلاش برای حفظ قدرت

۲- مردم و جنبش سرنگونی رژیم اسلامی

۳- اپوزیسیون راست

۴- آمریکا و مسئله آینده ایران

۵- اپوزیسیون چپ

در مورد جایگاه هر کدام در روند اوضاع سیاسی توضیحات کوتاهی میدهم.

۱- موقعیت جمهوری اسلامی:

جمهوری اسلامی از پایین و از سوی جامعه و از بالا تحت فشار است. از پایین مردم و جنبش اعتراضی و سرنگونی گام به گام دارند عرصه را بر آن تنگ میکنند و از بالا آمریکا و غرب اعمال فشار میکنند. سوپاپ اطمینان دوم خرداد هم عمرش به پایان رسیده است. رژیم مثل گذشته ابزارهای حفاظتی ندارد، در مقابل مردم بی حفاظتر است و کنترلش بر اوضاع ضعیفتر شده است. با این وجود در راستای حفظ قدرت حکومتی و دولتی چه در مقابل مردم و چه در مقابل آمریکا و غرب مانور میکند و طبعاً هنوز هم کارتها و ابزارهایی برای اینکار دارد و همه ظرفیتهایش را رو نکرده است. اما جمهوری اسلامی با وجود ضعف و تشتت و تفرقه در صفوف آن تا زمانی که نیروی انداختن آن در یک قامت اجتماعی قدرتمند ابراز وجود نکند، سقوط نمیکند. مشکل تاکنونی همین است و اینجا میرسیم به موقعیت عنصر دوم، یعنی نیرویی که باید این رژیم را بیندازد.

۲- جنبش اعتراضی و سرنگونی جمهوری اسلامی

مدتهاست که جنبش سرنگونی بستر اصلی اعتراض است. این جنبش گسترش پیدا کرده و ظرفیت گسترش وسیعی دارد. پتانسیل و ظرفیت رادیکالیزه شدن و چپ آن بالا است. راست و چپ در راستای تحکیم موقعیت خود در آن فعالند، احزاب سیاسی در آن فعالند. این جنبش هنوز فاقد پرچم روشن و رهبری است. به این معنا در حال حاضر چپ یا راست در آن هژمونی ندارند. این جنبش بستر مهم و اصلی تحرک جنبش و حزب ما است. میتواند و باید به مرکز ثقل قدرت ما تبدیل شود. این جنبش تامين پرچم سیاسی و رهبری چپ را از ما میطلبد.

۳- موقعیت اپوزیسیون راست:

اپوزیسیون راست اساساً متکی به دخالت آمریکا و اقدامات از بالا است. این امیدشان در دوره جنگ آمریکا در عراق و ماههای اولیه سقوط صدام به اوج رسید. بعد از گیر کردن آمریکا در باتلاق عراق، افق دخالت و حمایت آمریکا و افق رژیم چپ و از این طریق به نان و نوبی رسیدن برای مدتی کور شد. سردرگمی و پراکندگی در صفوفشان بوجود آمد. هنوز پرچم و رهبری تشبیت شده ندارند.

به نظرم از نیمه دوم امسال و بویژه بعد از انتخاب مجدد بوش دارند کمر راست میکنند. امید مجدد به دخالت آمریکا قوت قلبی به آنها داده است. پرچم رفراندوم را به دست گرفته اند. میخواهند

مشکل رهبری را حل کنند. زیر چتر رفراندوم، فرمولهای سازش بین مشروطه خواهان و جمهوریخواهان رد و بدل میشود. اساسا با اتکا به دخالت آمریکا و مسئله رفراندوم دارند نیرو میگیرند اشتباه است که فکر کنیم پرچم رفراندوم تغییر قانون اساسی فقط مطالبه و یا پروپاگانداست، بلکه ابزار کار معینی است. هدف از این مجرا تغییر نیم کلاج و کنترل شده حاکمیت است. اعمال فشار کنترل شده و آلترناتیو بورژوازی مشروطه خواه و جمهوریخواه مطرح است. ملی مذهبیها بعد از دوم خرداد تجزیه شده‌اند. بخش بیرون حکومتی آن اساسا به نیروی ذخیره آلترناتیو راست تبدیل میشوند و بخشا تبدیل شده‌اند.

۴- آمریکا:

به نظرم مسئله قدرت سیاسی در ایران برای آمریکا هم باز است. این را میدانیم که آمریکا در پی یک رژیم سیاسی مناسبتر و یا مطلوب خود در ایران است. دلایل آن هم تنها محدود به چارچوب کشمکش قدرت در خود ایران نیست. قبل از آن فاکتورهای بین‌المللی و منطقه ای مطرح است. از زاویه قطب تروریستی آمریکا و دکترین بوش، مقابله با تروریسم اسلامی، خاورمیانه بزرگ، صلح فلسطین- اسرائیل، کنار زدن مزاحمتهای جمهوری اسلامی در عراق و قابل حکومت کردن عراق و نهایتا وجود رژیم سیاسی هماهنگ با سیاستهای آمریکا، مجموعه فاکتورهای مشوق برای اقدامات آمریکا است. شواهد از هم اکنون حاکی است که جمهوری اسلامی در دوره جدید ریاست جمهوری بوش با اعمال فشار جدی دولت آمریکا روبرو خواهد بود. تهدید جنگ جدی است اما تنها ابزار آمریکا جنگ نیست، بلکه اهرم فشار نیز دارد. اپوزیسیون راست ابزار مهم این اعمال فشار است. رفراندوم و اعمال فشار کنترل شده، ابزار این کار است. نمونه‌های متعدد این نوع رفراندومها را دیدیم. همین مورد آخری اوکرایین و تحولات آن است. اپوزیسیون راست دوره جدید بوش را دوره تلاقی خود میداند تا از این فرصت به جایی برسد.

۵- موقعیت چپ:

کمونیسم کارگری به عنوان قطب مهم و سخنگوی چپ جامعه در ۳-۴ سال اخیر لطمه جدی خورد ماجرا از اختلافات درونی و جدایی هم شروع نمیشود. با بیماری و کاهش نقش منصور حکمت در حیات سیاسی حزب و سپس در گذشت وی خلاء جدی رهبری نه تنها در جنبش کمونیسم کارگری، بلکه به نظرم در جنبش اعتراضی و سرنگونی طلبانه علیه جمهوری اسلامی بوجود آمد. کسی که این را متوجه نشود، قبل از هر چیز نقشی را که منصور حکمت ایفا میکرد متوجه نشده است. این خلاء رهبری در ابعاد سیاسی و اجتماعی و فکری و استراتژیک بوجود آمد. نکته مهم این است که برای اولین بار در ایران، رهبری کمونیستی، در ابعاد اجتماعی و در راس جنبش اعتراضی برای سرنگون کردن رژیمی هار و ضد انسانی داشت اعتماد وسیع و عمومی را جلب میکرد. این موقعیت و این اعتماد لطمه خورد. میدانستیم منصور حکمت قابل جایگزینی نیست، اما ممکن بود و

هست که حزب را در موقعیت رهبری و دارای نقش تعیین کننده و رهبری حفظ کرد. تقلاهای اولیه خط ما چه در برخورد به جوابگویی به مسائل واقعی روند اوضاع سیاسی و چه در برخورد به دوره بعد از منصور حکمت نشانه این تلاش بود. حول این مسائل جدال و کشمکش خطوط سیاسی مختلف در حزب کمونیست کارگری ایران شروع شد. شکافها و سرانجام جدایی که چه فرقه ای بر این جنبش و حزب تحمیل کرد، موقعیت چپ و جریان ما را بیش از پیش تضعیف کرد. کسی که این را نمی بیند و مدام شعار پیروزی سر میدهد، قبل از هر چیز "هپروتی" بودن خود را اثبات میکند. امروز که نگاه میکنیم، میشود نتیجه گرفت این جدایی دیر یا زود اتفاق میافتاد. ابعاد تفاوتی که هست و اکنون قابل مشاهده تر است، این حقیقت را تاکید میکند. ما حکمتیستها نقطه عزیمت درستی داشتیم، اما همه مراحل را به درستی تشخیص ندادیم و درست عمل نکردیم، از جمله بعضی مواقع کوتاه آمدنهای غیر مجاز را در کنار سازشهای مجاز داشتیم. در دوره بعد از جدایی، ضمن تاکید فراوان بر تلاشهای بازرشی که داشتیم، هنوز روی غلطک احیای موقعیت اجتماعی محکم و تامین رهبری نیتادیم. این سمینار استارت شروع آن است. آیا میشود این موقعیت را دوباره احیا کرد؟ به نظرم ممکن و عملی است چون دنیای بیرون و جنبش سرنگونی و اعتراض انقلابی و جنبش کمونیسم کارگری این را میطلبد. چون ماتریال سیاسی و مادی آن هست، اما به شرطی که اسلانهای به اندازه کافی مصمم، روشن بین و با پرچم رهبری کننده راه بیفتند و قصد ممکن کردن آن را داشته باشند. کار و فعالیت همه جانبه ای را میخواهد. دخالتگری در اوضاع سیاسی ایران، تامین رهبری جنبش اجتماعی سرنگونی، تبدیل حزب به عنصر درهم کوبنده جمهوری اسلامی و به قدرت رساندن آن، کلید اصلی این مسئله است.

کسی ممکن است بپرسد که اینها را قبلا هم گفته ایم و مباحث حزب و قدرت سیاسی را داریم، قطعنامه سوسیالیسم و قدرت سیاسی را داریم، پس چی کم است؟ به نظرم به سادگی هنوز تامین پرچم سیاسی و رهبری جنبش سرنگونی را کم داریم. به نظرم فاقد طرح و نقشه مشخص تدقیق شده و دوره بندی شده ای در جهت تغییر گام به گام تناسب قوا هستیم. برای مثال این لحظه و در مقطع این سمینار در مقابل طرح فراندوم راست، حرف کلی میزنیم. آزادی و برابری هنوز مطالبه است و تمام ابزار کار نیست. طرحی را نیاز داریم، که فوری ما را به بازیگر فعال سرنگون کننده جمهوری اسلامی تبدیل کند.

نتیجه میگیریم: ما به طرف یک دوره پرتنش و پر تحول میرویم. اگر شرایط به طرف بی ثباتی میرود، ما چگونه مهر خود را بر اوضاع میکوبیم؟ به سیران جهت میدهیم؟ انقلابی اش میکنیم؟ اگر میخواهیم عنصر رهبری کننده و موثر سرنگونی باشیم با کدام طرح و پرچم؟ و به قول منصور حکمت فقط با لیست کردن آروزهایمان نمیشود. ابزار و یا ابزارهای این کار چیست؟ اگر چنین

آلترناتیوی را شکل ندهیم، مردم پراگماتیست پشت رفراندوم میروند. نمونه‌های متعدد آن را دیده‌ایم. همین نمونه آخر در اوکراین را دیدیم.

پرچم سیاسی روشن: اولین قدم در این راه ارائه پرچم سیاسی روشن و قابل انتخاب، قابل پیوستن، پرچمی اجتماعی و سیاسی و نه صرفاً سازمانی و حزبی است. بیانیه و سندی که سرنگونی جمهوری اسلامی را معنی کند. که حاوی چند مطالبه اصلی جنبش سرنگونی و فرموله کننده "نه" مردم علیه جمهوری اسلامی باشد. این بحث سلبی و نه مردم را از حالت بحث و تفسیر و "اعلام موضع" به پلاتفرم زمینی، مشخص و قابل فهم عمومی تبدیل کنیم. اگر از ما پرسیدند منظورتان از حرکت سلبی و نه مردم چیست، پرچمی را نشان دهیم که بطور کنکرت سرنگونی جمهوری اسلامی را معنی کند، پایان دادن به آپارتاید جنسی و تبعیض را نشان دهد، کوتاه کردن دست مذهب از زندگی مردم را معنی کند و تحقق آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی را و مطالبات فوری دیگر را معنی کرده باشد. پلاتفرمی لازم است درست نقطه مقابل طرح جریان راست که مردم را در مسیر بند و بست و رفراندوم و در بهترین حالت کنار زدن نیم بند جمهوری اسلامی میاندازد، برعکس مردم را به طرف سرنگون کردن و قیام علیه کلیت جمهوری اسلامی و کل سیستم دولتی و نظامی و انتظامی آن سوق دهد. به علاوه فاکتور مهم تر این است که با سقوط جمهوری اسلامی، ابزار اجرا کننده فوری این پلاتفرم را مشخص کرده باشد. این ابزار چیزی نیست جز دولت. دولت تداوم بخش قیام، دولت قیام کنندگان، دولت به عنوان ابزار حفظ قدرت قیام کنندگان و نیرویی که قیام را رهبری کرده است. دولتی با دستور کار سیاسی مشخص و موقت و به همین اعتبار آن را دولت موقت میگویند. رساله "دولت در دوره های انقلابی" منصور حکمت این مساله را به روشنی توضیح داده است. در مورد روند اوضاع سیاسی کنونی، منصور حکمت، در سال ۲۰۰۰ در مصاحبه با رادیو میبیدی به روشنی به موقت بودن دولت بلاواسطه بعد از سرنگونی مجددا تاکید کرده است. در طرحی که به آن اشاره دارم، دولت مسئله مهمی است. انصافاً هم باید اذعان کرد که از مدتها قبل کورش مدرسی صاحب این بحث بوده است و قاعدتاً در بحث امروز خودش به جوانب مختلف آن میپردازد. در نتیجه ارائه یک پرچم سیاسی روشن به جنبش سرنگونی، درست همانند پلاتفرم نان و صلح بلشویکها میتواند ابزار موثر دخالت گری و نیرو جمع کردن جنبش ما باشد و این مسیری است که حزب ما را به نیروی رهبر جنبش انقلابی مردم تبدیل میکند. چنین موقعیتی تخته پرش فوری ما برای تحقق جمهوری سوسیالیستی است.

نقشه عمل مرحله بندی شده

برافراشتن پرچم سیاسی که از آن صحبت شد، بسیار مهم است. آنوقت حزب با داشتن یک نقشه فکر شده و بسیار شفاف و روشن، لازمست مراحل کار خود را بشناسد. در سمینار آوریل سال گذشته (۲۰۰۴) هم گفتم، ضرورت مرحله بندی کردن دوره‌های کار ما از اینجا ناشی میشود، که ما مسیر

مستقیم و یکنواختی را طی نمی‌کنیم. لازمست اولویتهای امروز و فردای خود را بشناسیم. بر این اساس سه مرحله از کار را قابل تشخیص میدانم. با توجه به محدودیت وقت سعی میکنم خیلی مختصر به اولویتهای هر دوره اشاره کنم. توضیحات بیشتر را به نوبتهای بعدی در جلسه موكول میکنم.

مرحله اول: تبدیل شدن به نیروی معادله قدرت

این دوره و تبدیل شدن به نیرویی که موقعیت تعیین کننده در جابجایی قدرت داشته باشد، زیر بنای مراحل بعدی کار ما و حتی تعیین کننده موقعیت ما در مراحل دیگر هم هست. باید فی الحال بازیگر صحنه بود، تا بتوان از پیشروی و مراحل بعدی کار صحبت کرد. در غیر اینصورت مراحل دیگر کار و وظایف مطرح نخواهد بود. محورهای اولویت دار کار در ایندوره عبارتند از:

- ۱- ارائه بیانیه و پلتفرم سرنگونی در جهت تامین پرچم سیاسی و رهبری جنبش سرنگونی
- ۲- تامین رهبری سراسری و محلی مبارزات جاری و جنبش اعتراضی، عروج رهبران درگیر در مبارزات اجتماعی.
- ۳- ساختن حزب در شهرهای ایران. شکل دادن به شبکه‌های مبارزاتی از پایین در محله، شهر، کارخانه و کلا محیط کار و زیست مردم. شبکه‌هایی که اشکال مختلف و متنوع مبارزات مردم رابه هم ببافد در واقع پایه قدرت حزب ما هستند.
- ۴- کنترل محلات: خارج کردن نقشه مند محلات مختلف در شهرها از دایره اعمال قوانین و کنترل جمهوری اسلامی
- ۵- سازماندهی توده‌ای: بنا به شرایط کنونی ایجاد سازمانهای توده‌ای در دستور قرار میگیرد. ما مبتکر جنبش مجمع عمومی و شورایی خواهیم بود. اما از ایجاد کانونها و نهادها و اتحادیه در رشتهها و بخشهای دیگر که ضرورت داشته باشد، استقبال میکنیم و مبتکر آن خواهیم بود.
- ۶- قدرت نظامی: تدارک تسلیح مردم و ایجاد پایه‌های سازمان نظامی در شهرها بسیار مهم است.

مرحله دوم: تغییر تناسب قوا، قدرت دوگانه:

سقوط جمهوری اسلامی زیر فشار و اعتراض از پایین خلق الساعه و یک روزه اتفاق نمی‌افتد. قبل از سقوط نهایی تناسب قوای بین مردم و جمهوری اسلامی تغییراتی را از خود نشان میدهد. حالت و وضعیتی قابل تصور است که تحت آن شرایط هنوز جمهوری اسلامی سرکار است اما کنترل لازم را بر اوضاع ندارد. حالتهای مختلفی از ابراز قدرت مردم در شهرها و مناطق مختلف خود را نشان میدهد. وجه مشترک این حالات شکسته شدن قدرت یگانه دولتی است. ظاهرا دم و دستگاه دولتی

سرکارند، اما خیلی وقتها و خیلی جاها دیگر کاری از دستشان برنمیآید. محلاتی در کنترل جوانان و مردم قرار میگیرد. از غروب در سطح محله و شهر نیروی انتظامی و نظامی حضور چندانی نمیتواند داشته باشند. در لاک دفاعی قرار میگیرند و دیگر قدرت بگیر و ببند ندارند. گشایش بیشتری به نفع مردم در فضای سیاسی بوجود میآید. در چنان حالتی در تهران و بعضی شهرهای بزرگ و مشخصاً شهرهای کردستان به طور دوفاکتو قدرت دوگانه را میشود احساس کرد. پراتیک ما هم در ایجاد این شرایط و هم در منطبق شدن با این شرایط و جواب دادن به نیازهای ایندوره مهم است. در این رابطه به چند محور زیر باید توجه کرد.

- سیاست کنترل محلات را گسترش داد و آن را توده ای تر و اجتماعی تر پراتیک کرد. فضا را هرچه بیشتر از دست نیروهای رژیم و دم و دستگاهش در آورد.

- در این موقعیت کار علنی، تشکلهای توده‌ای بخشهای مختلف مردم، نهادهای اجتماعی و گسترش سازمانیابی توده ای ابعاد سراسری و جدیدی به خود میگیرد. سازماندهی مجامع عمومی و شورا وسیعاً باید دامن زد. طرحهای سراسری چنین سازمانیابی را باید ارائه و پیگیری کرد.

فعالیت نیمه علنی احزاب سیاسی اپوزیسیون از چپ و راست تحرک کاملاً جدیدی به خود میگیرد. کادرها و حتی اعضای از رهبریشان در دسترس قرار میگیرند. به نام احزاب فراخوان داده میشود و جواب میگیرد. حزب ما هم باید حضور موثر خود را نشان دهد. در آن شرایط استقرار کادر شناخته شده و اعضای رهبری را باید تامین کرد. چارچوب وظایف و دامنه عمل آنها باید روشن باشد. به نظرم باید سازماندهی متمرکزی داشت و در این موقعیت کمیته‌های حزبی را در محله و سطح شهر بوجود آورد. گسترش فعالیت اجتماعی را در دستور گذاشت. طبعاً هنوز شرایط طوری نیست که احتیاط را کنار گذاشت. دقیقاً باید ملزومات امنیتی فعالیت آن دوره را تشخیص داد و رعایت کرد.

- جنبش کارگری در این دوره وسیعاً پا به عرصه سیاست میگذارد. ناظر شدن افق و سیاست رادیکال، تبدیل شدن حزب حکمتیست به بخش لاینفک جنبش رادیکال و سوسیالیست کارگری، جاری شدن سازمانیابی مجامع عمومی و شورایی و نمایندگی شدن ادعای این طبقه در عرصه قدرت دقیقاً به کارکرد کمونیستها و پراتیک حکمتیستها گره خورده است. حزب باید بتواند جنبش رادیکال کارگری را نمایندگی کند.

- در تناسب قوای قابل تصور آن دوره، موقعیت کردستان تعیین کننده است. خیلی جاها و شهرها میتواند از کنترل رژیم خارج شوند. اگر درست کار کنیم و قدرت اجتماعی کمونیسم را کانالیزه کنیم، میتوان در سنج و شهرهای دیگری دم و دستگاه نظامی و انتظامی و اداری آن را برچید و اداره امور را به دست گرفت.

و نهایتاً این دوره دوفاکتوی قدرت بین مردم و رژیم زیاد طول نمیکشد، تا آنجا به ما و جنبش انقلابی مربوط است، باید ملزومات یک قیام پیروزمند برای سرنگونی عملی جمهوری اسلامی راهپیا کرد. مسئله مهم این نکته است که حزب و رهبری آن بتواند موقعیتی را فراهم کند که نیروی سازمانده قیام و سرنگونی جمهوری اسلامی باشد.

مرحله سوم: قیام و سقوط نهایی جمهوری اسلامی

در این مرحله سقوط جمهوری اسلامی بنا به فاکتورهای متعدد و عینی و علنی در چشم‌انداز فوری است. یک شاخص آن تحرک بورژوازی بین‌المللی و محلی و بند و بستهای آنها علیه مردم و مبارزات آنها است. حضور ما و اتکا به قدرت مردم میتواند تنها ضامن خنثی کردن این توطئه‌ها باشد. یک نکته را همینجا تاکید کنم. رژیم اسلامی و انواع دارودسته‌های مسلح اسلامی وابسته به آن تنها با تظاهرات، قدرت را رها نمی‌کنند. در نتیجه مردم را در جهت اقدام نهایی، قیام و اقدام مسلحانه برای برچیدن جمهوری اسلامی باید هدایت و رهبری کرد و فکر میکنم سیر تحولات چنین چیزی را ایجاد میکند. اینجا تشخیص بموقع ما و آمادگی رهبری برای سازماندهی قیام و برچیدن جمهوری اسلامی، حساسترین مقطع کار ما و ضامن قدرت‌گیری حزب ما در صحنه سیاست است. رهبری ما به عنوان ستاد انقلاب و قیام باید آمادگی این کار را داشته باشد و نیروی مبتکر و سازماندهنده قیام و پایان دادن به حاکمیت جمهوری اسلامی، نیروی اول کسب قدرت و تشکیل دولت باشد.

- مسئله کلیدی ایندوره تشکیل دولت است. ما پای تشکیل دولت هستیم. برای ما دولت، تداوم قیام مردم و ابزار اعلام پیروزی قیام مردم است. ابزار مهم حفظ قدرت است. ما که به قیام و گرفتن قدرت فکر کرده‌ایم، باید به سازمان قدرت هم فکر کنیم. این چیزی نیست جز تشکیل دولت. نمی‌توانیم این پروسه را نیمه‌کاره رها کنیم. تضمین تحقق قدرت مردم، تشکیل دولت توسط حزب حکمتیست است. دولت سربرآورده از قیام و مبارزه‌ای که جمهوری اسلامی را در هم کوبیده است، دولتی است که در وهله اول برای تثبیت قدرت سیاسی جدید می‌جنگد. دستور کار موقت سیاسی دارد و به این اعتبار دولت موقت است. هنوز ایجاد تحول اقتصادی به نسبت سیاست و اقدامات سیاسی جایگاه فرعی‌تری در وظایف چنین دولتی دارد. گفتم چارچوب دیدگاه ما را در برخورد به این مسئله رساله مهم "دولت در دوره‌های انقلابی" منصور حکمت تعیین کرده است.

- دولت جدید بیدرنگ حقوق جهانشمول انسان را به عنوان قوانین لازم‌الاجرا اعلام میکند. برنامه یک دنیای بهتر را به عنوان منشور رهایی قطعی انسان اعلام میکند. در حوزه اقتصاد در وهله اول آن اقدامات رفاهی را که منصور حکمت در "کمونیسم آیا پیروز میشود" به آن اشاره کرده است. به مورد اجرا درمیآورد (طب، ترانسپورت، مسکن و آموزش و پرورش مجانی، بیمه بیکاری مکفی و تامین

معیشت همگانی با استاندارد یکسان). تلاش ما اینست دولتی را که اعلام کرده ایم، سریعاً و بلاواسطه به قدرت شورایی مردم متکی کنیم.

- اهرمها و ابزارهای مهم تحقق کار ما

در بخش پایانی می‌خواهم بر اهرمها و ابزارهای کلیدی که ضامن پیشبرد این سیاستها و تحقق نقشه ماست، به اختصار تاکید داشته باشم.

الف - رهبری سیاسی:

کلید این ماجرا تامین رهبری سیاسی جنبش سرنگونی و انقلابی مردم است. در طول این بحث و مباحث دیگر این سمینار به این پرداخته میشود. اینجا می‌خواهم بر جنبه‌هایی از کاراکتر سیاسی و اجتماعی لازمه یک رهبری سیاسی تاکید کنم.

- پایان دادن به جونیوریسم مزمن و بازمانده از سنت چپ، پایان دادن به دست کم گرفتن جنبش خود و خود را شریک کوچکتر و درجه دوم دیدن در جامعه و قدعلم کردن به عنوان رهبری رادیکال جنبش اعتراضی و ایجاد ملزومات اعمال رهبری جامعه.

- رهبری منسجم و متمرکز و آگاه به نقش و کار خود.

- ابراز وجود اجتماعی رهبری. فراتر رفتن از رهبری سازمانی و ایفای نقش به عنوان سخنگویان و رهبران حق طلب در گیر در مبارزات اجتماعی.

- رهبری در دسترس. رهبری باید در دسترس جنبش و مبارزه‌ای باشد که آن را هدایت میکند. داشتن چنین خصلتی و تامین ملزومات چنین شیوه رهبری بسیار حیاتی است.

ب- ابزارهای دسترسی:

در دنیای امروز بدون ابزارهای موثر دسترسی پیشرفت کار ممکن نیست. رادیو و تلویزیون، سایت جذاب و پربیننده، نشریات تیزبین و راهگشا و دیگر ابتکارات مدرن و امروزی از ابزارهای مهم اینکار هستند.

ج: سازمان قدرت اجتماعی

ساختن پایه‌های قدرت در محلات، شهرها و محیط کار و زندگی کارگران و مردم، از ابزارهای حیاتی حزب مدعی قدرت است. شبکه‌های حزب ما در محله و محیط کار و زندگی مردم، قاعدتا باید ستون فقرات پایه‌های قدرت مردم و حزب ما از پایین باشند. پایه قدرت از پایین را باید ساخت.

د- عرصه خارج و فعالیت بین‌المللی:

جنبش و حزب ما در این رابطه دیدگاه شفاف و روشنی دارد. ابراز وجود به عنوان جنبش و حزب قدرتمند در عرصه جهانی و ایجاد همبستگی با جنبشها و سازمانهای مترقی و کسب حمایت بین‌المللی یک ابزار مهم تثبیت پیروزی و پیشروی ما در داخل و در خارج است.

ه- کمونیسم کارگری قدرتمند در کردستان:

موقعیت قدرتمند اجتماعی جنبش و حزب ما در کردستان و حضور طیف وسیع و موثر رهبران و فعالین کمونیست سه دهه اخیر و نسل جدید کمونیست این جامعه در صفوف حزب ما اهم بسیار مهم پیشروی ما نه تنها در سطح کردستان، بلکه اهم مهم تعیین تکلیف جابجایی قدرت در سطح ایران است. این پتانسیل و انرژی را باید متوجه بود و سازمان داد.

و- کمونیسم کارگری در عراق: در سناریوی سیاه حاکم در عراق تنها روزنه امید، سیاست و پراتیک حزب کمونیست کارگری عراق است. تغییر و تحولات در جامعه ایران و عراق بسیار بر همدیگر تاثیرگذارند. هر درجه پیشروی ما در عراق، مستقیماً در ایران بازتاب دارد. این همسرنوشتی عملی را باید کانالیزه و سازمان داد. این لازمه پیشروی جنبش ما هم در ایران و هم در عراق است.

